ترجمه و شرح
نهج البلاغة
بقلم
حاج سید علینقی
فیض الاسلام
حق چاپ و تقلید محفوظ است
تهران
بخط طاهر خوشنویس
ایران
در بنگاه گراورسازی آذربادگان گراور گردید

❋ تمثال جوانی حجة الإسلام والمسلمین آقا سید محمد فرزند حاج آقا سید محمد مهدی ❋

❋ (امام جمعهٔ سده رحمهما الله تعالی) ❋

مرحوم پدرم آقا سید محمد در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری در سدهٔ اصفهان متولد گردید و در روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود گفت و در مقابر آل امام [illegible] نزدیک فرزندش مرحوم آقا سید ضیاء الدین دفن گردید .

آقا سید محمد رحمه الله بعلم و عمل و تقوی و صفات پسندیده مشهور بود و در مدت عمر هیچکس از او کوچکترین رنجشی پیدا نکرد ، و چون در اصفهان علوم دینی را فراگرفت دورهٔ زندگانی خود را در سده (یکی از دهات بزرگ اصفهان) بتبلیغ دین مقدس اسلام و مذهب

تمثال اواخر عمر حجة الإسلام والمسلمين آقا سيد محمد (رحمه الله تعالى)

شریف جعفری بسر رساند ، و برای جلوگیری از یاغیهائی که از حدود مقررات اسلام تجاوز کرده بمال و جان و ناموس مردم دست درازی مینمودند ، لباس جنگ پوشیده و پیشرو اهالی گشته بطرد آنان موفق گردید، چنانکه نگارنده از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار را تفنگ بدوش در جلو جمعیت بیشمار برای دفاع از بدکاران دیده‌ام ، خلاصه میتوان گفت که او نمونه‌ای بود از جدش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و بندگی بهترین عبادت کنندگان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوگیری از دشمن بیباکترین اشخاص بود ، و بهمین جهت مؤمنین کمال اخلاص و اعتقاد را باو داشتند و اکنون هم بر سر قبرش از خداوند حاجت میخواهند . رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ .

تمثال جوانی رکن الاسلام والمسلمین آقا سید غیاث الدین با مترجم و شارح کتاب «نهج البلاغه» در سن کودکی

مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین عصر پنجشنبه ماه ذی الحجة هزار و سیصد و یازده هجری در سده اصفهان بدنیا آمد و در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و نه از دنیا رحلت نمود و در مقابر آل امام جمعه (در زاویه مسجد جامع) سده دفن شد.

آقا سید غیاث الدین (غفر الله له) تمام دوره زندگانی را در اصفهان و طهران و مشهد مقدس رضوی و نجف اشرف بتحصیل و تدریس علوم شرعیه و نشر احکام دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری اشتغال داشت و برای هدایت مردم در مجالس بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد در بالای منبر نطقها و خطابه های علمی دینی ایراد مینمود که همه شنوندگان از

* تمثال مترجم وشارح کتاب نهج البلاغه، آقا سید علینقی (فیض الاسلام) *

سخنرانی او محفوظ میشدند . *

مادر یاد و برادر حیات سلطان دختر شیخ فاضل آقا ملا محمد صادق ابن ملا آقا بابا سدهی صفهانی در شب جمعه هفتم ماه محرم سال یکهزار و دویست و نود و پنج هجری در سده بدنیا آمد و در روز چهارشنبه سلخ ماه جمادی الأولی سال هزار و سیصد و سی و شش برحمت ایزدی پیوست و در تخت فولاد اصفهان (گورستان مشهور) در جوار مرحوم شیخ مرتضی ریزی دفن گردیده است

حیات سلطان دارای زهد و تقوی و از علم و دانش بهره مند بود، بطوری که مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین مقدمات علوم دینیه را از آن مرحومه یاد گرفته بود . اللّهمّ اغفر لحیّنا ومیّتنا وشاهدنا وغائبنا، ذکرنا وأنثانا، صغیرنا وکبیرنا، وألحقنا بأولیائك الصالحین محمّد وآله الطیّبین الطاهرین

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

* اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَبْلَىٰ مَنْ ذَكَرَهُ ، وَلَا يَنْقُصُ مَنْ شَكَرَهُ ، وَلَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ ، وَلَا يَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ ، وَالصَّلٰوةُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ، الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْاٰنِ ، وَالْمُرْسَلِ إِلَى الْإِنْسِ وَالْجَانِّ ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ . اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا بِهِمْ مُتَمَسِّكِينَ ، وَبِوِلَايَتِهِمْ مِنَ الْفَائِزِينَ الْآمِنِينَ ، الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

نهج البلاغه ، کتابی که سید شریف ابو الحسن محمد رضی (رضوان الله تعالی علیه) از سخنان إمام الموحدین ، باب مدینة العلم علی ابن أبيطالب (علیه السلام) گرد آورده بهترین اثر و نشانه دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، دریای بی پایانی است ، محتوی مسائل علمی ، ادبی ، دینی ، اجتماعی ، اخلاقی ، سیاسی که بهتر و بلیغتر از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در دنیا گوینده ای نگفته است ، و آن راهنمای گمراهان و چاره بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر درماندگان است ، پس کسی را که خواهان سعادت همیشگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این کتاب را سرمشق قرار داده از سخنان آن پند گرفته بدستوراتش رفتار نماید ، زیرا مفاسد و تباهکاریهای دنیا اصلاح نمیشود مگر روزی که تعلیمات امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در میان جمیع طبقات مردم عملی گردد ، و این سخن گزاف گفته نشده ، چون روی دو پایه برهان (عقل و علم) استوار است چنانکه از مطالعهٔ این کتاب همگان خواهند دریافت . *

هرچند علم و دانش در میان افراد بشر پیشرفت نماید ، فضل و بزرگواری امام علی (علیه السلام)

بیشتر هویدا میگردد ، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای رهائی از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بگفتار و کردار آن بزرگوار عمل نمایند .

از سالهای دراز (بخصوص این سالیان که جنگ هولناک عالم را فرا گرفته و مردم بسیاری را تباه ساخت) این کتاب مقدس مورد مطالعه این بنده بوده ، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه در آن زیادتر میشد ، گویا چیزی نمیدیدم مگر کتاب نهج البلاغه و سخنی نمیشنیدم مگر فرمایشات امیر المؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و هرگاه با فضلاء و دانشمندان ملاقاتی پیش میآمد قبل از شروع بهر سخن ، در باب عظمت و بزرگی نهج البلاغه سخن گفته بآنان یادآوری مینمودم که سید شریف رضی (رَحِمَهُ اللهُ) یکی از شاهکارها تألیف را در این کتاب بکار برده ، زیرا با اینکه امیر المؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را کلام غیر فصیح و غیر بلیغ نیست در میان کلماتش نیکوترین سخنان را انتخاب نموده ، اَلْأَفْصَحَ فَالْأَفْصَحَ وَالْأَبْلَغَ فَالْأَبْلَغَ را اثبات و این نکته را کاملا رعایت کرده است ، و گاهی در بعضی از مجالس دینی و مذهبی پاره ای از کلمات این کتاب را خوانده معنی آنرا بیان میکردم ، شنوندگان بشگفت آمده میگفتند اگر علماء و رجال دینی ترجمه فرمایشات امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در کتاب نهج البلاغه بطوریکه درخور فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند ، همه از آن بهره مند میشدند ، ولیکن افسوس که از ترجمه و شرحهائی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود ، بنابر این بر نگارنده واجب شد که دست از هر کار بردارم (حتی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از مدتی بنوشتن آن مشغول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل را بزبان فارسی سلیس و روان ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج بشرح باشد میان دو خط قوسی با جمال و اختصار بیان نمایم تا ترجمه و شرح باهم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند ، و چون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهائی است که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدردانی خواهد نمود ، لذا بپاس سالها عمری که پدر و مادر و برادر عزیزم (رَحِمَهُمُ اللهُ) برای تربیت من بنده صرف کردند ، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده ام بروان پاکشان تقدیم داشته و برای یادبود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هر یک را پیش از شروع بنوشتن دیباچه نوشتم ، و برای اتمام و انتشار این کتاب شریف از خداوند متعال کمک و یاری میطلبم . وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

(مؤلف کتاب نهج البلاغة :)

ابو الحسن محمد ابن ابی احمد ، حسین ابن موسی ابن محمد ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) معروف بسیّد رضی (رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالیٰ عَلَیْهِ) است

پدر بزرگوارش ابو احمد ملقب به اَلطَّاهِرِ ذِی الْمَنَاقِب در دولت بنی العباس و بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود ، بهاء الدوله او را اَلطَّاهِرُ الْاَوْحَدِی خطاب میکرد و در نزد او بالاترین مراتب و مقامات را حائز گشته ، زیرا همه صفات پسندیده در او موجود بود ، در مدت زندگانیش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طالبیین حکومت کرد . ❊

مادر سیّد رضی (رَحِمَهُمَا اللّٰهُ) فاطمه دختر حسین ابن حسن ابن علی ابن حسن ابن علی ابن عمر ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) است ، جدّ مادریش ابو محمد حسن ابن علی ابن حسن به اَلنَّاصِرُ لِلْحَقّ ملقب گشت ، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طالبیین بود ، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد ، وفاتش بسال سیصد و چهار در طبرستان و مدت زندگانیش هفتاد و نه سال بود . ❊

بهاء الدوله ابو نصر ابن بویه بسیّد رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود رَضِیُّ ذِی الْحَسَبَیْن لقب داد و او را اَلشَّرِیفُ الْاَجَلّ خطاب میکرد ، در سال سیصد و پنجاه و نُه در بغداد بدنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرم الحرام سال چهارصد و شش دنیا را بدرود گفت و تشییع جنازه و نماز او جمیع اعیان و اشراف و قضات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار فخر الملک وزیر بهاء الدوله بر او نماز خوانده و در بغداد در محلّهٔ کرخ در خانهٔ خودش دفن نمودند ، چنانکه عقیدهٔ بسیاری از مؤلفین و نویسندگان میباشد ، و ممکن است جنازهٔ او را در اوّل امر در خانه اش امانت سپرده و پس از آن انتقال داده باشند بمشهد کاظمین (عَلَیْهِمَا السَّلَامُ) جائیکه الآن مشهور بقبر سیّد مرتضی و سیّد رضی است .

سیّد رضی ، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجبای سادات عراق و اشعر شعرای طالبیین بود ، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او بآنجناب واگذار شد در حالیکه بیست و یکسال بیشتر نداشت ، ده ساله بود که بسرودن شعر شروع کرد و پس از سی این سال زندگانی

قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد ، بسیار بلند همت و شریف النفس بود ، و از هیچکس صله و جایزه قبول نمیکرد حتی صله های پدرش را بصاحبانش بر میگردانید ، بنی بویه اصرار داشتند که صله از آنان بپذیرد ولیکن او جایزه های آنها را رد میکرد ، از جمیع علوم و محاسن حظ و بهره بسیار داشت ، و در فقه و معقول مانند شیخ مفید (عَلَیْهِ الرَّحْمَة) با و برادرش ابو القاسم علی مرتضی ، علم الهدی (رَحِمَهُمَا اللّٰه) نصیب گردید . ☆

شارح معتزلی ابو حامد عبد الحمید بن هبة الله مدائنی مشهور بابن ابی الحدید در شرح بر کتاب نهج البلاغه چنین نوشته : شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن نعمان فقیه امامی شبی در خواب دید در مسجد خود واقع در کرخ نشسته ، ناگاه فاطمه (عَلَیْهَا السَّلَام) دختر رسول خدا (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه) با حسن و حسین (عَلَیْهِمَا السَّلَام) که هر دو صغیر بودند وارد شد و فرزندان خود را تسلیم شیخ کرده فرمود : فقه را بایشان بیاموز ، پس بشگفت تمام از خواب بیدار شد ، و در بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین ابن الحسن الناصر داخل مسجد گردید و در اطراف او کنیزان بودند و دو فرزند صغیرش محمد رضی و علی مرتضی در جلو او بود ، شیخ ایستاده براو سلام کرد ، فاطمه گفت : ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو آورده ام تا فقه بآنها بیاموزی ، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نموده تعلیم و تربیت آن دو بزرگوار را متکفل شد ، و ابواب علوم و فضائل را بروی آن دو بزرگوار گشود و بپایه ای که شهره آفاق شده آثارشان جاویدان باقی و برقرار ماند . ☆

سید رضی با اینکه بیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود که مشهورترین آنها نهج البلاغه است ، و ما اکنون همین عبارات آنرا از روی نسخ صحیحه با اعراب درست و بدون غلط نقل و در هر فصلی ترجمه و شرحش را بفارسی سلیس و روان بیان مینمائیم .

☆ فَنَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالَی أَنْ یُوَفِّقَنَا لِإِتْمَامِهِ عَلَی أَحْسَنِ حَالٍ ، وَأَنْ یَنْفَعَنَا بِهِ ☆
فِی الْمَبْدَءِ وَالْمَآلِ ☆

☆ اَلْعَبْدُ الْفَانِی عَلِیُّ النَّقِیّ (فَیْضُ الْإِسْلَامِ) اَلْإِصْفَهَانِی ☆
☆ آلُ مُحَمَّدٍ الدِّیبَاج ☆

(۱۳۶۵ هـ)

اغاز كتاب نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم ، أما بعد حمد الله الذي
جعل الحمد ثمنا لنعمائه ، ومعاذا من بلائه ، ووسيلا إلى جنانه
وسببا لزيادة إحسانه ، والصلوة على رسوله نبي الرحمة ،
وإمام الأئمة ، وسراج الأمة ، المنتخب من طينة الكرم ،
وسلالة المجد الأقدم ، ومغرس الفخار المعرق ، وفرع العلاء
المثمر المورق ، وعلى أهل بيته مصابيح الظلم ، وعصم الأمم ،
ومنار الدين الواضحة ، ومثاقيل الفضل الراجحة ، صلى الله
عليهم أجمعين ، صلوة تكون إزاء لفضلهم ، ومكافاة لعملهم
وكفاء لطيب فرعهم وأصلهم ، ما أنار فجر ساطع ،
وخوى نجم طالع ،

ابتدا میکنم بنام خداوندیکه بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) پس از حمد و سپاس خداوندیکه حمد را بهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که ثمن مستلزم رضاء بائع است در برابر مبیعش ، حمد و سپاس مستلزم رضای خدایتعالی است درازاء نعمت او) و پناه از بلای خود (چون کفران نعمت موجب عذاب و بلا است ، چنانکه در قرآن کریم س(۱۴) ی(۷) میفرماید : وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر کفران کنید عذاب من سخت است بر کفران کنندگان ، پس شکر و ثنا پناه از آن بلا است) و آنرا وسیلهٔ رسیدن به بهشتهای خویش گردانید (زیرا حمد را ثمن و بهای هر نعمتی قرار داد و البته وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیعه ، چون بهشت بزرگترین نعمتهای او است و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم س(۱۴) ی(۷) میفرماید : لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن بیافزایم) و پس از درود بر فرستادهٔ او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم س(۲۱) ی(۱۰۷) میفرماید : وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی ترا نفرستادیم مگر رحمتی بر همهٔ خلائق) و پیشوای پیشوایان (زیرا امام رئیس و پیشوائی است که در گفتار و کردار با و اقتدا میشود ، و ائمهٔ معصومین امامان و پیشوایان مردم هستند و چون ایشان بجمیع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم «ص» اقتدا کردند ، بنابراین آنحضرت امام ائمه و پیشوای آنان است) و چراغ و رهنمای امت (در تاریکیهای ضلالت و گمراهی چنانکه در قرآن کریم س(۳۳) ی(۴۵) میفرماید : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ی(۴۶) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا یعنی ای پیغمبر ما ترا فرستادیم گواه بر تصدیق و تکذیب امت و مژده دهندهٔ برحمت و بیم کنندهٔ از عقوبت و دعوت کنندهٔ بپرستش خداوند باذن و فرمان او ، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو مبدل گردد) و برگزیده شده از خمیرهٔ کرامت و بزرگواری (که پاکیزه است از همهٔ عیبهای باطنی و ظاهری) و نتیجهٔ شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشتگاه درخت مفاخرت ثابت و ریشه‌دار (تا روز قیامت باقی و برقرار است) و شاخهٔ بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت مفاخرت ، ائمهٔ طاهرینند و مردم از وجود شان بهره مندند) و پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم (حضرت فاطمه و ائمهٔ اثنی عشر عَلَيْهِمُ السَّلَام) که چراغهای تاریکیها (ی جهل و گمراهی) میباشند ، و نگهدارندگان خلائق (از افتادن در گودال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هویدا

وآشکار دین (تا هرکه از راه راست منحرف شد بدیدن آن نشانه ها بصراط مستقیم رهسپار گردد) و میزانهای سنجش فضیلتند (که با ایشان سنجیده میشود فضل هر صاحب فضلی تا رجحان آن هویدا گردد، زیرا ولایت و دوستی ایشان مایهٔ سعادت و خوشبختی و دشمنی با آنان سبب هلاک و بیچارگی است)
درود فرستد خداوند متعال بر همهٔ آنان (حضرت رسول اکرم و اهل بیت او) درودی که برابر فضل ایشان باشد، و پاداش کردارشان، و مساوی پاکیزگی فرع و اصلشان (پاکی اصل اشاره است باینکه از اصلاب طاهره و ارحام مطهّره بوجود آمدند و پاکی فرع منزه بودن آنان است از هر پلیدی) مادامیکه آفتاب نور میدهد و ستاره پیدا و نهان میشود ※ (درود فرستد حقتعالی بر ارواح طیبهٔ ایشان درود بیشمار و پیوسته).

فَإِنِّي كُنْتُ فِي عُنْفُوَانِ السِّنِّ، وَغَضَاضَةِ الْغُصْنِ، ابْتَدَأْتُ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ الْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَشْتَمِلُ عَلَى مَحَاسِنِ أَخْبَارِهِمْ، وَجَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ، حَدَانِي عَلَيْهِ غَرَضٌ ذَكَرْتُهُ فِي صَدْرِ الْكِتَابِ، وَجَعَلْتُهُ أَمَامَ الْكَلَامِ، وَفَرَغْتُ مِنَ الْخَصَائِصِ الَّتِي تَخُصُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَعَاقَتْ عَنْ إِتْمَامِ بَقِيَّةِ الْكِتَابِ مُحَاجَزَاتُ الزَّمَانِ، وَمُمَاطَلَاتُ الْأَيَّامِ، وَكُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ مَا خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ أَبْوَاباً، وَفَصَّلْتُهُ فُصُولاً، فَجَاءَ فِي آخِرِهَا فَصْلٌ يَتَضَمَّنُ مَحَاسِنَ مَا نُقِلَ عَنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنَ الْكَلَامِ الْقَصِيرِ فِي الْمَوَاعِظِ وَالْحِكَمِ وَالْأَمْثَالِ وَالْآدَابِ، دُونَ الْخُطَبِ الطَّوِيلَةِ، وَالْكُتُبِ الْمَبْسُوطَةِ.

پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوری کتابی
در خصائص ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ (صفات و کمالات مخصوصهٔ بایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهرهای
کلماتشان ، و وادار کرد مرا بر تألیف آن کتاب همان مقصدیکه در ابتدائش بیان کردم و آنرا مقدمهٔ
سخن (و دیباچهٔ آن) قرار دادم ، آنگاه که از اوصاف مختصهٔ امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فارغ
شدم موانع ایام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مرا باز داشت ، و آنچه را که
از آن کتاب جمع آوری شده بود ببابها و فصلهائی مرتب نمودم ، و در آخر آن ابواب و فصول
آمد (نوشته شد) فصلی که متضمن بود سخنان نیکوئی را که از آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت شده
و آنها از جملهٔ سخنان کوتاهی بود در پندها و جمله‌های حکیمانه و مَثَلها و آداب ، و از خطبه‌های طولانی
و نامه‌های مفصل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود .

فَاسْتَحْسَنَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَالْإِخْوَانِ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَصْلُ
الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ ، مُعْجَبِينَ بِبَدَائِعِهِ ، وَمُتَعَجِّبِينَ مِنْ نَوَاصِعِهِ ، وَسَأَلُونِي
عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى مُخْتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ فُنُونِهِ ، وَمُتَشَعِّبَاتِ غُصُونِهِ
مِنْ خُطَبٍ وَكُتُبٍ وَمَوَاعِظَ وَآدَابٍ ، عِلْمًا أَنَّ ذَلِكَ يَتَضَمَّنُ مِنْ
عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ ، وَغَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ ، وَجَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ
ثَوَاقِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ ، مَا لَا يُوجَدُ مُجْتَمِعًا فِي كَلَامٍ ،
وَلَا مَجْمُوعَ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ، إِذْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
مَشْرَعَ الْفَصَاحَةِ وَمَوْرِدَهَا ، وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا ، وَ

مِنْهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) ظَهَرَ مَكْنُونُهَا، وَعَنْهُ أُخِذَتْ قَوَانِينُهَا، وَعَلَى أَمْثِلَتِهِ حَذَا كُلُّ قَائِلٍ خَطِيبٍ، وَبِكَلامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاعِظٍ بَلِيغٍ، وَمَعَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَقَصَّرُوا، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا، لِأَنَّ كَلامَهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) الْكَلامُ الَّذِي عَلَيْهِ مَسْحَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلٰهِيِّ، وَفِيهِ عَبْقَةٌ مِنَ الْكَلامِ النَّبَوِيِّ.

پس گروهی از دوستان و برادران مندرجات فصل مذکور را پسندیده آفرین گفتند، و از سخنان بیمانند و پاکیزه که در آن درج شده بود شگفتیها نشان دادند، و رفقاء خود را خوشحال میکردند، و در آن هنگام از من درخواست نمودند تا بتألیف کتابی شروع کنم که سخنان برگزیده آقای ما امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلامُ را در جمیع فنون، و انواع فصاحت و بلاغت در بر داشته باشد از خطبه ها و نامه ها و موعظه ها و آداب (و درخواست دوستان و برادران از من تألیف چنین کتابی را برای این بود که) میدانستند آن کتاب در بر خواهد داشت از شگفتیهای بلاغت و فصاحت و گوهرهائی از عربیت و سخنان دینی و دنیوی که درخشان و هویداست، آنچه در هیچ کلامی جمعاً یافت نمیشود، و در هیچ کتابی گرد نیامده، زیرا امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلامُ سرچشمه فصاحت و منشأ و مولد بلاغت است، و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است، و قوانین آن از آنجناب فرا گرفته شده، روش آنحضرت را هر گوینده خطیبی پیروی کرده، از سخن او هر واعظ بلیغی کمک گرفته، با وجود این کسی نتوانسته ببلاغت آنحضرت برسد، زیرا کلام او نمونه ایست از علم الهی، و در آن (استشمام میشود) رائحه سخن پیغمبر (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ)

فَأَجَبْتُهُمْ إِلَى الْابْتِدَاءِ بِذٰلِكَ، عَالِماً بِمَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ النَّفْعِ، وَمَنْشُورِ الذِّكْرِ، وَمَذْخُورِ الْأَجْرِ، وَاعْتَمَدْتُ بِهِ أَنْ أُبَيِّنَ مِنْ عَظِيمِ

قَدْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي هٰذِهِ الْفَضِيلَةِ، مُضَافَةً إِلَى الْمَحَاسِنِ الدَّثِرَةِ، وَالْفَضَائِلِ الْجَمَّةِ، وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انْفَرَدَ بِبُلُوغِ غَايَتِهَا عَنْ جَمِيعِ السَّلَفِ الْأَوَّلِينَ، الَّذِينَ إِنَّمَا يُؤْثَرُ عَنْهُمْ مِنْهَا الْقَلِيلُ النَّادِرُ، وَالشَّاذُّ الشَّارِدُ، وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ الْبَحْرُ الَّذِي لَا يُسَاجَلُ، وَالْجَمُّ الَّذِي لَا يُحَافَلُ، وَأَرَدْتُ أَنْ يَسُوغَ لِيَ التَّمَثُّلُ فِي الْافْتِخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ) بِقَوْلِ الْفَرَزْدَقِ:

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ⁂ إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ

پس من هم درخواست دوستان و برادران را اجابت کرده بتألیف این کتاب شروع نمودم در حالتی که یقین داشتم در تألیف آن نفع بزرگ و سود بسیار است، و نام آن منتشر خواهد شد و اجر و مزدش ذخیره گردیده (نزد خدا تعالی برای روز جزاء) و قصد کردم بزرگی قدر و منزلت امیر المؤمنین علیه السلام را در این فضیلت (فصاحت و بلاغت) بیان کنم (با اینکه این فضیلت را دارا) علاوه (بود) بر محاسن کثیره و فضائل بسیار، و (خواستم بیان کنم) آنحضرت علیه السلام یگانه کسی است که بمنتهی درجهٔ بلاغت و فصاحت رسیده از همهٔ گذشتگان و پیشینیان گذشت آنکسانیکه نقل میشود از آنان از فضیلت بلاغت اندکی (در بسیار) و خرده ای (در خروار، یعنی سخن بلیغی که از غیر امیر المؤمنین نقل میشود در میان سخنان غیر بلیغ کمیاب است) و اما سخن آنحضرت دریائی است بی پایان که برابری نمیکند با آن هیچ سخنوری و مجمع فضائلی است که هم ردیفی برای آن نیست، و برای افتخار با آنحضرت و منتهی شدن نسب خود با آن بزرگوار مثل آوردن بشعر و گفتهٔ فرزدق شاعر را سزاوار دانستم (فرزدق افتخار نمود بر جریر به بزرگواری پدران خود، و بزرگی هر یک از آنان را در اشعارش شرح داد تا آنجا که گفت):

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ⁂ إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ

یعنی اینان اند پدران من پس بیاور برایم مانند ایشان را ای جریر آنگاه که محافل و انجمن ها ما را گرد هم آرد (بنا
براین کدام یک از ابناء دهان مردم دنیا میتوانند بزرگی یکی از پدران خود فخر و مباهات کند نسبت بکسی که نسب او منتهی میشود
بامیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه).

ورأيت كلامه (عليه السلام) يدور على أقطاب ثلاثة:
أولها الخطب والأوامر، وثانيها الكتب والرسائل، وثالثها
الحكم والمواعظ، فأجمعت بتوفيق الله تعالى على الابتداء
باختيار محاسن الخطب ثم محاسن الكتب ثم محاسن الحكم والأدب
مفردا لكل صنف من ذلك بابا، ومفصلا فيه أوراقا، لتكون
مقدمة لاستدراك ما عساه يشذ عني عاجلا، ويقع إلي
آجلا، وإذا جاء شيء من كلامه (عليه السلام) الخارج في
أثناء حوار، أو جواب سؤال، أو غرض آخر من الأغراض
في غير الأنحاء التي ذكرتها، وقررت القاعدة عليها، نسبته
إلى أليق الأبواب به، وأشدها ملامحة لغرضه، وربما جاء
فيما أختاره من ذلك فصول غير متسقة، ومحاسن كلم غير
منتظمة، لأني أورد النكت واللمع، ولا أقصد
التتالي والنسق.

(دهنگامیکه شروع کردم بنوشتن) دیدم سخن آنحضرت علیه السّلام دائر است بر سه قطب و سه اصل: اول خطبه‌ها و اوامر (که مردم را بآنها هدایت و راهنمائی نموده) دوّم نامه‌های بزرگ و کوچک (که بنمایندگان و رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهائی است که برای آنان فرستاده) سوّم حکمتها و موعظه‌ها است (که مردم را بآنها از خواب غفلت بیدار کرده و حق را ثابت نموده) پس بتوفیق خدایتعالی تصمیم گرفتم شروع بانتخاب نمودن خطبه‌های نیکو و پس از آن نامه‌های زیبا و آنگاه حکمتها و آداب پسندیده را در حالتیکه برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و ورقهای سفیدی در آن زیاد نمودم تا اگر مطلبی فعلاً بدست نیامده باشد و در آتیه پیدا شود در آن ذکر گردد، و اگر پیش آید سخنی از آنحضرت که آنرا در میان گفتگو یا در جواب سؤالی یا بغرض دیگری آورده که غیر مقاصدی است که یادآوری نمودم و قاعده برای آنها مقرر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم؛ پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و شباهتش بآن بیشتر است نوشتم، و (بنابراین) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیرالمؤمنین بسا فصلهائی آمده که مرتب نیست و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد، زیرا (مقصود من آنستکه) بیاورم نکته‌ها و سخنان درخشنده را و قصد ندارم پیوستگی و نظم میان آنها را (تنها منظور من در این کتاب جمع آوری کلمات بلیغهٔ حضرت امیرالمؤمنین است با رعایت اَلْأَبْلَغ فَالْأَبْلَغ و این برای آن است که آن بزرگوار را کلام غیر بلیغ نیست).

وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي انْفَرَدَ بِهَا، وَأَمِنَ الْمُشَارَكَةَ فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالتَّذْكِيرِ وَالزَّوَاجِرِ إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ، وَفَكَّرَ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ كَلَامُ مِثْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ، وَنَفَذَ أَمْرُهُ، وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ لَا حَظَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبَعَ

فِي كِسْرِ بَيْتٍ ، أَوِ انْقَطَعَ إِلَىٰ سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَسْمَعُ إِلَّا حِسَّهُ ، وَلَا يَرَىٰ إِلَّا نَفْسَهُ ، وَلَا يَكَادُ يُوقِنُ بِأَنَّهُ كَلَامُ مَنْ يَنْغَمِسُ فِي الْحَرْبِ مُصْلِتًا سَيْفَهُ فَيَقُطُّ الرِّقَابَ ، وَيُجَدِّلُ الْأَبْطَالَ ، وَيَعُودُ بِهِ يَنْطِفُ دَمًا ، وَيَقْطُرُ مُهَجًا ، وَهُوَ مَعَ تِلْكَ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَّادِ ، وَبَدَلُ الْأَبْدَالِ ، وَهٰذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ ، وَأَلَّفَ بَيْنَ الْأَشْتَاتِ ، وَكَثِيرًا مَا أُذَاكِرُ الْإِخْوَانَ بِهَا ، وَأَسْتَخْرِجُ عَجَبَهُمْ مِنْهَا ، وَهِيَ مَوْضِعٌ لِلْعِبْرَةِ بِهَا ، وَالْفِكْرَةِ فِيهَا .

و از جمله شگفتیهای صفات آنحضرت علیه السلام که نظیری در آن ندارد آنستکه سخن آن بزرگوار وارد شده در زهد و ترک دنیا و پندها و یادآوری از قیامت و منع از کارهای زشت ، اگر کسی در آن تأمل و اندیشه نماید و تصور نکند که آن کلام سخن مثل آنحضرت شخصی است که دارای قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است ، و حکومت و پادشاهیش بر همه بندگان احاطه دارد هیچ شک و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جمله سخنان شخصی است که بهره ای نیست او را در غیر زهد و ترک دنیا و شغل و کاری نباشدش مگر عبادت و پرستش حقتعالی در حالتی که سر فرو برده (منزوی گشته) در گوشهٔ خانه ای که ناپیدا است ، و یا از مردم دوری گرده به این کوهی رفته که نمیشنود مگر همهمهٔ خود را و نمی بیند مگر خویشتن را (چنانکه رویهٔ زهاد است) و هیچ باور ندارد (آن شخص متأمل) که آن کلام سخن بزرگواری است که در میدان جنگ شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده ، با آن گردنها را جدا کرده ، دلیران را بخاک افکنده برمیگردد در حالتیکه خون از شمشیرش جاریست ، و جانها (ی کفار و منافقین) را از تن خارج نموده ، و آنحضرت با وجود این حالت زاهدترین زهاد و بزرگترین از دنیا

گذشتگان است و برگزیده ابدال و اولیاء خداوند متعال ، و این فضیلت از جمله فضائل عجیبه و خصوصیات
آنحضرت است که اضداد را بآن جمع کرده و متفرقات را پیوند داده (باین جهت او را مظهر العجائب
و مظهر الغرائب میگویند) و در بسیاری از اوقات که با برادران و دوستان راجع باین فضیلت
مختصه بآن بزرگوار مذاکره مینمودم همه آنان را در شگفتی میدیدم ، و این فضیلت محلی است برای پند
گرفتن از آن ، و جائی است برای اندیشه نمودن در آن .

وَرُبَّمَا جَاءَ فِي أَثْنَاءِ هٰذَا الاِخْتِيَارِ اللَّفْظُ الْمُرَدَّدُ ، وَالْمَعْنَى الْمُكَرَّرُ
وَالْعُذْرُ فِي ذٰلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخْتَلِفُ اخْتِلَافاً
شَدِيداً ، فَرُبَّمَا اتَّفَقَ الْكَلَامُ الْمُخْتَارُ فِي رِوَايَةٍ فَنُقِلَ عَلَى وَجْهِهِ ، ثُمَّ
وُجِدَ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَوْضُوعاً غَيْرَ وَضْعِهِ الْأَوَّلِ ، إِمَّا
بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ ، أَوْ بِلَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً ، فَتَقْتَضِي الْحَالُ أَنْ يُعَادَ
اسْتِظْهَاراً لِلاِخْتِيَارِ ، وَغَيْرَةً عَلَى عَقَائِلِ الْكَلَامِ ، وَرُبَّمَا بَعُدَ الْعَهْدُ
أَيْضاً بِمَا اخْتِيرَ أَوَّلاً فَأُعِيدَ بَعْضُهُ سَهْواً وَنِسْيَاناً ، لَا قَصْداً وَ
اعْتِمَاداً ، وَلَا أَدَّعِي مَعَ ذٰلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
حَتَّى لَا يَشُذَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌّ ، وَلَا يَنِدَّ نَادٌّ ، بَلْ لَا أُبْعِدُ أَنْ يَكُونَ
الْقَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ الْوَاقِعِ إِلَيَّ ، وَالْحَاصِلُ فِي رِبْقَتِي دُونَ الْخَارِجِ
مِنْ يَدَيَّ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَذْلُ الْجُهْدِ وَبَلَاغُ الْوُسْعِ ، وَعَلَى اللّٰهِ
سُبْحَانَهُ نَهْجُ السَّبِيلِ ، وَرَشَادُ الدَّلِيلِ ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

وبسا در این کتاب دیده میشود لفظی که بدو جور یا بیشتر نقل شده (ودانسته نمیشود کدام یک را حضرت فرموده) ویا جمله ای مکرر است بسبب تردید لفظ وتکرار معنی آنستکه سخنان آنحضرت در روایات باختلاف وارد گردیده (بنابراین) گاهی اتفاق افتاده که سخنی از آنجناب در روایتی دیده شده بهمان قسم در اینجا نقل گشته است وپس از آن در روایتی بطرز دیگر یافت شده (واین اختلاف) یا بسبب آنست که در روایت دومی آن لفظ ویا جمله مفصلتر بیان گشته ، یا از جهت آنستکه عبارت آن از عبارتی که در روایت اولی بیان شده نیکوتر وبهتر است . پس در اینصورت مقتضی آنستکه آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آنحضرت محفوظ بماند وکوشش ما برای اختیار کردن گرامیترین سخنان آن بزرگوار هویدا گردد ، وگاهی هم دو جای مختلف سخنی از آنحضرت اختیار شده ، نه از روی قصد وعمد ، بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت وفراموشی بوده است ، وبا همه این خصوصیات ادعا نمیکنم که من احاطه دارم بکلیهٔ کلمات آنجناب بطوریکه از دست رفته باشد سخنی از او ، بلکه بعید هم نمیدانم سخنانی که بمن نرسیده زیادتر باشد از آنچه رسیده وسخنانی که من اطلاع بر آن دارم کمتر باشد از آنچه را که در دسترس من نیست ، باوجود این بر من جد وجهد وسعی وکوشش لازم است (در جمع آوری سخنان امیرالمؤمنین باندازهٔ قدرت وتوانائی) وبر خدای متعال است آشکار کردن راه وهدایت نمودن راه نما اگر بخواهد .

وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدُ تَسْمِيَةَ هٰذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، إِذْ كَانَ يَفْتَحُ لِلنَّاظِرِ فِيهِ أَبْوَابَهَا ، وَيُقَرِّبُ عَلَيْهِ طِلَابَهَا ، وَفِيهِ حَاجَةُ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ ، وَبُغْيَةُ الْبَلِيغِ وَالزَّاهِدِ ، وَيَمْضِي فِي أَثْنَائِهِ مِنْ عَجِيبِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ ، وَتَنْزِيهِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ شَبَهِ الْخَلْقِ ، مَا هُوَ بِلَالُ كُلِّ غُلَّةٍ ، وَشِفَاءُ كُلِّ عِلَّةٍ ، وَجِلَاءُ كُلِّ شُبْهَةٍ ، وَمِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ أَسْتَمِدُّ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ ، وَأَتَنَجَّزُ التَّسْدِيدَ وَالْمَعُونَةَ

وَأَسْتَعِيذُهُ مِنْ خَطَاءِ ٱلْجَنَانِ قَبْلَ خَطَاءِ ٱللِّسَانِ ، وَمِنْ زَلَّةِ ٱلْكَلِمِ قَبْلَ زَلَّةِ ٱلْقَدَمِ ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ .

و پس از آنکه این کتاب تألیف و جمع آوری شد نام آنرا نَهْجُ ٱلْبَلَاغَة نهادم (راه آشکار بلاغت) زیرا این کتاب ابواب بلاغت را بروی کسیکه آنرا مطالعه میکند میگشاید ، و او را برای استفاده از آن حاضر میگرداند ، و این کتاب همانطوریکه دانا و دانش آموز را بکار میآید ، مطلوب شخص بلیغ و پارسا نیز هست ، و در اثنای آن سخنان شگفت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزه بودن خداوند متعال از شباهت بخلق ، و آن سخنان طوری است که تشنه (علوم و معارف الهی) را سیراب میکند و برای هر بیماری (از امراض و عقائد باطله) شفا است ، و شبهه ها (ی دلهای زنگ زده) را صفا است ، و از خدا یتعالی کمک میخواهم ، و توفیق (جور شدن اسباب کار) و عصمت (باز داشتن از آنچه پسندیده نیست) درخواست مینمایم ، و موفق شدن (بگفتار و کردار نیک) و یاری میطلبم و پناه میبرم باو از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا خطای دل مهمتر است از خطای زبان چنانکه کسیکه بدل کافر شد گناهش بیشتر است از کسیکه بزبان کفر گوید و بدل کافر نباشد) و از لغزش سخن پیش از لغزش قدم (خطاء در عمل ، زیرا لغزش در قدم و خطاء در عمل آسانتر است از لغزش در سخن و خطاء در قول) و او کافی است مرا (در کارها) و نیکو وکیلی است (در حاجتها و درخواستها) .

بَابُ ٱلْمُخْتَارِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) وَأَوَامِرِهِ وَيَدْخُلُ فِي ذَٰلِكَ ٱلْمُخْتَارُ مِنْ كَلَامِهِ ٱلْجَارِي مَجْرَى ٱلْخُطَبِ فِي ٱلْمَقَامَاتِ ٱلْمَحْصُورَةِ ، وَٱلْمَوَاقِفِ ٱلْمَذْكُورَةِ ، وَٱلْخُطُوبِ ٱلْوَارِدَةِ .

در این باب اختیار شده از خطبه های امیرالمؤمنین عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ و فرمانهای آنحضرت و بآن اضافه شد بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است (آن سخن نیز مشتمل است بر موعظه و پندی که بیان فرموده)

در مجالس و در جنگها و در کارهای مشکل که (در زمان آنحضرت) واقع گردیده .

(۱) فَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا ٱبْتِدَآءَ خَلْقِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ وَخَلْقِ آدَمَ :)

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ ٱلْقَآئِلُونَ ، وَلَا يُحْصِي نَعْمَآءَهُ ٱلْعَآدُّونَ ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ ٱلْمُجْتَهِدُونَ ، ٱلَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ ٱلْهِمَمِ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ ٱلْفِطَنِ ، ٱلَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ ، وَلَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ ، فَطَرَ ٱلْخَلَآئِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَنَشَرَ ٱلرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَوَتَّدَ بِٱلصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که یاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و زمین و خلق آدم را :

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که همهٔ گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانائی مدح و ثنائی که لایق ذات او باشد ندارند ، و از اینروست که حضرت سیّد المرسلین «ص» فرمود : لَا أُحْصِي ثَنَآءً عَلَيْكَ ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَىٰ نَفْسِكَ یعنی مرا توانائی مدح و ثنای تو نیست ، تو خود باید ثناگوی ذات اقدس خود باشی) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتها و عطاهای حقتعالی غیر متناهی و آخری برای آنها متصوّر نیست ، چنانکه در قرآن کریم س (۱۴) ی (۳۴) میفرماید : وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ ٱللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید توانائی ندارید ، پس کسیکه نتواند نعمتهای پروردگار را بشمارد چگونه میتواند حق او را ادا کند و شکرش را بجا آورد ، لذا میفرماید) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را

ادا کنند (پس منتهی درجه سپاسگزاری آنستکه بنده بعجز از ادای حق نعمت او اعتراف کند) خداوندی که حقیقت او را صاحبان
همت بلند درک نمیکنند، و زیرکیها و هوشهای غواص (که فرو میروند در دریای افکار) باو دست نیابند (چگونه
ممکن میتواند دریابد حقیقت ذات او را) خداوندیکه صفتش را نهایتی نیست (زیرا او را هیچ صفتی زائد بر ذات نباشد تا محدود
و معین گردد) و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت (که در آن مقید و منحصر شود و احاطه بجمیع صفات او نماید، زیرا
قید و حصر از لوازم امکان است و واجب «جَلَّ شأنُهُ» از آن مُنزّه باشد) و او را وقت و زمانی نیست که معیّن شده باشد
(و گفته شود بسیار وقت است که بوده یا تازه موجود شده، زیرا او خالق زمان و بی نیاز است از اینکه در زمان باشد تا زمان
باو احاطه نماید) و نه او را مدت درازی است (که بآن مُنتهی شود یعنی مدت ندارد، پس او ست ازلی و ابدی و زمان
ندارد تا اجل و مدت داشته باشد، زیرا زمان مقدار حرکت است و حرکت از عوارض جسم و او از جسمیت مُبرّی است،
پس محال است و نمیشود که در زمان باشد) خلائق را بقدرت و توانائی خود بیافرید (چنانکه در قرآن کریم س(۱۷) ی(۵۱)
میفرماید: فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا، قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی میگویند کیست ما را پس از مرگ باز
آرد و زنده کند، ای رسول اکرم در پاسخ ایشان بگو شما را زنده کند آن کسیکه در اوّل بار بیافرید) و بادها را بسبب رحمت
و مهربانیش پراکنده کرد (چنانکه در قرآن کریم س(۷) ی(۵۷) میفرماید: وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ یعنی او ست آن کسیکه بادها را میفرستد مژده دهنده پیش از آمدن رحمت خود یعنی پیش از آمدن
باران بزمین) و زمین را بسنگهای بزرگ و کوهها میخکوب و استوار گردانید (تا متحرک و مضطرب نگردد و شما
باسودگی زندگی کنید، چنانکه در قرآن کریم س(۱۶) ی(۱۵) میفرماید: وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ
بِكُمْ یعنی خداوند متعال کوههای بزرگ را استوار نمود تا مبادا زمین حرکت کند و شما را از سوئی بسوی دیگر بیندازد).

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ
بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ
الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ
مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ
قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ، وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ، وَمَنْ

وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ

اساس دین (چیزیکه بسبب آن خداوند متعال پرستش میشود) شناختن اوست (دانسته شود که اوست آفریننده موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گرویدن باوست و تصدیق تمام توحید و یکتا دانستن اوست و کمال توحید خالص نمودن عملست برای او (زیرا توحید تکمیل نمیگردد مگر باخلاص یعنی خداشناس هرچه گوید و هرچه کند باید خالص برای او باشد و بهیچ غرضی از اغراض دنیویه نیالاید) و کمال اخلاص آنستکه صفات زائده بر ذات برای او تصور نکند (گفته نشود علم حقتعالی مثلاً صفت زائده خارجی است که بر ذات او عارض شده که این عقیده منافی با توحید و یکتا دانستن اوست) زیرا هر صفتی گواهی میدهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی میدهد که آن غیر از صفت است (بنابراین) کسیکه وصف کند خداوند را (او را موصوف کرده بصفت زائده بر ذات) قرینی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده، و کسیکه برای او همسری قرار داد او پس دو تا دانسته او را، و کسیکه دو تا دانستش پس او را تجزیه و تقسیم کرده (و هر چیزیکه قابل تجزیه و تقسیم باشد مرکبست و هر مرکبی دارای اجزاء) و هرکه او را تقسیم کند باو نادان است، و کسیکه بوی نادان شود پس اشاره نماید بسویش، و کسیکه بسویش اشاره کند او را محدود و معین میکند (حد و نهایت برای او قرار میدهد) و کسیکه محدودش دانست، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددی گردانیده) و کسیکه بگوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (مقر و محلی برایش انتخاب کرده) و کسیکه بگوید بر چیست؟ بعضی از امکنه را از او تهی دانسته (اگر بگوید در کجا نیست و بر کجا هست او را جسم و مرکب قرار داده، و لازمه آن حدوث و نو پیدا شدن اوست).

كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ، وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً ، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً ، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا ، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا ، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا ، وَلَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا ، أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ، وَلَأَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا ، وَغَرَّزَ غَرَائِزَهَا ، وَأَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا ، عَالِماً بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا ، مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا ، عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَائِهَا .

خداوند متعال همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیدا شده باشد (در این کلمه حضرت از حقتعالی حدوث زمانی را نفی میکند) موجود و هستی است که مسبوق بعدم و نیستی نیست (یعنی نه آنکه هستی او ذاتاً حادث باشد که در این کلمه حدوث ذاتی را نفی میکند) با هر چیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد (پس با هر چیزی است یعنی هر چیزی باو قائم و بر پا است) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد (زیرا اگر از چیزی کناره گیرد آن چیز چیزی نخواهد بود ، برای آنکه اوست نگاه دارنده هر چیزی) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه بمعنی حرکات و انتقالات از حالی بحالی (زیرا حرکت از لوازم جسم است و او از جسمیت مبری است) و نه بمعنی آلت (زیرا اگر صدور فعل از او بمعاونت آلت باشد پس او بغیر خود احتیاج دارد و احتیاج نقص و نقص در واجب الوجود محالست ، بنا بر این بی آنکه او را چشمی باشد بالذات) بصیر است و بینا بوده هنگامیکه هیچ چیزی از آنچه را که آفریده نبوده ، و منفرد است و تنها بوده هنگامی که سکنی (چیزی که بآن اطمینان بهم رسد) نبوده تا بآن مانوس شود (و از انس با آن آرام گیرد) و وحشت نکند از نبودنش (پس چون شناختی او را ، اکنون بطور اجمال بدانکه اوست خداوندی که بقدرت کامله) مخلوقات را بیافریده بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نبوده و همه اشیاء برای خداوند متعال در مرتبه ذات ازلاً و ابداً ثابت است) و بی تجربه و آزمایشی که از آن استفاده کند (زیرا تجربه درباره کسی است که بخواهد بآزمایش علم پیدا کند ، نه درباره خدا تعالی که علم او عین ذات اوست) و بی آنکه جنبشی در خود پدید آرد (آفریدن او از روی حرکت نیست ، زیرا حرکت نفس تغیر است و تغیر از خواص امکان باشد) و بی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد (که آیا این کار که کرده صلاح بوده یا نه ، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم جهل به عواقب امور است ، و جهل

ونادانی برذاتی که عین علم است روا نیست) اشیاء را از عدم و نیستی در وقت خود بوجود و هستی انتقال
داد (لباس هستی بآنها پوشانید هر وقت که مصلحت بود) و میان گوناگون بودن آنها را موافقت و
سازگاری داد ، و طبائع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (هر غریزه و طبیعتی را در موضع مستعد خود
قرار داد) و آن طبائع را لازمهٔ آن اشیاء گردانید (بطوریکه ممکن نیست جدائی بین آنها ، مانند شجاعت
که لازمهٔ مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت که غریزهٔ مرد جواد و کریم است ، خلاصه مخلوقاترا بیافرید) در حالتی که دانا بود
بآنها پیش از آفریدنشان و احاطه داشت بحدود و اطراف و انتهاء آنها ، و آشنا بود بچیزهائی که پیوسته
بآن اشیاء و بنواحی و گوشه های آنها (بکلیات و جزئیات همهٔ مخلوقات دانا بود) .

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتْقَ الْأَجْوَاءِ ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ
فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِماً تَيَّارُهُ ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ ، حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ
الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ ، وَسَلَّطَهَا
عَلَى شَدِّهِ ، وَقَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا
دَفِيقٌ ، ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا ، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا ، وَأَعْصَفَ
مَجْرَاهَا ، وَأَبْعَدَ مَنْشَأَهَا ، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ
الْبِحَارِ ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ ،
تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ ، وَسَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ ، وَرَمَى
بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ ، فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ ، فَسَوَّى مِنْهُ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً ، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً
وَسَمْكاً مَرْفُوعاً ، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا ، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا ، ثُمَّ زَيَّنَهَا

بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ، وَضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً ، وَقَمَراً مُنِيراً ، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ .

پس (از آنکه خداوند متعال را شناختی و بطور اجمال کیفیت ایجاد عوالم برخوردی ، اکنون در تعقیب آنچه گذشت ببیان دیگر بتفصیل بدان که حق تعالی بقدرت و توانائی خود) شکافت جوهای فضا هی را ، واطراف و گوشه های آنرا باز نموده بالای فضا هوا و جای خالی را بیافرید ، پس در آن آب که موجهایش متلاطم و پی در پی بود و از بسیاری رویهم میغلطید جاری کرد ، آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود برنشاند پس بباد فرمان داد تا آن آبرا (از هر سو) بازگرداند و محکم نگاهش دارد (تا از هم پاشیده نشود) و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد ، هوا در زیر آن باد باز و گشاده و از بالایش آب ریخته شده (و در جنبش بود) آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عقیم گردانید (آن باد را فقط برای موج آب بیافرید نه برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه ملازم تحریک آب باشد ، و وزیدن آنرا تند کرد و مبدء انگیزش را دور دست گردانید (بقسمی که جای وزیدنش شناخته نمیشود) پس آنرا بحرکت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها فرمان داد (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن آبرا که خود دریائی است بموج آورد) پس آن باد بهم آن آبرا مانند مشک جنبانید و بهم زد ، و با آن تندوزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع (و چنان بر آن آب وزید که) اول آنرا با آخرش بازمیگرداند ، و ساکنش را بمتحرک آن ، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر رویهم جمع شده بود کف کرد ، پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی و وسیع و فضاء گشاده بالا برد ، هفت آسمان را (بدون اعوجاج و کجی از آن کفها) پدید آورد ، زیر آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش ممنوع باشد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را بر پا نمود) بدون ستونهائی که نگاه دارد و بی میخ (و یا ریسمانی) که آنها را منظم داشته باشد ، آنگاه آن آسمانها را بزینت ستاره ها و روشنی نور فلکها آرایش داد و در آنها چراغ نور افشان خورشید و ماه درخشان را بجریان انداخت در حالیکه (هر یک از آن ستاره ها و خورشید و ماه) در فلکی است دور زننده و سقفی سیر کننده و لوحی متحرک .

ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ، مِنْهُمْ
سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ، وَصَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ، وَ
مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَ
لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ، وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ، وَ
أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ، وَمِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ
وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جِنَانِهِ، وَمِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ
وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ
وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ، نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ
تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارُ
الْقُدْرَةِ، لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ
الْمَصْنُوعِينَ، وَلَا يَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِنِ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.

آنگاه میان آسمانهای بلند را باز نمود، و با نواع مختلفه از فرشتگان خود پر کرد، (قسم اول
از آنان فرشتگانی هستند که) بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمیکنند، و برخی در رکوعند،
بر پا نمی ایستند، و گروهی در صف ایستاده اند، از جای خود بیرون نمیروند، و بعضی تسبیح گوینده اند
که خسته نمیشوند (همه اصناف ملائکه غیر مادی هستند که) آنان را نه خواب در چشمها و نه سهو در عقلها و نه بهائم
و نه سستی و نه غفلت فراموشی فرا میگیرد، و دسته ای از آنان (قسم دوم از فرشتگان) امین بر وحی
خداوند متعال هستند و برای پیغمبران او زبانها و ترجمانانند، و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت
کنندگان میباشند، و جماعتی از اینان (قسم سوم از ایشان) نگهبان بندگان و دربان برای بهشتهای

او هستند، و عده ای از آنان (قسم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنهاشان
از آسمانهای زبرین درگذشته، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته، و دوشهای آنان
موافق با پایه های عرش میباشد (و از هیبت و عظمت انوار الهی) در برابر عرش چشمهاشان بزیر افتاده و در زیر
آن خود را ببالهاشان پیچیده اند (در علم و معرفت خود فرو رفته اند تا بحدی که میتوانند در عوالم بی پایان معارف
خدائی سیر کنند، مانند طائری که بتوسط دو بال خویش تا اندازه ای که میتواند در هوا پرواز میکند) میان آن فرشتگان
و کسانیکه فروترند از ایشان حجابهای عزت و پرده های قدرت زده شده (که کسی پشت آن پرده ها راه علمی ندارد
مگر انبیاء و اوصیاء ایشان خواص از بندگان خدای تعالی و معرفت و خداشناسی آن فرشتگان بطوری است که) پروردگارشان را
در وهم و خیال بصورتی در نیاورند، و نه اوصاف خلائق را بر او جاری سازند، و نه او را بمکانهائی محدود کنند
و بنظائر و امثال بجانبش اشاره نمیکنند (زیرا فرشتگان شناسایند و دانا، پس کسیکه پروردگارش را بصورتی در آورد
و اوصاف خلائق را بر او جاری سازد و او را بحدی محدود کند و بجانبش اشاره نماید نادان است، چنانکه پیش از این
در باب معرفت و خداشناسی بیان شد).

(مِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَجَلٍ مَعْلُومٍ، ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ إِنْسَاناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ،

وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبِلَّةِ وَالْجُمُودِ، وَالْمَسَاءَةِ وَالسُّرُورِ. وَاسْتَأْدَى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ: فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (اسْجُدُوا لِآدَمَ) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ، فَأَعْطَاهُ اللّٰهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقاً لِلسُّخْطَةِ، وَاسْتِتْمَاماً لِلْبَلِيَّةِ، وَإِنْجَازاً لِلْعِدَةِ، فَقَالَ: (إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

(در کیفیت خلق آدم علیه السلام:)

پس (از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جائی که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شوره زار، پاره خاکی را فراهم آورد، آب بر آن ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعضاء و پیوستگیها و گسستگیها بود بیافرید، آنرا جمودت داد تا از یکدیگر جدا نشود، و محکم و نرم قرار داد تا گل خشکیده شد (و آنرا بحال خود باز داشت) برای زمان معیّنی (که در آن وقت مقتضی بود روح و حیات بآن داده شود) پس آن گل خشکیده را جان داد، برپا ایستاد در حالتی که انسانی شد دارای قوای مُدرکه، که آنها را در معقولات بکار میاندازد، و فکرهائی که در کارها تصرّف مینماید، و اعضائی که خدمتگزار خویش قرار میدهد، و ابزاری (مانند دست و پا) که در کارهایش بحرکت میآورد، و دارای معرفتی که میان حقّ و باطل و چشیدنیها و بوئیدنیها و رنگها و جنسها را تمیز میدهد، و (نیز آن گل خشکیده و انسانی شد که) خلقت و طینت او برنگهای گوناگون آمیخته گردید (هر جزئی از اجزائش از طریق حکمت دارای رنگی شد مانند سفیدی استخوان و سرخی خون

وسپیداری مو) و دارای چیزهای نظیر یکدیگر (مانند استخوان دندان) و حالاتی ضد یکدیگر و خلطهائیکه از هم جدا نمیباشد (و آن اخلاط عبارتست) از گرمی (صفرا) و سردی (بلغم) و تری (خون) و خشکی (سودا) و (اما حالات ضد یکدیگر عبارتند از) اندوه و خوشحالی (و خواب و بیداری و سیری و گرسنگی و مانند آنها) و خداوند متعال پس از آنکه چنین انسانی را آفرید و آدمش نامید) امانت خود را از فرشتگان طلبید و انجام عهد و پیمانی که با ایشان بسته بود خواست (و آن امانت و عهد و پیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده بآدم و فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی او (چنانکه در قرآن کریم س(۳۸) ی(۷۱) میفرماید : إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ی(۷۲) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ یعنی یادکن هنگامی را که پروردگار تو بفرشتگان فرمود من آدم را از گل خلق خواهم نمود ، پس وقتیکه بیافریدم او را و جان دادمش بر و در افتید در او را سجده کنید یعنی در او را تعظیم نمائید و یا آنکه قبله خویش قرار دهید ، خلاصه چون حقتعالی او را خلق کرد) پس فرمود سجده کنید بآدم همه سجده کردند مگر شیطان که غرور و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبختی بروی غلبه کرد و تکبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره گل خشکی بوجود آمده خوار و کوچک شمرد (و در مقابل حضرت رب العالمین « جل شأنه » ایستاد و گفت آدم را سجده نکردم چون من از او بهترم ، زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گل ، پس چون این ادعا را نمود خداوند فرمود از میان ملائکه بیرون رو ، زیرا تو از رحمت من رانده شدی و لعنت و خشم من تا روز جزا بر تو باد ، آنگاه شیطان گفت : رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ چنانکه در قرآن کریم س(۳۸) ی(۷۹) میفرماید یعنی پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان ، و شاید مقصودش این بود که از مرگ رهائی یافته همیشه زنده بماند) پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب و خشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن کریم در باره کفار س(۳) ی(۱۷۸) میفرماید : وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی گمان نکنند کسانیکه کافر شدند باینکه آنان را مهلت میدهیم برای ایشان بهتر است ، جز این نیست که مهلتشان میدهیم که زیادتر گناه کنند و بعذابیکه رسوا کننده است مبتلا گردند) و (نیز شیطان را مهلت داد) برای اینکه امتحان و آزمایش او تمام شود ، و برای اینکه وعده ای که باو داده بسر رسد ، پس فرمود : تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز معلوم (تا هنگامیکه معین شده است از حیات و زندگانی بهره مند باشی) .

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عِيشَتَهُ ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ ، وَحَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ ، فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ

مُرَافَقَةَ الْأَبْرَارِ ، فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ ، وَ اسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلًا ، وَبِالْاغْتِرَارِ نَدَمًا ، ثُمَّ بَسَطَ اللهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ ، وَلَقَّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ ، فَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ ، وَتَنَاسُلِ الذُّرِّيَّةِ .

پس (از آنکه شیطان فرمان الهی را مخالفت کرد و آدم را قبلهٔ خویش قرار نداد و مانند فرشتگان اورا تعظیم ننمود) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آزادیش فراهم بود جای داد و جایگاه اورا (از همهٔ حوادث) ایمن گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۳۵ میفرماید : وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا ، وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ يعنی گفتیم ای آدم تو و همسرت حوا بهشت را جای خود قرار دهید و از نعمتهای آن با خوشحالی تمام هرچه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نروید که اگر رفتید از ستمکاران باشید) و از شیطان و دشمنی او ترسانیدش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۱۷ میفرماید : فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ یعنی گفتیم ای آدم این دیو سرکش با تو و همسرت دشمن است ، پس متوجه باشید کاری نکند شما را از بهشت بیرون نماید که به بدبختی افتید) پس گول زد او را دشمنش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۲۰ میفرماید : فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ ، قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ یعنی شیطان سخنان نامربوط و بیفایده برای آدم بیان کرد و گفت ای آدم آیا میخواهی ترا به درخت جاویدی و ملک بیزوال راهنمائی کنم ، با این نوع سخنان آدم را فریب داد) برای حسدیکه براو میبرد از جهت اینکه آن بزرگوار در سرای جاودانی برد و با نیکوکاران آمیزش داشت ، پس (آدم بر اثر وسوسهٔ شیطان) یقین را از دست داده بشک و تردید گرائید (با اینکه دستور داشت در نخوردن از میوهٔ آن درخت گمان کرد سود در خوردن است) و تصمیمی را که داشت (بر نخوردن از میوهٔ آن درخت) بسستی و کوتاهی (در اطاعت امر خداوند) تبدیل نمود (و از آن میوه خورد) و بجای فرح و شادی بخوف و ترس مبتلا گردید ، و (چون دید از شیطان فریب خورده

از کردار خود شرمنده شد و) اظهار پشیمانی نمود، پس حقتعالی راه توبه را باو یاد داد و کلمهٔ رحمت را بوی تعلیم نمود (چون بخواست توبهٔ او را قبول کند کلمهٔ رحمت را باو آموخت که پروردگارش را بآن بخواند تا توبه‌اش قبول گردد) و وعده داد که دوباره به بهشت (بآنجائیکه در اوّل بار بود) باز گردد، پس او را بدنیای پر محنت و بلاء و محل تناسل و زایشگاه فرزندان فرستاد.

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرُوهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يُخْلِ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ، رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ، مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ.

و (بعد از آنکه آدم «ع» در دنیا نسلی گرفت و از آن بزرگوار فرزندان و فرزندزادگان بسیاری بوجود آمد)
خداوند متعال از میان اولادش پیغمبرانی برگزید ، و از ایشان بر وحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان
گرفت (تا آنچه را که از جانب خدا تعالی بآنان برسد انجام دهند و مردم را بخداشناسی دعوت کرده هیچگونه کوتاهی
ننمایند ، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷ میفرماید : وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ
نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی یاد کن هنگامی را که از پیغمبران
عهد و پیمانشان را بر وحی و تبلیغ رسالت گرفتیم و همچنین از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، و پیمان محکم از آنان گرفتیم)
در وقتی که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۱۷۲
میفرماید : وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در صلب پدرانشان بودند
پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان گواه گردانید تا بتوحید و خداشناسی که فطری آنان است اعتراف نمایند ، پس گفت
آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند آری شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی . لیکن باین عهد و پیمان فطریشان
وفا نکردند) پس بحق او نادان شدند (و او را بیگانگی نشناختند) و برای او مانندها و شریکها قرار دادند
و شیاطین آنان را از معرفت خدا (که مقصود اصلی و جبلیشان بود) منصرف نمودند (فریبشان دادند) و
ایشان را از پرستش او باز داشتند ، پس خدا تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را
پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و نعمت فراموش شده
(توحید فطری) را یادآوریشان کنند ، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با برهان سخن بگویند) و عقلهای
پنهان شده را (که در زیر غبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستور گردیده) بیرون آورده بکار
اندازند ، و آیات قدرت را بایشان نشان دهند (و آن آیات عبارتست) از آسمان افراشته شده
بالای سرشان و زمین گسترده شده زیر پایشان و معیشتها و چیزهائیکه زنده شان میدارد و اجلهائیکه
نابودشان مینماید و بیماریهائی که پیر و فرسوده شان میکند و حوادث روزگار و پیش آمدهای پی در پی
که بر آنها وارد میشود ، و خدا تعالی بندگانش را از پیغمبر فرستاده ، کتاب نازل شده ، برهان حتمی و
راه استوار محروم ننموده (و پیغمبران) رسولانی بودند که کمی یاران و زیادتی مخالفین آنان را (از تبلیغ رسالت)
باز نداشت ، پیغمبرانی بودند از پیش که نام پیغمبر آینده بآنان گفته شده ، و یا از بعد که پیغمبر قبلی او را

معرفی کرده (بامت خود مبعوث شدن او را بشارت داده، چنانکه در قرآن کریم س ۶۱ ی ۶ میفرماید: وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ يعنی یاد کن هنگامی را که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل من بسوی شما فرستاده خدا هستم در حالتی که توریه را که پیش من است تصدیق میکنم و به پیغمبری که پس از من میآید و نامش احمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است مژده میدهم).

عَلَى ذٰلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ، وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ، إِلَى أَنْ بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلَادُهُ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ، ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلْوَى، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً: بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ، كِتَابَ رَبِّكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ،

وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً جُمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ، وَمُبَايَنٍ بَيْنَ مَحَارِمِهِ: مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ، وَمُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ
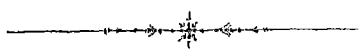
(چون شیطان بیشتر مردم را فریب داد که بعهد و پیمان فطریشان وفا نکردند و بحق حق نادان شدند) خداوند متعال هم از جهت اتمام حجت پی در پی پیغمبران برای آنان فرستاد تا ایشانرا براه راست دلالت کنند) بهمین ترتیب قرنها پدید آمد، روزگارها گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان بجای ایشان نشستند تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برانگیخت برای اینکه وعدهٔ خود را انجام دهد (چون پیغمبران پیش وعده داده بودکه آن بزرگوار به پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه پیغمبری را بآنحضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) درحالیکه از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود (تا ایشان نیز برسالت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را بامتهای خود خبر دهند، پس پیش همه جهانیان) علامت و نشانه های او شهرت یافت، موقع ولادتش گرامی و پسندیده (بهترین اوقات) بود و مردم در آنروز دارای مذهبهای متشتت و بدعتهای زیاد و رویه های مختلف بودند، گروهی خداوند متعال را بخلقش تشبیه میکردند (مانند طایفه مجسمه که او را مثل خلق صاحب اعضاء و جوارح و مکان میدانستند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهائی از اسماء الله اتخاذ نموده بتهای خود را بآن نامها میخواندند، مانند بت پرستان از عرب که لات را از الله و عزّی را از عزیز و منات را از منّان گرفته آنها را معبود خویش پنداشتند) و جمعی بغیر او اشاره میکردند (مانند دهریین

که بسبب حرکات فلکیه و مرور ازمنه را موثر در امور میدانستند ، خلاصه امثال این آراء و مذاهب باطله دنیا را تاریک
کرده بود) پس خداوند متعال بوسیلهٔ آنحضرت آن مردم را از گمراهی رهائی داد و بسبب شخصیت او آنانرا
از نادانی نجات داد ، پس (آنحضرت مردم را هدایت کرد و ایشانرا بمعارف الهی آشنا نمود و سود و زیانشانرا
بیان فرمود) حقتعالی بآن بزرگوار منتهی مرتبهٔ قرب و رحمت خود را عطا فرمود ، و مقام و منزلتی را که برای
احدی متصور نیست برای او پسندید و میلش را از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلاء رهائیش
داده قبض روحش فرمود ، درود فرستد خداوند بر او و بر آلش ، و (برای رهنمائی مردم تا روز قیامت
پیش از رحلت خود) در میان شما گذاشت چیزیرا که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذاشتند
زیرا پیغمبران آنانرا بدون راه روشن و نشانهٔ صریح سر خود وا نگذاشتند ، آنحضرت هم کتاب پروردگار
شما را در دسترس شما گذاشت ، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصتها و
عزیمتها و خاص و عام و عبرتها و مثلها و مطلق و مقید و محکم و متشابه آنرا بیان کرد ، مجملهایش را تفسیر و
مشکلهایش را آشکار نموده است (اما حلال آن کتاب مانند س(۵) ی(۱) أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ یعنی
خوردن گوشت چهار پایان زبان بسته بر شما حلال شد و منعی در آن نیست ، و حرام آن مانند س(۵) ی(۳) حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ یعنی خوردن گوشت مردار ، و خون ، و گوشت خوک بر شما حرام و منع
شد ، و واجبات آن مانند س(۲) ی(۴۳) أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ یعنی نماز را برپا دارید و زکوة بدهید
و مستحبات آن مانند س(۱۷) ی(۷۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً یعنی برای نماز نافله پاره ای از شب را
بیدار شو ، و ناسخ آن مانند س(۹) ی(۵) فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ یعنی در هر جا که مشرکین را بیابید
بکشید پس این آیه ناسخ آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س(۱۰۹) ی(۶) لَكُمْ دِينُكُمْ
وَلِيَ دِينِ یعنی اکنون که از شرک دست بر نمیدارید دین و آئین شما برای شما باشد و توحید کیش من ، و رخصتهای
آن یعنی احکامیکه برای توسعه در امور بندگان قرار داده شده مانند س(۲) ی(۱۸۴) فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ
عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی هر کس از شما در ماه رمضان بیمار یا مسافر بود پس بعد آن روزهائیکه
در بیماری یا مسافرت روزه نگرفته در غیر ماه رمضان روزه بگیرد ، و عزیمتهای آن یعنی احکامیکه از آنها تجاوز نمیتوان
کرد مانند س(۲) ی(۱۸۵) فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی هر که مسافر نبود و در وطن حاضر است باید
روزه بگیرد ، و خاص آن یعنی لفظی که در مورد مخصوص گفته شده و معنی آن عمومیت دارد مانند س(۵) ی(۳۲) مِنْ
أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی چون قابیل فرزند آدم برادرش
هابیل را کشت و پشیمان شد بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی
در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همه مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را
سبب شود مانند آنستکه همه مردم را زنده کرده باشد ، پس این آیه در بارهٔ بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن
همه مردم را شامل میشود ، و عام آن مانند س(۲) ی(۴۷) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان
برتری دادم یاد کنید ، پس در اینجا گرچه لفظ عَلَى الْعَالَمِينَ عمومیت دارد و همه مردم جهان را شامل میشود ،
لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است ، و عبرتهای آن یعنی چیزهائی که شگفت آور است و آن خود
یکنوع پندی باشد مانند س(۷۹) ی(۲۵) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ی(۲۶) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً
لِمَنْ يَخْشَىٰ یعنی خداوند متعال فرعون را بعذاب آخرت که سوختن باشد و بعذاب دنیا که غرق شدن است مبتلا نمود
و غرق شدن او برای کسیکه بترسد هر آینه عبرت و پندی است ، و مثلهای آن یعنی آیاتیکه مشتمل است بر تشبیهات
مانند س(۶۲) ی(۵) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی
مثل کسانیکه بآموختن و خواندن توریة مأمور شدند و بآن عمل نکردند مانند خری است که کتابهای بزرگ در بار دارد
و مطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س(۵) ی(۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز حاضر شدید روهای خود را بشوئید ، و مقید آن یعنی
لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س(۵) ی(۶) وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی هنگام وضو گرفتن دستهای خود را با
مرفق بشوئید ، و محکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س(۲) ی(۲۳۱) وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی بدانید که خداوند متعال بهر چیزی داناست ، و متشابه آن یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست
مانند س(۲) ی(۲۲۸) وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ یعنی زنهائیکه طلاق داده شده اند
سه طهر را که دو حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند ، زیرا قُرُوء که مفرد قَرْء است نزد
اهل حجاز بمعنی طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنی حیض ، و مجملهای آن مانند س(۲) ی(۴۳) أَقِيمُوا الصَّلَاةَ
یعنی برپا دارید نماز را ، و مشکلهای آن مانند س(۱۹) ی(۱) كهيعص) و مطالب آن کتاب را از راست
بر پرهیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است (مانند علم بیگانگی خداوند سبحان س(۱۴) ی(۵۲) وَ
لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی باید بدانید که اوست خدای یگانه) و چیزی که بجز دانستن آن معنی

نشده است (مانند نه ایستن یعنی سو(۱۴۱) ی(۱) ختم) و چیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته و در سنت
نسخ و رفع آن معلوم گردیده (مانند سو(۴) ی(۱۵) وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ
فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی بر کار زشت زنهای شوهردار از زنهای شما که زنا میدهند چهار نفر مرد
بالغ و عاقل و عادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید ، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنها را در خانهٔ خودشان
نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند متعال آنها را از حبس خلاصی دهد ، پس مضمون این آیه حکم به حبس و نگاه داشتن
در خانهٔ خودش بود تا وقت مردن و در سنت حبس کردن نسخ شد و حکم بر رجم و سنگسار کردن او برقرار گردید)
و چیزیکه عمل بآن در سنت واجب است و در آن عمل نکردن بآن اجازه داده شده است (مانند نماز
خواندن در اول اسلام بطرف بیت المقدس که در سنت واجب بود و در کتاب نسخ شد سو(۲) ی(۱۴۴) فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی بطرف مسجد الحرام که خانهٔ کعبه است نماز
بخوان و هر جا که باشید روهای خود را بآن سو بگردانید) و چیزیکه در وقت بخصوص واجب شده و در غیر آن
وقت واجب نیست (مانند سو(۶۲) ی(۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ
الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد شتاب کنید
برای خواندن نماز ، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص بروز جمعه است و در غیر آن وجوبش ساقط میشود)
و آن کتاب بین چیزهائی که حرام شده است فرق گذارده ، پس کسیکه گناه کبیره ای مرتکب شود
او را بعذابها و آتشها وعده داده (مانند سو(۴) ی(۹۳) وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که از روی عمد مؤمنی را بکشد کیفر او جهنم است و در آنجا جاوید خواهد بود) و کسیکه گناه صغیره ای
کند آمرزش را برای او مهیا نموده (مانند سو(۱۳) ی(۶) إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ
یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم و ستم که کرده اند ، و ظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است
و (نیز مطالب آن کتاب دارا است) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است و بسیار آن شایسته و پسندیده
و تحمیلی هم نشده (مانند سو(۷۳) ی(۲۰) فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی آنچه را میسر است از قرآن بخوانید
پس کم خواندن آنرا مورد قبول قرار داده است و بسیار خواندنشرا باختیار واگذارده که اگر کسی آنرا ترک کرد چیزی
براو نیست) .

(منها في ذكر الحجّ :)

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ، جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَجَّهُ، وَأَوْجَبَ حَقَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

(در بيان حجّ :)

و (اشاره به بعضی آثار بنای کعبه و احوال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه متمکن برفتن آنجا باشد واجب است) خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید (حج خانه‌ای که بر وارد بن بآنجا بسیاری از چیزها حرام شده) و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد میشوند مانند ورود چهار پایان (از ازدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهار پایان تشنه است بر سر آب) و اشتیاق دارند آمدن بآنجا را مانند اشتیاق کبوتران (بآشیانه خود) خداوند سبحان آنجا را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آنان بعزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای

رفتن بآنجا نما چنانکه در قرآن کریم س (۲۲) ی (۲۷) میفرماید : وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشانرا بحج کردن دعوت نما بخانه ای که تو بنا کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری میآیند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف لاغر باشد) و فرمان او را تصدیق کرده انجام داده و در جای پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش خدایتعالی را طواف میکنند تشبیه نمودند ، سود بسیاری در بازرگانی بندگی و پرستش حقتعالی (بوسیله سرمایه ایمانی) بدست میآورند ، و میشتابند و از هم پیشی میگیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او ، خداوند سبحان آنخانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن بآنجا را امر کرد ، پس (در قرآن کریم س (۳) ی (۹۷) فرموده : حج بیت الحرام حق خدایتعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن آنجا را توانائی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی انجام ندهد) بخدایتعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (بایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد ، پس زیان آن کسی برد که نافرمانی کند) .

(۲) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ)

(بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ :)

أَحْمَدُهُ اسْتِتْمَاماً لِنِعْمَتِهِ ، وَاسْتِسْلاَماً لِعِزَّتِهِ ، وَاسْتِعْصَاماً مِنْ مَعْصِيَتِهِ ، وَأَسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ ، إِنَّهُ لاَ يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ ، وَلاَ يَئِلُ مَنْ عَادَاهُ ، وَلاَ يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وُزِنَ ، وَأَفْضَلُ مَا خُزِنَ . وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ ، شَهَادَةً مُمْتَحَناً إِخْلاَصُهَا ، مُعْتَقَداً مُصَاصُهَا ، نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَداً مَا أَبْقَانَا ، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ

وَمَرْضَاةُ الرَّحْمٰنِ ، وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که پس از برگشتن از جنگ صفین بیان فرموده

(صفین سرزمینی است در سمت غربی فرات اطراف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد)

خداوند متعال را سپاسگزارم برای تمام گردانیدن نعمتش و فرمانبرداری در مقابل بزرگواری و عزتش و نگاهداشتن از معصیتش (زیرا شکر در هر نعمتی علاوه براینکه نعمت را میافزاید خود راهی است بسوی بندگی و نکردن معصیت) و از او کمک میطلبم برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم ، زیرا کسیرا که او هدایت نماید گمراه نمیشود و کسیرا که دشمنی کرده فرمانش را انجام ندهد راه نجات نیست و کسیرا که بی نیاز گرداند محتاج نخواهد شد ، زیرا بی نیاز گردانیدن او (اگر بمیزان عقل سنجیده شود) زیادتر است از هر چیزیکه با آن برابر و هموزن شود ، و بهتر است از هر چیزیکه (جواهریکه در گنجینها) پوشیده گردد و گواهی میدهم براینکه نیست خدائی بجز او که مستجمع جمیع صفات کمالیه و تنها کسی است که برای او شریکی نیست ، گواهی که از روی اخلاص و راستی پیدا شد (نه آنکه بزبان گفته در دل باور نداشته باشم) و خود را از معاصی نگاه میداریم بآن (کلمهٔ شهادت) مادامیکه زنده ایم و ذخیره میکنیم ایمان آنرا برای ترسها و سختیهائی که در قیامت بما میرسد ، زیرا کلمهٔ شهادت لازمهٔ ایمان و گشاینده احسان الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد تا اینکه او شریکی برای خدا قائل شود ، پس ادای کلمهٔ شهادت و اعتقاد بآن سبب از کار بازداشتن و دور کردن شیطان است) .

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ ، وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ ، وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ ، وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ ، وَتَخْوِيفاً بِالْمَثُلَاتِ ، وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا

حَبْلُ الدِّينِ، وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ، وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى خَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ، عُصِيَ الرَّحْمٰنُ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ، فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ، وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ، وَعَفَتْ شُرُكُهُ، أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ، بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ، وَقَامَ لِوَاؤُهُ، فِي فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا، وَوَطِئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا، وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا، فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ، فِي خَيْرِ دَارٍ، وَشَرِّ جِيرَانٍ، نَوْمُهُمْ سُهُودٌ، وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ، بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ، وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ،

وگواهی میدهم که محمد «ص» بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست ، فرستاد او را با دینی که شهرت عالمگیر دارد و با نشانه (و معجزاتی که از آنحضرت) رسیده و باکتابی که آورده (در دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنی تابنده (برهان عقل و نقل) و با فرمانی که حق و باطل را از هم جدا میسازد ، تا شبهات باطله (کفر و شرک) را برطرف نموده با مردم از روی برهان سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنان را بآیات قرآن تنبیه نموده از عذابهائی که برامتهای پیش وارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از معصیت و نافرمانی دست بردارند) فرستاد او را در وقتی که مردم مبتلا بفتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و گمراهی) که در آن ریسمان دین پاره شده ، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده ، اصل دین مختلف و کار آن (احکام) درهم و برهم ، راه خارج شدن از آن فتنه ها تنگ (فرار از آنها غیر ممکن) و وسیله ای برای هدایت نبود

پس رهنمائی و هدایت از بین رفته کوری گمراهی شیوع داشت ، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان را یار بودند ، ایمان ذلیل و ستونهای آن ویران گشته ، آثار و نشانه هایش تغییر کرده ، راههای آن خراب و نابود شده بود ، مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسرچشمه هایش وارد میشدند (آب گمراهی را میآشامیدند یعنی دستور او را میپذیرفتند ، پس قوت گرفت و) بکمک ایشان حیله های او بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید ، در فتنه هائی که مردم را پایمال و لگدکوب کرد (چنانکه چهارپایان هرچه زیر پایشان قرار گیرد پایمال میکنند) و همگی در آن سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بودند در بهترین محل دنیا (مکهٔ معظمه) و میان بدترین همسایه ها (اهل مکه) که خواب آنان بیخوابی و سرمهٔ چشمشان گریه بود (بالوری در فتنه و انقلاب و خونریزی و گرفتاری واقع شده بودند که آنی استراحت نداشتند) در سرزمینی که دهان دانای آن بسته و ذلیل و نادانش افسار گسیخته و ارجمند بود .

وَمِنْهَا يَعْنِي آلَ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ :

هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ ، وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ ، وَجِبَالُ دِينِهِ ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ ، وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ .

و قسمتی از این خطبه است در بارهٔ کمال آل پیغمبر علیهم السلام (ائمهٔ اثنی عشر) میفرماید :

آل پیغمبر «ص» نگهدارندهٔ راز نهان و پناه فرمان آنحضرت میباشند (با آنچه آن بزرگوار از جانب حقتعالی امر فرموده قیام نمودند) و خزینهٔ دانش آن وجود محترم هستند (آنچه را که او میدانسته ایشان نیز میدانند) و مرجع حکمتهای آنجناب (تا مردم بآنان رجوع کرده آنچه را نمیدانند بپرسند) و حافظ کتابهایش (قرآن و سنتش) میباشند ، و مانند کوههائی هستند برای دینش (تا از بادهای مخالفین و تخریب دشمنان متزلزل نگردد و بسبب ایشان باقی و برقرار بماند) رسول اکرم «ص» بکمک آنان نیستیش را

راست کرد (بر اثر ترویج ایشان دین خود را که در اول ضعیف و ناتوان بود قوی و توانا گردانید تا معارف آن سرتاسر جهان را فرا گرفت) و لرزش بد نشر از آن نمود (بسبب خدمات ائمۀ اطهار علیهم السلام اضطراب و نگرانی که از دشمنان دین اسلام داشت از خود دور کرد) .

(وَمِنْهَا يَعْنِي قَوْماً آخَرِينَ :)

زَرَعُوا الْفُجُورَ ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ ، وَحَصَدُوا الثُّبُورَ . لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي ، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي ، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ ، اَلْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَىٰ أَهْلِهِ ، وَنُقِلَ إِلَىٰ مُنْتَقَلِهِ .

و قسمتی از این خطبه است در بارۀ کسانی میفرماید که دست از حق برداشته در راه باطل قدم نهادند (و در بارۀ مدح و ثنای آل پیغمبر ص پرداخته) :

(خوارج یا منافقین یا اصحاب معاویه و غیرهم ، تخم) نافرمانی را (در کشتگاه دلهاشان) کشته ، بغفلت و فریب آنرا آب داده ، هلاکت را درو کردند (پس سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند ، و اما اهل بیت رسول الله « ص » گمشدگان را رهنمائی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند ، پس) هیچیک از این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده و کسانیکه همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند (پس چگونه خود را بر ایشان ترجیح میدهند و مردم را بسوی خویش میخوانند ، و حال آنکه) آل محمد « ص » اساس و پایۀ دین و ستون ایمان و یقین هستند (زیرا بسبب هدایت و ارشاد ایشان دین اسلام برپا است و آل محمد « ص » کسانی هستند که) دور افتادگان از راه حق با آنان رجوع کرده و واماندگان بایشان ملحق میشوند ، و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و

معجزات) در آنان جمع و حق ایشان است و بس ، و در بارهٔ آنان وصیّت (رسول اکرم) و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است (و ایشان بآنحضرت از هر جهت نزدیکتر و سزاوارترند ، و لیکن بعضی از این امّت بوصیّت آن بزرگوار عمل نکرده ارث او را پایمال نموده تخم فساد را در روی زمین پاشیدند ، و بحسب ظاهر) در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته ، بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردید (زیرا پیش از این امارت و خلافت را غصب کرده سزاوار این منصب را خانه نشین کرده بودند) .

(۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشِّقْشِقِيَّةِ :)

أَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى : يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا ، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى ، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى ، وَفِي الْحَلْقِ شَجًا أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که آنرا خطبهٔ شقشقیّه مینامند

(در آخر این خطبه حضرت بابن عبّاس فرمود : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ ، شقشقه در لغت مانند شُش گوسفند است که شتر در وقت هیجان و نفس زدن آنرا از دهان بیرون میآورد و در زیر گلو صدا میکند و در اوّلین مرتبه بیننده آنرا بازبان اشتباه مینماید ، امیرالمؤمنین در جواب ابن عبّاس فرمود :

شکایت کردن از سه خلیفه در اینجا که از روی ظلم و ستم بر من تقدم جستند از جهت هیجان و بشوق هدایت خلق بود که گفته شد ، گویا شقشقه شتر صدا کرد و در جای خود باز ایستاد یعنی هر وقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود) :

آگاه باشید سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبد العزی بود ، حضرت رسول « ص » آنرا تغییر داده عبد الله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیائی ندارد ، همچنین خلافت بدست غیر من زیان دارد مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود ، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد ، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را بناحق پوشید و مردم او را انبار کباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مسترد نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که پیران را فرسوده ، جوانان را پژمرده و پیر ساخته ، مؤمن (برای دفع فساد) رنج میکشد تا بمیرد ، دیدم صبر کردن خردمندیست ، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم ، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمیدیدم و چون تنها بودم و یاری نداشتم نمیتوانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد « ص » باقی است) .

حَتَّىٰ مَضَى ٱلْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ ، فَأَدْلَىٰ بِهَا إِلَىٰ ٱبْنِ ٱلْخَطَّابِ بَعْدَهُ (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ ٱلْأَعْشَىٰ) = شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَىٰ كُورِهَا * وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ = فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ ! إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا ، فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ ، يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشُنُ مَسُّهَا ، وَيَكْثُرُ ٱلْعِثَارُ فِيهَا ، وَٱلِاعْتِذَارُ مِنْهَا ، فَصَاحِبُهَا

كَراكِبِ الصَّعْبَةِ ، إِنْ أَشْنَقَ لَها خَرَمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَها تَقَحَّمَ ، فَمُنِيَ النّاسُ لَعَمْرُ اللهِ بِخَبْطٍ وَشِماسٍ ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِراضٍ ، فَصَبَرْتُ عَلى طُولِ الْمُدَّةِ ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ .

(پس از وفات رسولخدا «ص» که خلافت را بناحق غصب کرده مردم را بضلالت و گمراهی انداختند برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوء استفاده نماید مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبائی دانستم) تا اینکه اولی (ابی بکر) راه خود را بانتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز در گذشت، و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خود با عوسش ابن خطاب (عمر) انداخت (سید رضی علیه الرحمة میگوید) پس از این بیان حضرت بر سبیل تمثال شعر اعشی شاعر را (از قصیده ایکه در مدح عامر و هجو علقمه گفته بود) خواند: شَتّانَ ما يَوْمي عَلى كُورِها ✻ وَيَوْمُ حَيّانَ أَخي جابِرِ ✻

این شعر را دو جور میتوان معنی نمود: اول اینکه) فرقست میان امروز من که بر کوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختی سفر گرفتارم، با روزیکه ندیم حیّان برادر جابر بودم و بناز و نعمت میگذرانیدم (دوم اینکه) چقدر تفاوت است میان روز من در سواری بر پشت ناقه و روز حیّان برادر جابر که از مشقت و سختی سفر راحت است (حیّان برادر جابر در شهر یمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار و بزرگ قوم بوده، همه ساله کسری صله گرانبهائی برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرانده هرگز متحمل رنج سفر نمیگردید و اعشی شاعر از بنی قیس و ندیم او بود، مقصود امام علیه السّلام از تمثیل بشعر او بنابر معنی اول اظهار تفاوت است میان دو روز یکه بعد از وفات رسولخدا «ص» که حقش غصب شده و در خانه نشست و بظلم و ستم مبتلا گردید و روز دیگر زمان حیات رسول اکرم که مردم مانند پروانه بدور شمع میگردیدند، و بنابر معنی دوم فرق میان حال خود را که بمحنت و غم مبتلا است و حال کسانیکه بمقاصد باطله خودشان رسیده خوشحال هستند بیان میفرماید، پس از آن خدعه و شیطنت ابی بکر را یادآوری نموده میفرماید:) جای بسی حیرت و شگفتی است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست مینمود (میگفت أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ یعنی ای مردم بیعت خود را از من فسخ کنید و مرا از خلافت عزل نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی علیه السّلام در میان شما است) ولی چند روز از عمرش باقی بود وصیت کرد خلافت را برای عمر تا این دو نفر غارتگر خلافت را

مانند دو پستان شتر میان خود قسمت نمودند (پستانی را ابی بکر و پستان دیگر را عمر بدست گرفته دوشیده و صاحب شتر را از آن محروم کردند) خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خلیفه ساخت) در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسائل دینی) بسیار و عذر خواهیش (در آنچه که بغلط فتوی داده) بیشمار بود (از جمله امر کرد زن آبستنی را سنگسار کنند، امیر المؤمنین فرمود اگر این زن تقصیر کرده بچه او را گناهی نیست و نباید سنگسار شود، عمر گفت لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر در فتوی دادن هلاک میشد، و این جمله را همواره تکرار مینمود) پس مصاحب با او (آنحضرت یا هر که با او سر و کار داشت) مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نکند بینی شتر پاره و مجروح میشود و اگر رها کرده بحال خود واگذارد بر رو در پرتگاه هلاکت خواهد افتاد، پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبائی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم.

حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لَلّٰهِ وَ لِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هٰذِهِ النَّظَائِرِ، لٰكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا، وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا، فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ.

عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود (چون ابو لؤلؤة شش ضربه کارد با و زد و دانست که بر اثر آن زخمها خواهد مرد، برای تعیین خلیفه مجلس شورائی معین کرد و آن زمانی بود که رؤسای قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوار است هر که را تو با و راضی هستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی، در پاسخ گفت دوست نمیدارم مرده و زنده هیچیک از شما که در من گرد آمده اید متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو، گفت هفت نفر را شایسته این کار میدانم و از رسول خدا شنیده ام که آنان اهل بهشت هستند: اوّل سعد ابن زید است، او با من خویشی دارد خارجش میکنم و شش نفر دیگر سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و عثمان

و علی است ، سعد بن ابی وقاص برای خلافت مانعی ندارد دیگر آنکه مردی است درشت طبع و بدخو و عبدالرحمن
ابن عوف چون قارون این امت است لائق نیست و طلحه برای تکبر و نخوتیکه دارد و زبیر برای بخل و خست و عثمان
برای اینکه دوست دارد خویشان و اقوام خود را و علی «ع» برای اینکه حریص در امر خلافت است سزاوار نیستند ،
پس از آن گفت صهیب سه روز با مردم نماز گزارد و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه ای جمع کنید تا یکی از
خودشان را برای خلافت اختیار کنند هرگاه پنج نفر متفق شدند و یکی مخالفت کرد او را بکشید واگر سه نفر اتفاق کردند
و سه نفر دیگر آنان را مخالفت نمودند آن سه نفری که عبدالرحمن در میان ایشان است اختیار کنید و آن سه نفر را بکشید ،
بعد از مرگ و دفن او برای تعیین خلیفه جمع شدند ، عبدالرحمن گفت برای من و پسر عمویم سعد بن ابی وقاص ثلث این امر است
ما دو نفر خلافت را نمیخواهیم و مردی را که بهترین شما باشد برای آن اختیار میکنیم ، پس رو کرد بسعد و گفت بیا ما مردی را
تعیین کرده با او بیعت نمائیم مردم هم با او بیعت خواهند نمود ، سعد گفت اگر عثمان ترا متابعت کند من سوم شما میشوم
واگر میخواهی عثمان را تعیین کنی من علی را دوست دارم ، پس چون عبدالرحمن از موافقت سعد مایوس شد ابوطلحه را با پنجاه
نفر از انصار برداشت و ایشان را وادار نمود بر تعیین خلیفه رو کرد بسوی علی علیه السلام دست او را گرفته گفت با تو بیعت
میکنم باین نحو که بکتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) و طریقه دو خلیفه سابق ابوبکر و عمر عمل کنی ، حضرت فرمود قبول میکنم باین نحو
که بکتاب خدا و سنت رسول الله (ص) و باجتهاد و رای خود رفتار نمایم ، پس دست آنجناب را رها کرد و بعثمان رو آورد و دست
او را گرفته آنچه را بعلی علیه السلام گفته بود باو گفت ، عثمان قبول کرد ، پس عبدالرحمن سه بار این را بعلی (ع) و عثمان تکرار کرد
و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اول را شنید ، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو است و با او بیعت نموده مردم هم
بیعت کردند) پس بار خدایا از تو یاری میطلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند ، چگونه مردم
مرا با ابوبکر مساوی دانسته در باره من شک و تردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نفر
اهل شوری) همردیف شده ام ولیکن (باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی
کردم (برای مصلحت در همه جا با آنان موافقت نمودم) پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت دست
از حق شسته براه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است که حتی پس از قتل عثمان هم بآنحضرت بیعت ننمود)
و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مراد عبدالرحمن ابن عوف است که شوهر
خواهر مادری عثمان بود) و همچنین دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از زدن هست و پستی) موهن و زشت است نام ایشان
برده شود .

إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ

وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللّٰهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنِ انْتَكَثَ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

(پس از مرگ عمر در شوری که بدستور او تشکیل یافت) سوم قوم (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را بناحق اشغال نمود) در حالتیکه باد کرده هر دو جانب خود را (مانند شتریکه از بسیاری خوردن و آشامیدن باد کرده) میان موضع بیرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگین انداختن و خوردن بود و امور مربوطه بخلافت را مراعات نمینمود) و اولاد پدرانش (بنی اُمیه که خویشاوندان او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را (و فقراء و مستحقین را محروم و گرسنه میگذاشت) تا اینکه باز شد ریسمان تابیده او (صحابه نقض عهد کرده از دورش متفرق شدند) و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد، و پری شکم، او را برو انداخت (بر اثر اسراف در بخشش بیت المال باقوام و منع آن از فقرا و مستحقین مردم جمع شده پس از یازده سال و یازده ماه و هیجده روز غصب خلافت او را کشتند)

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللّٰهِ حَيْثُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) بَلَى وَاللّٰهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلٰكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا.

پس (از کشته شدن عثمان) هیچ چیزی مرا ناراحت نکرد مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بر و رم ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند، بطوریکه از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه رداى من پاره شد، اطراف مرا گرفتند (برای بیعت کردن) مانند گله گوسفند در جای خود، پس چون بعهده گرفتن امر خلافت قیام کردم (و بامر خلافت مشغول گشتم) جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند، و گروهی (خوارج نهروان و سایرین) از زیر بار بیعتم خارج شدند، و بعضی (معاویه و دیگرکسان) از اطاعت خداتعالی بیرون رفتند، گویا مخالفین نشنیده اند که خداوند سبحان (در قرآن کریم س(۲۸) ی(۸۳)) میفرماید: «سرای جاودانی را قرار داده‌ایم برای کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نباشد، و جزای نیک برای پرهیزکار است» آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و حفظ کرده اند، ولیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته، زینت آن آنان را فریفته است (پس دست از حق برداشته سرکشی نموده در روی زمین فساد و آشوب برپا کردند).

أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللّٰهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ.

آگاه باشید سوگند بخدائیکه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمیشدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من و یاری نمیدادند) که حجت تمام شود و نبود عهدیکه خداتعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن میانداختم (تا ناقه خلافت بهر جا که خواهد برود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و دچار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود) و آب میدادم آخر خلافت را بکاسه اول آن (چنانکه پیش از این

براین کار اقدام ننمودم ، اکنون هم کنار میرفتم و امر خلافت را رها کرده مردم را بضلالت و گمراهی وا میگذاشتم ، زیرا)
فهمیده باید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسهٔ بزماده .

قالُوا وَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلىٰ هٰذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَناوَلَهُ كِتاباً ، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ قِراءَتِهِ ، قالَ لَهُ ابْنُ عَبّاسٍ : يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ لَوِ اطَّرَدَتْ خُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ ، فَقالَ : هَيْهاتَ يَا ابْنَ عَبّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ ، قالَ ابْنُ عَبّاسٍ : فَوَاللّٰهِ ما أَسِفْتُ عَلىٰ كَلامٍ قَطُّ كَأَسَفي عَلىٰ هٰذَا الْكَلامِ أَنْ لا يَكُونَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرادَ .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ في هٰذِهِ الْخُطْبَةِ (كَراكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَها خَرَمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَها تَقَحَّمَ) يُريدُ أَنَّهُ إِذا شَدَّدَ عَلَيْها في جَذْبِ الزِّمامِ وَهِيَ تُنازِعُهُ رَأْسَها خَرَمَ أَنْفَها ، وَإِنْ أَرْخىٰ لَها شَيْئاً مَعَ صُعُوبَتِها تَقَحَّمَتْ بِهِ فَلَمْ يَمْلِكْها ، يُقالُ : أَشْنَقَ النّاقَةَ إِذا جَذَبَ رَأْسَها بِالزِّمامِ فَرَفَعَهُ ، وَشَنَقَها أَيْضاً ، ذَكَرَ ذٰلِكَ ابْنُ السِّكّيتِ في إِصْلاحِ الْمَنْطِقِ ، وَإِنَّما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : أَشْنَقَ لَها ، وَلَمْ يَقُلْ أَشْنَقَها لِأَنَّهُ جَعَلَهُ في مُقابَلَةِ قَوْلِهِ « أَسْلَسَ لَها » فَكَأَنَّهُ قالَ إِنْ رَفَعَ لَها رَأْسَها بِمَعْنىٰ أَمْسَكَهُ عَلَيْها بِالزِّمامِ

وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَطَبَ عَلَى نَاقَتِهِ وَقَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَقْصَعُ بِجِرَّتِهَا، وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّ أَشْنَقَ بِمَعْنَى شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ بْنِ زَيْدٍ الْعِبَادِي :

سَاءَهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي ❊ وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ

گفته اند : در موقعی که حضرت این بیان را میفرمود ، مردی از اهل دهات عراق برخاست و نامه ای بآنجناب داد که آن بزرگوار بمطالعۀ آن مشغول شد ، چون از خواندن فارغ گردید ، ابن عباس گفت : یا امیرالمؤمنین کاش از آنجائیکه سخن کوتاه کردی گفتار خود را ادامه میدادی ، فرمود ای ابن عباس هیهات (از اینکه مانند آن سخنان دیگر گفته شود ، گویا) شِقشِقۀ شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت ، ابن عباس گفت : سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آنقدر اندوهگین نشدم که از قطع کلام آنحضرت که نشد بآنجائیکه اراده کرده بود برسد اندوهگین شدم .

(سید رضی علیه الرحمة گفته :) منظور حضرت از كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ که در این خطبه (دربارۀ خلیفۀ دوم عُمر) فرموده آنستکه هرگاه سوار مهار ناقۀ سرکش را سخت گیرد و آن ناقه سرکشی کند پاره میکند بینیش را ، و اگر سست کند مهار ناقۀ سرکش را بسختی تمام او را برو میاندازد و از ملکیت او بیرون میرود ، گفته میشود أَشْنَقَ النَّاقَةَ موقعی که سوار بر ناقه سر آنرا با مهار بطرف بالا بکشد وَشَنَقَهَا نیز گفته میشود ، چنانکه إِبْنُ السِّكِّيتِ در کتاب إِصْلَاحُ الْمَنْطِقِ بیان کرده است ، و اینکه حضرت فرموده أَشْنَقَ لَهَا و أَشْنَقَهَا نفرموده در صورتیکه هر دو یک معنی آمده برای آنستکه آنرا در برابر جملۀ أَسْلَسَ لَهَا قرار داده که هموزن باشند ، گویا آنحضرت چنین فرموده اگر سوار ناقه سر آنرا بمهار بسمت بالا بکشد یعنی مهار را بسختی روی ناقه نگاهدارد بینی آن پاره شود و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالتیکه بر شتری سوار بود که قَدْ شَنَقَ لَهَا وَهِيَ تَقْصَعُ بِجِرَّتِهَا یعنی باز کشیده بود مهار آنرا و آن ناقه نشخوار میکرد چیزی را که از حلق بیرون آورده بود (پس از این حدیث معلوم میشود که أَشْنَقَ و شَنَقَ دو لفظ مترادفند) و نیز شاهد

دیگر اینکه أَشْنَقَ بمعنی شَنَقَ است گفته عدیّ ابن زید عبادی است در این بیت :

﴿ سَاءَهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي ۞ وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ ﴾

یعنی شترهای سرکشی که زمامشان در دست ما نبوده رام نیستند بد شترهائی هستند . ۞

(۴) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴾

بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ ، وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ ، وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ . وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ ؟ رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ ، مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ ، سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ ، أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمِيهُونَ . الْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ ، عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي ، مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ ، لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدُوَلِ الضَّلَالِ . الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ . ۞

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (بعد از کشته شدن طلحه و زبیر فرموده) موقعیکه در تاریکی گمراهی و نادانی بودید بسبب ما هدایت شدید و براه راست قدم نهادید ، و بر کوهان بلندی سوار شدید (سیادت و بزرگی بدست آوردید) و بواسطهٔ ما از تیرگی شبهای آخر ماه (منتهی درجهٔ کفر و شرک) داخل روشنائی

صبح (دین اسلام) گردیدید (از بدبختی و سرگردانی نجات یافتید، پس بار بر شما حق بسیار بزرگی است که باید قدر آنرا بدانید) کر شود گوشی که از فریاد رهنما پند نگرفته (تدبر در سخنان او نکند، این نفرین بر کسانی است که از راه حق اعراض نمودند مانند طلحه و زبیر و معاویه، راهزنان دین مسلمانان بوده ایشانرا گمراه کردند) و گوشی که از صدای رسا (کلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سنگین و کر گشته چگونه بشنود صدای آهسته را (در صورتیکه موعظه و پند خدا و رسول در ایشان تأثیری نکرد، البته آواز و پند من اثری نخواهد داشت) مطمئن باشد دلی که از خوف و ترس خدا مضطرب و نگران است (این دعا برای کسانیست که از عذاب الهی ترسیده در راه حق ثابت قدم هستند) همواره منتظر نتایج خیانت و نقض عهد و بیوفائی شما هستم، و بفراست شما را نشان کرده درک میکنم که زینت فریبنده شما را فریفته (زینت شیطان، پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده بدیگری که او را از حق و حقیقت بهره ای نیست رو آورده اید) لباس تقوی و پیراهن دینداری مرا از شما پنهان کرد (که دست از من برداشته با دیگران بیعت کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس فسق نپوشیده برخلاف رضای خدا در هیچ کاری اقدام نکردم) بینا کرد مرا بر حال شما صفای باطنم (حیله و مکر و نفاق درون دل شما را دانستم) برخاستم برای رهنمائی شما زمانیکه در راههای ضلالت همگی بدور هم گرد آمده و راه را گم کرده رهنمائی نداشتید (در بیابان جهل و نادانی از تشنگی علم و دانائی نزدیک بهلاکت بودید) چاه میکندید و آب بدست نمیآوردید (شما را از هلاکت و بدبختی نجات دادم) امروز برای شما زبان بسته صاحب بیان را گویا نمودم (برای هدایت و اطمینان شما در این خطبه رموز و اسرار را که زبان حال من گویا بود بیان کردم، بنابراین) دور باد رأی کسیکه مرا مخالفت کند (از اطاعتم بیرون رود، زیرا در راه غیر حق قدم ننهاده ام، و) از زمانیکه حق را یافته ام در آن شک و تردید نکرده ام (همیشه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته، و از سعایت و فتنه دشمن مانند طلحه و زبیر و دیگران نمیترسیدم، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شوند، چنانکه) حضرت موسی از خود ترس و باکی نداشت (زیرا بحقیقت و راستی خویش و مغلوب شدن دشمنان ساحرین یقین و اطمینان داشت) ترسید که مبادا نادانان غلبه یافته دارباب ضلالت و گمراهی پیشی گیرند (بر اثر آن مردم گمراه شوند، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد و هر که با و ایمان آورد از گمراهی رست و هر که مخالفت کرد در دنیا و آخرت بعذاب خدا مبتلا گردید) امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادف شدیم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) کسیکه اعتماد بآب داشته باشد (از گفتار و کردار من پیروی نماید، هرگز) تشنه نمیشود (در وادی کفر و شرک و نفاق حیران و سرگردان نمیماند).

(۵) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَخاطَبَهُ الْعَبّاسُ وَأَبُو سُفْيانَ ابْنُ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبايِعا لَهُ بِالْخِلافَةِ :-)

أَيُّهَا النّاسُ شُقُّوا أَمْواجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجاةِ ، وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنافَرَةِ ، وَضَعُوا تِيجانَ الْمُفاخَرَةِ ، أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَناحٍ ، أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَراحَ ، هٰذا ماءٌ آجِنٌ ، وَلُقْمَةٌ يَغَصُّ بِها آكِلُها ، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِيناعِها كَالزّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ ، فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ ، هَيْهاتَ بَعْدَ اللَّتَيّا وَالَّتِي وَاللهِ لَابْنُ أَبِي طالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که پس از وفات رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در وقتیکه عباس ابن عبدالمطلب و ابوسفیان ابن حرب بقصد بیعت خدمت آن بزرگوار مشرف شده بودند فرمود (بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود ، مردم در سقیفهٔ بنی ساعده یعنی در محل اجتماع انصار گرد آمده ابوبکر را بخلافت نصب نمودند ، ابوسفیان نظر بدشمنی باطنی که با اسلام داشت میخواست میان مسلمانان فتنه انگیزد ، لذا با جمعی نزد عباس ابن عبدالمطلب رفته گفت تعجب و نگرانی من از آنستکه خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و به بنی تیم منتقل گردید و فردا این مرد خشن ناهموار یعنی عمر ابن خطاب که از بنی عدی است بر ما حکمفرما شده همگی را بزیر فرمان خود خواهد برد ، برخیز تا بنزد علی رفته با او بیعت کنیم ، چون تو عموی پیغمبر هستی و سخن مرا هم قریش میشنوند هر که با ما مخالفت کرد او را میکشیم

پس با جمعی اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند تا با او بیعت کنند ، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلامُ چون میدانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف وفساد میان مسلمانان است چنین فرمود) :

ای مردم موجهای فتنه ها را با کشتیهای نجات و رستگاری شکافته از آنها عبور کنید (در کشتی اطاعت و فرمانبرداری ما سوار شده خود را از تلاطم دریای فتنه و فساد نجات دهید که صلاح دین و دنیای شما در آن است) و از راه مخالفت منحرف گردیده قدم بیرون نهید و تاجهای مُفاخَرَت و بزرگی را از سر بزمین گذارید (با بنی تیم « ابوبکر » و بنی عدی « عمر » مدارا نمائید تا از موجهای فتنه و فساد ایمن باشید ، زیرا) رستگار میشود کسیکه با پر و بال (یار و یاور) قیام کند و راحت و آسوده است آنکه (چون یار و یاور ندارد) تسلیم شده در گوشه ای مُنزَوی گردد (پس اکنون که ما را یاوری نیست اگر حق خود را مُطالبه نمائیم) این (خلافت) آب متعفّن بدبوئی است (که گوارا نیست) و لقمه ای است که در گلوی خورندهٔ آن گرفته میشود ، و (در این موقع سزاوار آنست که از حق خود چشم پوشیده صبر کنم ، زیرا) آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند (طلب امر خلافت در این هنگام که تنها بوده یاوری ندارم مانند چیدن میوهٔ نارس و زراعت در زمین غیر سودی ندارد ، بلکه زیان آور است) پس (چون تنها و بی یاور هستم) اگر سخنی بگویم (و حق خود را بطلبم) میگویند برای حرص به امارت و پادشاهی است (چنانکه عمر مکرّر این سخن را گفت) و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد ، هیهات بعد از اینهمه پیش آمدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود چنین گمانی دربارهٔ من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا اُنس پسر ابوطالب بمرگ بیشتر است از اُنس طفل بپستان مادرش (پس خاموشی من در امر خلافت نه از ترس کشته شدن است) بلکه سکوت من برای آنستکه فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم هر آینه شما مضطرب و لرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است که رضا بقضا داده شکیبائی ورزم).

---

(۶) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(لَمَّا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِأَنْ لَا يَتْبَعَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَلَا يَرْصُدَ لَهُمَا الْقِتَالَ :)

وَاللهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا

وَخَاذِلِها عاصِيَها، وَلٰكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً حَتّٰى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي، فَوَاللّٰهِ مازِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتّٰى يَوْمِ النّاسِ هٰذا.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است در موقعیکه (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده گریختند) تقاضا شد از آنجناب (امام حسن عَلَيْهِ السَّلامُ تقاضا کرد) که در پی طلحه و زبیر رفته مهیای جنگ با آنها نشود: سوگند بخدا من مانند کفتار خوابیده نیستم که صیاد مدتی در کمین آن نشسته برای فریبش بدست یا بچوب آهسته آهسته بزمین میزند تا اینکه (از خواب جسته کسیرا نبیند بدنبال صدا از خانه بیرون آمده) دستگیرش نماید، بلکه (نمیگذارم دشمن مسلمانانرا فریب دهد و فتنه و آشوب برپا کند، پس) بهمراهی کسیکه رو بحق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر میزنم و با گنهکاریکه از حق رو گردانیده شک و تردید در آن دارد جنگ میکنم تا زنده هستم، پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش تنها ایستاده بوده‌ام.

---

(۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

اِتَّخَذُوا الشَّيْطانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاكاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْراكاً، فَباضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطانُ فِي سُلْطانِهِ، وَنَطَقَ بِالْباطِلِ عَلَى لِسانِهِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در مذمت مخالفین خود) :

ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنانرا (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام خود قرار داد، پس در سینهٔ آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فرمانبردار او شدند) با چشمهای ایشان میدید و بازبانشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرو او بودند) پس آنها را بمرکب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد، و کارهای ایشان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید .

(٨) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(يَعْنِي بِهِ الزُّبَيْرَ فِي حَالٍ اقْتَضَتْ ذٰلِكَ)

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيجَةَ ، فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ ، وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در وقت مقتضی بیان و زبیر را در آن قصد فرمود

(چون زبیر نقض عهد کرده در صدد جنگ با آنحضرت برآمد، آنجناب باو فرمود تو با من بیعت کرده ای، واجب است مرا پیروی کنی در پاسخ گفت هنگام بیعت توریه نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم، حضرت میفرماید:) زبیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده، ببیعت خود مقر است و ادعا دارد که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود) و اگر دلیلی نداشت بیعت او بحال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد .

(٩) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

وَقَدْ أَرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا ، وَمَعَ هٰذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ ،

وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوقِعَ، وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمْطِرَ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در آن طلحه و زبیر و همراهانشان در جنگ جمل را توبیخ و سرزنش میفرماید) :
مانند رعد صدا کرده ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا درآمدند (با لاف و گزاف فتنه و فساد بر انگیختند و اسباب کار جنگ را فراهم نمودند) و با این جوشش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند ولیکن ما صدا نمیکنیم و نمیترسانیم تا موقع عمل (گفتار ما مقرون بکردار است) و تا نباریم سیل جاری نمیکنیم (چنانکه محال است پیش از آمدن باران سیل جاری گردد محال است فتح و فیروزی نصیب گوینده‌ای گردد که کردار نداشته باشد)

(١٠) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي، مَا لَبَّسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ، وَايْمُ اللهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که درباره اصحاب جمل میفرماید) :
آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را (برای گمراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشگرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است ولیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (هیچگونه غفلت و فراموشی بمن رو نمیدهد تا در حزب شیطان و کسان او داخل گردم، زیرا) حق را بر خود (بلباس جهل و نادانی) نپوشیده‌ام، و نه آن بر من (بلباس باطل) پوشیده شده است (شیطان و تابعین او حق را بر من بلباس ضلالت و گمراهی نپوشانده‌اند) و سوگند بخدا از برای آنان (دشمنان دین و کسانیکه دست از حق کشیده بشیطان پیوسته‌اند) حوضی را پر کنم که خود آب آنرا بکشم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حوض پا نهاد بیرون نیاید و اگر بیرون آمد دیگر بسوی آن باز نمیگردد (هر که در آن میدان پا نهاد جان بسلامت

برده گشته میشود و هر که نجات یافت دگر بخت دیگر بار بازگشت نمینماید) .

(١١) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ :)

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ ، عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ ، أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ ، تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ ، وَغُضَّ بَصَرَكَ ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ که در جنگ جمل (جنگی که عایشه در آن سوار شتر بود) بفرزند خود محمد ابن حنفیه فرمود آنگاه که علم جنگ را باو عطا کرد (اشتهار محمد فرزند آن بزرگوار بابن حنفیه برای آنستکه مادر او خوله دختر جعفر ابن قیس از قبیله بنی حنیفه بوده است) :

کوهها از جا کنده شوند تو از جای خود حرکت مکن (تو باید در میدان جنگ از کوهها محکمتر باشی لراه فرار پیش نگیری) دندان روی دندان بنه (سختیهای جنگ را بر خود هموار کن) کاسه سرت را بخدا عاریه بده (در جنگ از سرت بگذر ، یا تمام افکار و خیالاتت را بخدا معطوف دار) پای خود را چون میخ در زمین بکوب (در میدان جنگ ثابت قدم باش و از بسیاری دشمن نترس) چشم بینداز تا انتهای لشکر ببینی (تا تمام دشمنان شکست نخورند ایمن مباش ، یا اینکه آخرین حیله و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار خود بینا باشی) و چشم خود را بپوش (پس از آگاهی بحیله و تدبیر دشمنان بهر طرف نگاه مکن و از برق شمشیر ایشان وحشت نداشته باش) و بدان فتح و فیروزی از جانب خداوند سبحان است (پس از بکار بردن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصیب تو خواهد گردید) .

(۱۲) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لَمَّا أَظْفَرَهُ اللهُ بِأَصْحابِ الْجَمَلِ وَقَدْ قالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ: وَدِدْتُ أَنَّ أَخِي فُلاناً كانَ شاهِدَنا لِيَرىٰ ما نَصَرَكَ اللهُ بِهِ عَلىٰ أَعْدائِكَ. فَقالَ (عَلَيْهِ السَّلامُ): أَهَوىٰ أَخِيكَ مَعَنا؟ فَقالَ نَعَمْ، قالَ فَقَدْ شَهِدَنا:)

وَلَقَدْ شَهِدَنا فِي عَسْكَرِنا هٰذا أَقْوامٌ فِي أَصْلابِ الرِّجالِ وَأَرْحامِ النِّساءِ، سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمانُ، وَيَقْوىٰ بِهِمُ الْإِيمانُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از فیروزی که خداوند در جنگ جمل نصیب آنحضرت فرمود یکی از یاران آنجناب عرض کرد دوست داشتم برادرم فلان با ما، در این کارزار حاضر بود تا میدید چگونه خداوند ترا بر دشمنانت فیروزی عطا نموده، حضرت فرمود آیا میل و محبت برادر تو با ما است، گفت آری، فرمود او هم در این جنگ با ما بوده.

و (از دوستداران ما حتی) کسانیکه در صلب مردها و رحم زنها هستند (مانند آنسک) در سپاهیان ما بهمراهی ما حاضر بوده اند، زود است که روزگار ایشانرا مانند خونیکه از بینی انسان ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر گرداند، و بسبب (خدمات و ترویج) ایشان ایمان قوت گیرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند).

(۱۳) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(فِي ذَمِّ الْبَصْرَةِ وَأَهْلِها:)

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْباعَ الْبَهِيمَةِ، رَغا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ

فَهَرَبْتُمْ، أَخْلاَقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ، كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا. (وَفِي رِوَايَةٍ) وَأَيْمُ اللهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ. (وَفِي رِوَايَةٍ) كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَم است که در مذمت شهر بصره و مردم آن فرموده (پس از پایان جنگ جمل و فتح بصره حضرت امر فرمود منادی میان مردم ندا کند که روز جمعه بنماز حاضر شوند، چون روز جمعه شد همه گرد آمده با آنجناب در مسجد جامع نماز خواندند، پس از آن حضرت بدیوار قبله تکیه داده ایستاد و بعد از ادای حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسول و استغفار برای مؤمنین و مؤمنات فرمود):

ای مردم شما سپاه زنی (عایشه) و پیرو حیوان زبان بسته‌ای (شتر عایشه) بودید، بصدای شتر برانگیخته میشدید (بدور آن جمع میگردیدید) و هنگامیکه پی کرده شد (کشته گردید) همگی گریختید (در جنگ جمل هودج عایشه را زره پوش و بر شتری نهاده در میان لشکر قائم مقام علم نگاهداشته بدور آن گرد آمده بودند، عایشه آنها را بر جنگ ترغیب مینمود و آنان پروانه وار بدورش گشته رجز خوانده کشته میشدند، بزرگانشان فخر کنان مهار شتر را گرفته هر کدام بخاک میافتاد دیگری جای او را میگرفت، تا آنکه بر هودج و شتر زخم بسیار وارد آمد، حیوان زبان بسته از هول واقعه و سوزش زخمها فریاد میکرد، ایشان بیش از پیش جمع شده دور شتر را میگرفتند تا سه پای شتر قطع شد و نیافتاد، حضرت امیر فرمود شتر را از آنجا برداشته شمشیر بر آن بزنید، چون شمشیر زدند و بزمین افتاد مردم فرار کردند، پس کسانیکه مصالح دین و دنیای خود را در اختیار زنی نهاده از شتری پیروی کنند، مردمان پست باشند، لذا میفرماید): اخلاق و خوی شما سست و عهد و پیمان شما ناپایدار

وکیش شما دورویی و آب شهر شما شور و بیمزه است (برای نزدیکی بدریا که سبب بیماریهای بسیار سوء مزاج و فساد معده وغیره گردد و براثر آن بلادت وکند فهمی و خشکی تولید شود) و هرکه در میان شما اقامت کرده در گرو گناه خود بوده (زیرا یا از جهت همنشینی با شما مرتکب گناه شده و یا شما را از گناه باز نداشته و در هر دو صورت خود را بگناه خویش گرو داده است) و کسیکه از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگار شما را درک کرده (زیرا از کیفر گناه میان شما ماندن رهائی یافته) گویا من می بینم مسجد شما را مانند سینه کشتی (که در آب فرو رفته) خداوند متعال از بالا و پائین این شهر عذاب فرستاده (از بالا باران و از پائین طغیان آب دریا) که هرکه در آن بوده غرق شده است . و در روایت دیگر آمده (که حضرت فرمود) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینه کشتی میبینم (که در آب فرو رفته) یا مانند شتر مرغی که بر سینه خوابیده . و در روایت دیگر وارد شده (که فرمود) میبینم مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینه مرغی در میان دریا . (و گفته اند که پس از این واقعه ، بصره دو بار غرق شد ، اول در زمان خلافت اَلْقَادِرُ بِاللهِ دوم در زمان اَلْقَائِمُ بِأَمْرِ اللهِ د همه آن شهر را آب گرفت بکنگرهای مسجد جامع آنرا که در بلندی واقع گشته بود ، و نقل شده که در آخر این خطبه حضرت مردم بصره را دلداری داده فرموده مقصود من آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام نکنید) .

(۱۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مِثْلِ ذٰلِكَ :)

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ ، خَفَّتْ عُقُولُكُمْ ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ ، وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ ، وَفَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است مانند آنچه را که (در مذمت بصره اهل آن) بیان کرده میفرماید : زمین شهر شما نزدیکست بآب (دریا) و دور از آسمان (زیرا در نشیب واقع است ، یا آنکه بواسطه اخلاق رذیله رحمت الهی از شما دور است) عقلهای شما سبک و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال میشود (چنانکه مصالح امر دنیا و دین خود را بدست نادانی داده از شتری پیروی نمودید) پس (بواسطه سبکی عقل و

نقص حلم) برای تیرانداز نشانه و برای خورنده لقمه و برای حمله کننده شکارید (بواسطهٔ کمی فهم و نادانی لشکر بیگانه را بدیار خود راه دادید که شما را هدف منظور خویش قرار داده اموالتان خورده مبتلا و گرفتارتان ساخته‌اند).

(۱۵) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(فِيما رَدَّهُ عَلَى المُسْلِمِينَ مِن قَطائِعِ عُثْمانَ):

وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ، وَمُلِكَ بِهِ الإِماءُ، لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي العَدْلِ سَعَةً، وَمَنْ ضاقَ عَلَيْهِ العَدْلُ فَالجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است در بارهٔ زمینهائی که در زمان خلافت خود بمسلمانان بازگردانید، و آنها زمینهائی بود که عثمان (در زمان خلافتش بخویشان و کسانیکه سزاوار احسان نبودند) بخشیده بود: سوگند بخدا اگر بخشیدهٔ عثمان را بیابم بمالکش (آن) باز گردانم اگر چه از آن زنها شوهر داده و کنیزان خریده شده باشد، زیرا در عدل و درستی (برای مردم در امر دین و دنیا) وسعت و گشایشی است در کسیکه عدل و درستی تنگ گردد (از رفتار بر طبق آن عاجز باشد، بطریق اولی) جور و ستم تنگتر شود (عاجزتر و ناتوانتر باشد).

(۱۶) (وَمِن خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(لَمّا بُويِعَ بِالمَدِينَةِ):

ذِمَّتِي بِما أَقُولُ رَهِينَةٌ، وَأَنا بِهِ زَعِيمٌ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ العِبَرُ عَمّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ المَثُلاتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهاتِ، أَلا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عادَتْ كَهَيْئَتِها يَوْمَ بَعَثَ اللهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً

وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا، وَاللهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً، وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهٰذَا الْمَقَامِ وَهٰذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ، أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُعْطُوا أَزِمَّتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ، حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلٍّ أَهْلٌ فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَدِيماً فَعَلَ، وَلَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ.

أَقُولُ: إِنَّ فِي هٰذَا الْكَلَامِ الْأَدْنَى مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا لَا تَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْاِسْتِحْسَانِ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ حَظِّ الْعُجْبِ بِهِ، وَفِيهِ مَعَ الْحَالِ الَّتِي وَصَفْنَا زَوَائِدُ مِنَ الْفَصَاحَةِ، لَا يَقُومُ بِهَا لِسَانٌ، وَلَا يَطَّلِعُ فَجَّهَا إِنْسَانٌ، وَلَا يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هٰذِهِ الصِّنَاعَةِ بِحَقٍّ، وَجَرَى فِيهَا عَلَى عِرْقٍ، وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در موقع بیعت مردم شهر مدینه با آنجناب میفرماید:

ذمه من گرو سخنانیست که میگویم و تمام آنها را ضمانت میکنم (در راستی گفتارم تردیدی نیست) با ظل

و نادرستی در آن راه ندارد) کسیرا که عبرتها و پیش آمدهای روزگار از عقوبات و انقلابات دنیا در جلو بوده تقوی و پرهیزکاری از وقوع در شبهات (چیزهائیکه حق بباطل و حلال بحرام اشتباه میشود) باز میدارد، آگاه باشید محنت و بلاء (اختلاف آراء و نادانیها) بشما بازگشته مانند محنت و بلای روزیکه خداوند پیغمبرش را برانگیخت (زمان جاهلیت) سوگند بآن کسیکه پیغمبر بحق را فرستاد هر آینه درهم آمیخته شوید و (در غربال امتحان) از هم بیخته و جدا گردید و برهم زده شوید مانند برهم زدن کفگیر آنچه در دیگ طعام است (در وقت غلیان و جوشش) تا اینکه بازگشت کند پست‌ترین شما بمقام بلندترین شما و بلندترین شما بمقام پست‌ترین شما (چون چشم از حق پوشیده و آنچه خدا و رسول فرموده متابعت نکنید فتنه و فساد در میان شما پیدا شود بطوریکه زیر و رو شوید تا اینکه عزیز شما خوار و خوار شما عزیز گردد) و پیشی گیرند (جلو افتند) کسانیکه در اسلام سبقت گرفته قدر و منزلتی نداشتند (در نظر حضرت رسول مانند طلحه و زبیر و دیگران) و هر آینه باز میمانند کسانیکه زودتر از همه در اسلام وارد شدند (و در نزد رسولخدا قدر و منزلت بسیار داشتند) سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم (آنچه را باید بگویم گفتم) و ابداً دروغ نگفتم، و من باین مقام (بیعت کردن شما) و باین روز (اجتماع شما برای بیعت) خبر داده شدم (پیغمبر «ص» مرا خبر داده) آگاه باشید معاصی مانند اسبهای سرکشی لجام گسیخته ایست که سوار کرده شده برآنها گناهکاران و میاندازند سواران خود را در آتش، و تقوی و پرهیزکاری مانند شترهای رامی است که مهارشان بدست سواران آنهاست، سوار کرده شده برآنها صاحبانشان و وارد میسازند ایشانرا در بهشت و تقوی و پرهیزکاری راه حق و درست و گناهان راه باطل و تباه است و هر یک از این دو راه را اهلی است، پس اگر باطل بسیار باشد (عجب نیست، زیرا) از قدیم هم بسیار بوده که مرتکب میشدند و اگر حق کم باشد امید است بسیار گردد (و آن در زمان ظهور دولت حقه است و در غیر آن زمان مشکل است که حق باطل را از بین ببرد، لذا میفرماید:) و حقی که ضعیف شد مشکل است قوت یابد. (پس از این سید رضی علیه الرّحمة میفرماید):

میگویم: این کلام کوتاه (امام علیه السّلام) مواردی از نیکوئی سخن را داراست که تحسین و تعریف کنندگان از روی فهم بپایهٔ آن نمیرسد و بهرهٔ شگفتی از این کلام بیشتر است از بهرهٔ خود پسندی (شگفتی فصحاء از دانستن حسن کلام آنحضرت بیشتر است از خودپسندی ایشان بسبب درک کردن نکات دقیقهٔ کلام آنجناب، زیرا بدائعی است در سخن آن بزرگوار که عقل آنرا بنور بصیرت درک میکند و زبان از بیان و تقریرش قاصر است) و با آنچه بیان کردیم در کلام آنحضرت فصاحت بسیاری بکار برده شده که هیچ زبانی توانائی وصف آنرا ندارد و هیچ انسانی بعمق آن پی نمیبرد، و اوصافی که بیان کردم ملتفت نمیشود مگر کسیکه عمر خود را در فصاحت صرف کرده و پایه و ریشه

آزاد بدست آورده باشد و در نیابند این گفتار را مگر دانشمندان .

(وَمِنْ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ :)

شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَمَامَهُ، سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا، وَطَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا، وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى، الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ، هَلَكَ مَنِ ادَّعَى، وَخَابَ مَنِ افْتَرَى . مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ، لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ، فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ .

(قسمتی از این خطبه است که میفرماید :)

مشغول شد کسیکه بهشت و دوزخ در پیش روی اوست (میداند چه اعمالی مردم را به بهشت رهبری میکند و چه کرداری بدوزخشان میرساند ، پس از آن مردم را به سه دسته تقسیم مینماید ، اول) کوشش کننده با شتاب (باعمال صالحه از عذاب الهی) نجات یافته است (دوم) طالب حق که کاهل است (بمغفرت و آمرزش خداوند) امیدوار است (سوم) تقصیر کننده که (از حق چشم پوشیده) در آتش و عذاب الهی سرنگون است (این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم س (۳۵) ی (۳۲) میفرماید : فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّٰهِ یعنی بعضی از بندگان ما

بر نفس خود ستمکارند و در راه باطل قدم نهاده مرتکب افعال قبیحه میشوند و بعضی میانه روند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر نیکوئیها پیشی گیرند باذنُه فرمان خدا) رفتن از راست و چپ راه بگمراهی میانجامد و راه راست راه میانه است (که نباید از آن منحرف شد ، زیرا) کتاب باقیمانده (قرآن کریم) و آثار نبوّت (سنّت حضرت رسول) بر آن (شاهد) است و از آن راه راست (عدل محض) سنّت و طریقهٔ رسولخدا بیرون میآید و بسوی آن عاقبت امر (مردم در دنیا و آخرت) بازگشت مینماید ، هر که بغیر حق ادّعا کرد هلاک گردید و هر که دروغ گفت زیان دید ، کسیکه در میان مردم نادان حق را اظهار نماید هلاک میشود (از دست و زبان ایشان آزار میبیند یا کشته میشود) و جهل و نادانی بس است برای مردی که قدر و منزلت خود را نشناسد (زیرا جهل بخود مستلزم سایر نادانیهااست از قبیل ادّعای بیمعنی نمودن و دروغ گفتن و بمردم خداپرست اذیّت و آزار رساندن) اصل راسخ و پایهٔ محکمی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و زراعت قومی بر اثر آن تشنه نمیماند (اعتقادی که روی اساس تقوی استوار است از تبلیغات دشمن زائل نمیشود و کشت و عملی که از روی اصول تقوی باشد از گرمی فتنه و فساد خشک نخواهد شد برخلاف کشت و عملی که از روی غیر تقوی است که باندک سببی در معرض هلاکت و خشکی واقع میگردد ، چنانکه خداوند در قرآن کریم س (۹) ی (۱۰۹) میفرماید : أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يعني آيا کسيکه بنا کند بنيان دين خود را بر تقوی و پرهيزکاری از خدا و خوشنودی و رضا بطلبد بهتر است يا کسيکه بنا کند بنيان و بنيش را بر کنار رودی که زير آن بمرور سيل تهی شده نزديک بخرابی است ، پس منهدم شود و فرود آيد در آتش دوزخ) و در خانهای خودتان پنهان شويد (برای فتنه و فساد بيرون نيائيد) و اختلافاتی که بين شما است اصلاح کنيد و توبه (بازگشت بسوی خدا و پشيمانی از کردار زشت) در عقب شما است (هر موقع از معاصی پشيمان شديد بتوبه بازگرديد که از شما جدا نيست) و هيچ سپاسگزارنده‌ای (چون نعمتی بيند) حمد و سپاس نبايد بکند مگر پروردگارش را (زيرا جميع نعمتها از او است) و هيچ سرزنش کننده‌ای (چون شرّی بيند) ملامت و سرزنش نبايد بکند مگر خودش را (زيرا از شرارت خود او است که بآن شرّ گرفتار شده است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کريم س (۴) ی (۷۹) ميفرمايد : مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ يعني آنچه را که از نيکوئی بتو ميرسد از جانب خدا است و آنچه که از بدی بتو ميرسد از جانب تو است ، معاصی و کردار زشت تو سبب آن است) .

(١٧) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّى لِلْحُكْمِ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَلَيْسَ لِذَلِكَ بِأَهْلٍ):

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ. وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوضِعٌ فِي جُهَّالِ الْأُمَّةِ، غَادٍ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ مِثْلُ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ، جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، عَاشٍ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعَضَّ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ، يُذْرِي الرِّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ، لَا مَلِيٌّ وَاللهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ

عَلَيْهِ، وَلا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوِّضَ إِلَيْهِ. لا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَتَعِجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالاً، وَيَمُوتُونَ ضُلَّالاً، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَلا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعاً وَلا أَغْلَى ثَمَناً مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است درباره کسیکه میان مردم حکمرانی میکند و لائق این منصب نیست :

دشمن ترین خلائق نزد خدا (کسانیکه هرگز رحمت حق شامل حال ایشان نمیشود) دو مردند (اول) مردی که خداوند او را (بسبب عصیان و نافرمانی) بخود واگذاشته، پس (چنین مردی بدون هرچه میخواهد انجام میدهد) از راه راست منحرف گردیده و بسخن بدعت آور و دعوت مردم بضلالت و گمراهی دل داده است (دوست دارد باینکه سخنی بگوید که سبب حداث چیزی در دین شود که از دین نبوده و مردم را بگمراهی دعوت دارد) پس این مرد سبب فتنه و فساد است برای کسیکه بواسطه او در فتنه واقع شده، و گمراه است از راه کسیکه پیش از او براه راست رفته (بر طبق کتاب و سنت رفتار کرده) و گمراه کننده است کسانیرا که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی میکنند (و بسبب اضلال و گمراه کردنش) بار گناهان غیر خود را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم میباشد (دوم) مردیکه نادانیها را در خود جمع کرده (و بوسیله آنها) مردم نادان را گمراه میکند، در تاریکیهای فتنه و فساد بیخبر است (از اینکه راه نجاتی برای او نیست) در موقع اصلاح کردن (میان مردم) کور است (راه اصلاح میان ایشان را نمیداند بچه نحوی است) خواه انها

دانا مینامند و حال آنکه نادان است ، صبح کرده هر روز در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا اینکه بآن رسیده و سیرآب گردید از آب متعفّن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده (جمع کرد چیزهائی را که گفتار و کردارش را برخلاف حق نموده و مانند آب گندیده زیان آور بود ، زیرا آب متعفّن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند سبب بیماریهای گوناگون میگردد) میان مردم برای حکم دادن نشسته و بآنچه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا میداند (برای اصلاح مرافعه و هر مشکلی مهیاست) اگر با و یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بیمعنی و بیهوده از رأی خود تهیه نموده (بر طبق سخنانش حکم میدهد) و بدرستی آنچه در جواب گفته یقین دارد ، او در خلط نمودن شبهات (بیکدیگر برای فریب عوام) مانند تنیدن تار عنکبوت است (برای صید مگس ؛ چنانکه عنکبوت بلعاب دهن خود تاری بافته که پایه محکمی ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا میشود ، سخنان بیمعنی این مرد هم چون بنای صحیحی ندارد بیک اشکال کردن جزئی از بین میرود ، و در آنچه را که گفته مردّد میماند) نمیداند آیا درست حکم کرده یا بخطا رفته ، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطا کرده باشد و اگر غلط گفته امید دارد (که مردم بگویند) درست حکم کرده ، نادان است و در نادانیها هم بسیار اشتباه میکند ، چشم او کم سو است (که در تاریکیهای جهل و نادانی وامانده نمیداند از کدام راه برود) و بسیار سوار بر شتر نابینا میشود که پیش راه خود را نمی بیند (در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نمیداند چه جواب دهد) بواسطه نادانی جواب دندان شکنی نمیتواند بدهد (آنچه میگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم و یقین ندارد) روایات را (از روی بی اطلاعی و نفهمیدن صحت و بطلان آنها) بباد میدهد مانند بادی که گیاه خشک شکننده را پراکنده میکند (مقصود از آن روایات را نمیفهمد چیست و جای استعمال آنرا نمیداند کجا است ؛ روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند) سوگند بخدا با مایه و توانا نیست (از علم و دانش بهره ای ندارد) بپاسخ دادن پرسشی که از او میشود ، و آنچه باو تفویض شده (از امور دین و دنیای مردم) لیاقت ندارد ، و چیزی را که او انکار کرده گمان نمیبرد دیگری علم بر آن دارد (بسبب جهل مرکّب که نمیداند و مدّعی است که میداند ، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حلّی ندارد) و باور نمیکند که برخلاف آنچه که گفته دیگری را دانشی است (چون خود را اعلم از همه میداند گمان میکند کسی را برخلاف گفته او سخنی نیست) و اگر امری بر او تاریک باشد (در جواب مسئله ای باز ماند) چون دانست که آنرا نمیداند (از اهلش) میپوشاند و نمیگذارد و آشکار گردد (تا نگویند که او دانا نیست) و بسبب حکمهائی که بظلم و ستم صادر کرده خونهای بناحق ریخته شده بر پا شکال فریاد میکنند ، و میراثها از دست جور

او با آواز بلند مینالند (که بناحق بصاحبانش رسیده) بخدا شکایت میکنم (و درد خود را اظهار مینمایم) از گروهیکه با جهل و نادانی زندگانی میکنند در ضلالت و گمراهی میمیرند، متاع و کالائی کاسدتر و بیقدرتر از کتاب خدا در میان ایشان نیست موقعی که بدرستی خوانده تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و متاعی رواجتر و گرانبهاتر از آن نیست هرگاه تحریف و تغییر در آن داده شود (در طبق اغراض باطله تاویل نمایند) و نزد ایشان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست (زیرا اغراض آنان وابستگی بچیزی دارد که در دین منع گردیده است).

(١٨) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذَمِّ اخْتِلَافِ الْعُلَمَاءِ فِي الْفُتْيَا:)

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً، وَإِلَهُهُمْ وَاحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ، أَفَأَمَرَهُمُ اللهُ تَعَالَى بِالْاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ؟ وَاللهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، وَقَالَ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ

فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً . وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ .

ازسخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است در مذمّت علمائی که فتوای مخالف میدهند

(وحکم آنرا نه از روی ادلّهٔ شرعیّه ، بلکه برأی خود و از روی قیاس مینمایند) :

مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود او برأی خود راجع بآن فتوی میدهد همان مسئله از قاضی دیگری سؤال میشود فتوای او برخلاف قاضی اوّلی است ، آنگاه ایشان با حکمهای خلاف یکدیگر نزد پیشوائی که آنهارا قاضی قرار داده گرد میآیند (و از او تصدیق میخواهند) قاضی القضاة رأی همهٔ آنان را درست میداند درصورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان یکی است (پس حکم یک مسئله را باختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاة درستی همهٔ آن اختلافات را از روی چه مبنائی است ؟ !) آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در یک مسئله) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند ؟ (بدیهی است چون اختلاف سبب حیرت و سرگردانی است امر بآن از خداوند متعال شایسته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها معصیت و نافرمانی کرده اند (پس صواب دانستن قاضی القضاة آراء مختلفه را و حکم کردن بدرستی همهٔ آنها بیجا است) یا اینکه خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای تمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است ؟ (این نیز درست نیست ، زیرا کمک خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شریک خدا میدانند و (برطبق رأی خویش بهر نحوی که بخواهند) حکم میدهند او هم راضی است ؟ (این نیز باطل است ، زیرا بدیهی است که خدا را شریکی نیست) یا اینکه خداوند دین تامّی فرستاده (و بسبب اختلاف قضات آنستکه) رسولخدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده ؟ و حال آنکه (چنین نیست ، زیرا) خداوند متعال میفرماید (در قرآن کریم که بوسیلهٔ رسولش بمردم تبلیغ فرموده س(٦) ی(٣٨)) : هیچ چیز را در قرآن فروگزار نکرده ایم (آنچه باید بگوئیم بیان نموده ایم) وَقَالَ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ یعنی و فرموده در آن هرچیزی بیان شده (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در س(١٦) ی(٨٩) میفرماید : وَنَزَّلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ یعنی قرآن را بر تو فرستادیم که هر چیز را بیان میکند) و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعض دیگرش را و اختلافی در آن نیست ، پس فرموده (در قرآن کریم س (۴) ی (۸۲)) این قرآن اگر از جانب غیر خداوند بود (چنانکه کفار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا نیست ، بلکه بشری آنرا بیان کرده) هر آینه در آن اختلاف بسیاری مییافتند (زیرا کلام بشر از جهت لفظ و معنی خالی از خلل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده دلیل بر آنستکه آنرا بشر نگفته ، پس از جمله این بیانات دانسته شد که رسول اکرم در تبلیغ احکام کوتاهی نکرده و هیچ چیز سبب اختلاف قضات نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا ، و البته چنین اشخاص شایسته حکم دادن نیستند) و ظاهر قرآن کریم شگفت آور و نیکو و باطن آن ژرف و بی پایان است (پس همه کس را اسرار آن بدست نیاید) و عجائب و غرائب (نکات و اسرار) آن پایانی ندارد (هر چند در تحصیل آنها کوشش شود) و تاریکیها (ی جهل و نادانی و شبهات) رفع نمیگردد مگر بوسیله آن .

(۱۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِلْأَشْعَثِ ابْنِ قَيْسٍ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ ، فَمَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْءٌ اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : هٰذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ ، فَخَفَضَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قَالَ :

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي ؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ ، حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ ، مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ ، وَاللّٰهِ لَقَدْ أَسَرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَلَا حَسَبُكَ ، وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ ، لَحَرِيٌّ أَنْ

بِمَقْتِهِ الْأَقْرَبُ ، وَلَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ .

أَقُولُ : يُرِيدُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ أُسِرَ فِي الْكُفْرِ مَرَّةً وَفِي الْإِسْلَامِ مَرَّةً . وَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثًا كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بِالْيَمَامَةِ ، غَرَّ فِيهِ قَوْمَهُ ، وَمَكَرَ بِهِمْ حَتَّى أَوْقَعَ بِهِمْ خَالِدٌ ، وَكَانَ قَوْمُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ يُسَمُّونَهُ عُرْفَ النَّارِ ، وَهُوَ اسْمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است باشعث ابن قیس ، حضرت در کوفه بالای منبر خطبه میخواند ، در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که اشعث بر آنجناب اعتراض کرد (در ضمن سخن ، آن بزرگوار امر تحکیم را در جنگ با معاویه بیان میکرد ، مردی از اصحاب آنحضرت برخاسته گفت ما را از قبول تحکیم نهی فرمودی و بعد بآن اجازه دادی ، نمیدانیم کدام یک از این دو بهتر بود ، پس حضرت امیر دست بروی دست زده فرمود هٰذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ یعنی این حیرت و سرگردانی جزای شما است که در کار خویش تأمل و احتیاط را از دست دادید و مرا بقبول آنچه تحکیم گویند وادار ساختید ، اشعث بمقصود حضرت پی نبرد و گمان کرد که آنجناب میفرماید این جزای من است که از مصلحت غافل مانده احتیاط را از دست دادم ، و) گفت : این سخن بضرر و زیان حضرتت تمام شد و سودی نداشت ، پس حضرت نگاه تندی باو کرده فرمود :

چه ترا دانا گردانید (باینکه) چه بضرر و چه بنفع من است ، لعنت خدا (دوری رحمت او) و لعنت و نفرین لعنت کنندگان بر تو باد ای جولا پسر جولا ، و ای منافق پسر کافر (لعن حضرت بر اشعث برای اعتراض او بر آنجناب نبوده ، بلکه برای آن بود که با وجود بودن میان اصحاب حضرت نفاق را از دست نداده ، همیشه دورویی میکرد ، و شخص منافق سزاوار لعن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س (٢) ی (١٥٩) میفرماید : إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ یعنی کسانیکه پوشانند آنچه را

روشن و هدایتی را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم ، خداوند و جمیع لعنت کنندگان
ایشان را لعنت و نفرین میکنند . در بعضی تواریخ بیان شده که اشعث و پدرش برد یمانی میبافته اند و چون جولائی
موجب نقصان عقل و سفاهت است ، لذا حضرت او را باین اسم سرزنش فرموده ، و در بعضی کتب نوشته اند
او از اکابر و بزرگان کنده بود و سرزنش حضرت او را برای آن بود که در راه رفتن از روی تکبر و تبختر دوشش میجنبانید
و این نوع حرکت را در لغت حیاکة خوانند ، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده)
سوگند بخدا در کفر یکمرتبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر ، و دارائی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو اسیری
نجات نداد (سبب اسیری او در زمان کفر آن بود که چون قبیله مراد پدرش را کشتند لشکر آراسته بخونخواهی پدر
حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر فدا داده خود را از اسیری نجات داد ، پس
از آن با شصت نفر از کنده خدمت حضرت رسول مشرف شده اسلام پذیرفت ، اما سبب اسیری او در اسلام آنکه
بعد از وفات پیغمبر «ص» مرتد شد و آن زمان ساکن حضرموت بود ، اهل آن سامان را از دادن زکوة منع کرد
و با ابابکر بیعت ننمود ، پس ابابکر زیاد ابن لبید را با جمعی بجنگ او فرستاد ، اشعث با ایشان جنگ کرد تا اینکه
در قلعه ای محصور شد ، و زیاد بر او سخت گرفت آبرا بروی و تابعینش بست ، پس اشعث برای خود و ده نفر از خویشاوندانش
امان خواست که او را نزد ابابکر ببرند تا درباره ایشان حکم دهد ، و زیاد و لشکرش را بعد از گرفتن امان بقلعه راه داد و
چون وارد شدند بقتل ساکنین قلعه پرداختند ، آنان گفتند که شما با امان داده اید ، زیاد گفت : اشعث بجز برای
خودش و ده نفر امان نخواسته ، پس آنها را کشت ، و اشعث را با ده نفر اسیر کرده بنزد ابابکر فرستاد ،
ابابکر او را عفو نمود و خواهر خود اُمّ فَروه دختر اَبی قُحافه را باو تزویج کرد ، و از او سه فرزند متولد شد : محمد و
اسحاق و اسماعیل ، و محمد ابن اشعث همان کسی است که در خون سید الشهداء «ع» در کربلا شرکت داشت ، خلاصه
چون اشعث از روی بیخردی قوم خود را بکشتن داد ، لذا حضرت میفرماید :) هر که قوم خود را (بشمشیر کشته
شدن) راهنما باشد و ایشان را بمرگ سوق دهد سزاوار است نزدیکان دشمنش بدارند و بیگانگان امینش
ندانند . (سید رضی فرماید)

میگویم : منظور حضرت آنست که یکمرتبه اشعث در موقعی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر وقتی که
اسلام آورده بود ، و اما مقصود سخن آنحضرت در مذمت اشعث که فرمود کسی که شمشیر را بر قوم خود
راهنما باشد ، واقعه اشعث است با خالد ابن ولید در یمامه که اشعث در آنجا قوم خود را فریب داد
و با ایشان مکر کرد تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این واقعه او را عُرفُ النّار مینامیدند
یعنی نشانه بلندی آتش و این جمله نزد آنها نام مکر کننده بوده (کنایه از اینکه مکر کننده و نشانه آتش است که هر که

ز نزد او ر و د و در آتش میافکند) .

(۲۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ، وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَهُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ، بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ، وَزُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَمَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (که معصیت کار را از سختیهای بعد از مرگ آگاه میسازد، گویا میفرماید ای کسانیکه دستورات الهی را پیروی نمیکنید):

اگر شما بچشم ببینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غمگین میشوید و زاری میکنید (امر و نهی خداوند را) میشنوید و پیروی مینمائید ولیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما پنهان است (و باین جهت زاری نکرده نمیترسید و از خدا و رسول و خلیفه بر حق اطاعت و پیروی نمینمائید) و نزدیکست پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه رفتگان دیده اند) و بتحقیق بینایتان نموده اند اگر بینا باشید، و شنوایتان کرده اند اگر شنوا باشید، و هدایت شده اید (راه راست را بشما نشان داده اند) اگر قبول هدایت نمائید، براستی بشما میگویم هر آینه عبرتها بر شما آشکار گردید (بتوسط پیغمبران) و منع شدید شما از آن چیزیکه نهی شده است (پس جای عذر باقی نمانده) و تبلیغ نمیکند از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (ملائکه) مگر بشر (ارشاد و انذار مردم بدست بشر است، پس انتظار و توقع نداشته باشید که فرشتگان بر شما فرود آیند و احکام الهی را تبلیغ نمایند).

(٢١) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

فَإِنَّ ٱلْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وَرَاءَكُمُ ٱلسَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.

أَقُولُ: إِنَّ هٰذَا ٱلْكَلَامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلَامِ ٱللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ ٱللّٰهِ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا، وَبَرَّزَ عَلَيْهِ سَابِقًا، فَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَمَا سُمِعَ كَلَامٌ أَقَلُّ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرُ مَحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ، وَأَنْفَعَ نُطْفَتَهَا مِنْ حِكْمَةٍ، وَقَدْ نَبَّهْنَا فِي كِتَابِ ٱلْخَصَائِصِ عَلَى عِظَمِ قَدْرِهَا وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا.

از خطبهای آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (راجع بمرگ و قیامت):

عاقبت و پایان جلو روی شما است (بالاخره هرکس پاداش خواهد دید و بهشت یا بدوزخ وارد خواهد شد) و قیامت یا مرگ در عقب است که شما را سوق میدهد و میراند (چون قیامت و مرگ آدمی است مانند آنستکه دنبال کسی افتاده و او را براند، بنابراین) سبک شوید (بارهای گران را بیندازید) ملحق گردید (برفتگان برسید) که اول شما را باز داشته تا دو آخر شما را منتظرند (پیشینیان که رفته‌اند در راه باز داشتن کرده منتظرند که آخرین نفر بایشان ملحق شود تا همه کاروان یکباره بقیامت وارد شوند. سید رضی فرماید:)

میگویم: بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این کلام با هر کلامی سنجیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی بپایهٔ آن نخواهد رسید) و اما آنچه آنحضرت فرموده: تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا (سبک گردید تا ملحق شوید) کلامی از این کوتاهتر و پرمعنی‌تر

شنیده نشده ، و چه ژرفست عمق این کلمه (هر چند بیشتر تأمل و تدبر کنی بپایان آن نمیرسی .) و چقدر این جمله سرتاپا
حکمت و پند تشنگی (هر تشنه‌ای) را برطرف میکند ، و ما در کتاب خصائص عظمت و بزرگی این
کلمه را شرح داده ایم .

٢٢ (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ ، لِيَعُودَ
الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ ، وَاللهِ مَا أَنْكَرُوا
عَلَيَّ مُنْكَراً ، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً ، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً
هُمْ تَرَكُوهُ ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ ، فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ
لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ ، وَ
إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ ، وَيُحْيُونَ
بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ ، يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي ! مَنْ دَعَا وَإِلَامَ أُجِيبَ ؟ وَ
إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ
السَّيْفِ ، وَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِراً لِلْحَقِّ . وَمِنَ الْعَجَبِ
بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ ! هَبِلَتْهُمُ
الْهَبُولُ ، لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ ،
وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي ، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السّلام است (در توبیخ و سرزنش کسانی که کشتن عثمان را بآنحضرت نسبت دادند مانند طلحه و زبیر، و بطلان دعوی ایشانرا ثابت میکند، پس از آن شجاعت و دلیری خود را اظهار میفرماید):

آگاه باشید شیطان گروه خود را برانگیخته و سپاهش را گرد آورده تا بازگردد بجاهای خود جور و ستم (فاسق ستم پیشه گیرد) و برگردد باصلش باطل (جاهل نادرست گوید) سوگند بخدا خودداری نکردند از نسبت دادن بمن منکری را (نسبت دروغ که بمن دادند کشتن عثمان و رضای من بر قتل او بود) و میان من و خودشان از روی عدل و انصاف سخن نگفتند (زیرا اگر بعدل و انصاف رفتار میکردند بطلان دعوی ایشان واضح بود) و (دعوی نادرست ایشان آنستکه) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونیکه خودشان ریخته اند، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با ایشان شرکت کرده بودم آنها را هم بهره‌ای از آن بود (پس ایشان نباید در صدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند، نه وارث تا بتوانند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدون من مباشر بوده اند، پس بازخواستی نیست مگر از ایشان، و بزرگترین حجت و دلیلشان (بر نسبت دادن شرکت در قتل عثمان بمن) بر زیان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او مباشرت داشته اند، و من میدانم ایشان در صدد خونخواهی عثمان نیستند، بلکه) شیر میخواهند از مادریکه از شیر دادن باز ایستاده، و زنده میخواهند نمایند بدعتی را که مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقرا و مسلمانان بهره میخواهند با ایشان بدهم، ولیکن من چنان نخواهم نمود و بدعت او برنمیگردد) ای نومیدی که دعوت میکنی (مرا بجنگ یا بموافقت خویش میخوانی حاضر شو) دعوت کننده کیست و بچه چیز اجابت میشود؟ (مقصود از این جمله بیان رذالت و پستی دعوت کننده آنحضرت است بجنگ که طلحه یا زبیر یا عایشه باشند) و من بحجت خدا بر ایشان و علم او درباره ایشان راضی هستم (بآنچه خدای متعال میان من و ایشان حکم کرده و حجت بر آنها تمام ساخته رضا میدهم، و خداوند بفساد نیت و ضلالت کارشان داناست، و مراد از حجت خدا فرمان و دستور جنگیدن با یاغیان، چنانکه در قرآن کریم س(۴۹) ی(۹) میفرماید: وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ یعنی اگر دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند میان ایشانرا اصلاح دهید و اگر یکی از این دو طائفه تعدی و ستم کرد و بصلح راضی نگشت کارزار کنید با کسانیکه تعدی کنند تا بحکم خدا برگردند، و امر و فرمان او را

پیروی کنند ، پس اگر براه حق بازگردیده جنگ را ترک نمایند میان ایشان را اصلاح کنید بالتویه ، و عدالت داشته باشید که خدا عدالت کنندگان را دوست میدارد . خلاصه منظور حضرت آنستکه من بفرمان خدا راضی هستم) پس اگر ایشان سرکشی نمایند (از راه حق پیروی نکنند) برندگی شمشیر را بآنها حواله میکنم (آنان را بقتل میرسانم) که ایشان را برای بهبودی از باطل (بیماری جور و ستم) کفایت میکند و حق را یاری مینماید ، و شگفت است پیغام فرستادن ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن شکیبا و بردبار باشم ! مادرشان بعزا ایشان بنشیند ، هیچ وقت من بجنگ تهدید نمیشدم و از ضرب شمشیر نمیترسیدم ، و من بوجود پروردگار یقین داشته و در دین خویش شک و شبهه‌ای ندارم (تهدید و ترسیدن سزاوار کسی است که بخدای خود یقین نداشته در دینش شبهه دارد باین جهت از مرگ و کشته شدن میترسد) .

(۲۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَتُغْرَى بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ ، وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ : إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ

وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسَبُهُ . إِنَّ ٱلْمَالَ وَٱلْبَنِينَ حَرْثُ ٱلدُّنْيَا ، وَٱلْعَمَلَ ٱلصَّالِحَ حَرْثُ ٱلْآخِرَةِ ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا ٱللّٰهُ لِأَقْوَامٍ ، فَٱحْذَرُوا مِنَ ٱللّٰهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ ، وَٱخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ ، وَٱعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ ٱللّٰهِ يَكِلْهُ ٱللّٰهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ . نَسْأَلُ ٱللّٰهَ مَنَازِلَ ٱلشُّهَدَاءِ ، وَمُعَايَشَةَ ٱلسُّعَدَاءِ ، وَمُرَافَقَةَ ٱلْأَنْبِيَاءِ .

أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي ٱلرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ ، وَهُمْ أَعْظَمُ ٱلنَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ ، وَلِسَانُ ٱلصِّدْقِ يَجْعَلُهُ ٱللّٰهُ لِلْمَرْءِ فِي ٱلنَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ ٱلْمَالِ يُوَرِّثُهُ غَيْرَهُ .

وَمِنْهَا : أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ ٱلْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا ٱلْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِٱلَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ ، وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ ، وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ ٱلْمَوَدَّةَ

أَقُولُ : ٱلْغَفِيرَةُ هٰهُنَا ٱلزِّيَادَةُ وَٱلْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ

الكَثِيرِ : الجَمُّ الغَفِيرُ وَالجَمَّاءُ الغَفِيرُ ، وَيُرْوَى عَفْوَةً مِنْ أَهْلٍ أَوْ مَالٍ ، وَالعَفْوَةُ الخِيَارُ مِنَ الشَّيْءِ ، يُقَالُ : أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ أَيْ خِيَارَهُ . وَمَا أَحْسَنَ المَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِقَوْلِهِ: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِلَى تَمَامِ الكَلَامِ ، فَإِنَّ المُمْسِكَ خَيْرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا يُمْسِكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ فَإِذَا احْتَاجَ إِلَى نُصْرَتِهِمْ وَاضْطَرَّ إِلَى مُرَافَدَتِهِمْ قَعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ ، وَتَثَاقَلُوا عَنْ صَوْتِهِ، فَمُنِعَ تَرَافُدَ الأَيْدِي الكَثِيرَةِ ، وَتَنَاهُضَ الأَقْدَامِ الجَمَّةِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در آن فقرا را پند میدهد که بر اغنیاء رشک نبرند و باغنیاء دستور داده که از روی ریاء و خود نمائی کاری نکنند و فوائد صله رحم و مهربانی و کمک بخویشان را بیان میفرماید) :

پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر (ص) فرمان الهی (آنچه مقدر است) فرود میآید بسوی هرکس مانند دانه های باران از آسمان بزمین و قسمت هرکس زیاد یا کم باو میرسد (هرکس بآنچه خداوند متعال از روی حکمت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند میگردد ، چنانکه در قرآن کریم س(۴۳) ی(۳۲) میفرماید : نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الحَيَوٰةِ الدُّنْيَا یعنی ما آنچه را که باید در زندگانی دنیا بآنها برسد بین ایشان قسمت نموده ایم ، و در س(۱۵) ی(۲۱) میفرماید : وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خزینه های آن در تحت تصرف ما است و نمیفرستیم آنرا مگر باندازه ای که معلوم شده) بنابراین هرگاه یکی از شما در اهل یا در مال یا در وجود شخص برادر (همنوع) خود زیادتی ببیند نباید سبب فتنه و فساد او گردد (رشک براو نبرده خود را در مخاطره دنیا و آخرت نیندازد) زیرا مرد مسلمان مادامیکه (بر دیگری رشک

نبرده) پستی و عاری اظهار نکرده تا بسر زبان مردم بیفتد و بر اثر آن بمقدار شود و کوتاه بینان پست
بسبب آن بر او برانگیخته شوند مانند قمار باخته ایست که از اولین تیرهای خود فیروزی و بردن را منتظر است
تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید (خلاصه فقیر درویش تهی دست که امثال و اقران
خود را با مال و منال و اولاد بسیار می بیند نباید بر ایشان رشک برده در معصیت افتد و با آنها بدخوئی کند یا در
برابر آنان فروتنی نماید ، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود راه ندهد و همت بر آن گمارد که آنچه
سبب پستی و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد و همیشه خوشحال و منتظر فراوانی
نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار بردن را میکشد) و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از خیانت
(با خدا و خلق) دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میبرد : یا دعوت کننده خدا را
(مرگ که همه کس را بسوی خدا میخواند) پس آنچه نزد خدا میباید (از نعمتهای آخرت) برای او بهتر (از نعمتهای
دنیا) است ، یا روزی خدا را (در دنیا) پس او صاحب اهل و مال گردد در حالتیکه دین و حسب او
(علم و ادب و بردباریش) با اوست ، بتحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و
عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میباشد) و گاه باشد که خداوند بگروهی هر دو را عطا میفرماید
(هم از دنیا بهره میبرند و هم از آخرت) پس (بآنچه مقدر است رضا داده معصیت و نافرمانی نکنید و)
از عذاب خدا که بآن ترسانیده است شما را بترسید ، و ترسیدن شما از روی عذر و بهانه نباشد
(مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مبادا گرفتار خطا و تقصیری شوند) و عبادت کنید (خدا را)
نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خودنمائی ، زیرا کسیکه برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر
او را بکسیکه برای او آن کار را انجام داده محول میسازد (تا مزد خود از او بخواهد ، و چون حضرت
در جمیع گفتار و کردارش کسی را غیر از خدا در نظر نداشته در اینجا شروع بدعا میفرماید :) از خدا میطلبیم
مرتبه های شهیدان را (که در بلا شکیبا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که بکسی رشک
نبردند) و مرافقت با پیغمبران را (که کاری از روی ریاء و خودنمائی نکردند) .

ای مردم هیچکس از طایفه و خویشان خود بی نیاز نیست هر چند صاحب مال و دارائی
باشد و بدست و زبان آنها که از او دفاع و یاری نمایند حاجت دارد و نزد دیگران شخص برای حفظ
الغیب او مهمترین اشخاصند و بهتر میتوانند پراکندگی و گرفتاری او را مرتفع سازند و در هنگام سختی
و پیشآمدهای ناگوار اگر برای او پیش آید بر او (از بیگانگان) مهربانترند ، و نام نیکو که خدا او ند

بشخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری بمیراث گذارد
(زیرا نام نیکو در میان مردم سبب میشود که از خویشان و بیگانگان هرکه بشنود برای او طلب مغفرت کند واما ارث
فقط بارث برنده نتیجه میبخشد ، پس صرف مال در طلب ذکر جمیل و نام نیکو برای شخص بهتر است از باقی گذاردن مال
و ثروت برای وارث ، و این جمله اشاره است باینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان دریغ ننموده و
بایشان کمک و دستگیری نماید) ۰ ❊

وقسمتی از این خطبه است : آگاه باشید نباید رو بگردانید یکی از شما از خویشان خود
آنگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی بایشان احسان نماید مالی را که زیاد نمیشود اگر از
دادن آن خودداری نماید و کم نمیگردد اگر آنرا صرف کند (خداوند عوض آنرا خواهد داد) و هرکه از
طایفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری ننماید) پس ، از ایشان یکدست گرفته شده
و از او دستهای بسیار ، و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی
همیشگی آنها را بخود جلب میکند . (سید رضی فرماید :) ❊

میگویم : غَفِیرَة در این خطبه بمعنی زیادتی است ، چنانکه در عوض جمع کثیر میگویند :
جَمٌّ غَفِیر و جَمَّاءُ غَفِیر ، و در روایتی بجای آن عَفْوَة گفته شده ، و عَفْوَة چیز نیکو را
گویند ، چنانکه گفته میشود أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ یعنی طعام نیکوئی خوردم ، و چه خوش
معنائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود : وَمَن يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إلخ
زیرا هرکه همراهی و نفع خود را از خویشانش بازدارد یک کمک را از آنها دریغ نموده ، پس هرگاه
بنصرت و یاری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها او را کمک کنند ، از یاریش خودداری
نمایند و بحرف او گوش نمیدهند ، بنابراین از مساعدت دستهای زیاد و همراهی
قدمهای بیشمار محروم میماند . ❊

(۲۴) ❊ (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :) ❊

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ

وَلَا إِيهَانٍ ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ ، وَفِرُّوا إِلَى اللّٰهِ مِنَ اللّٰهِ وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ ، وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ ، فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلاً إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلاً .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ فرموده ، و قول کسیرا که گفته آنحضرت درکارزار سستی مینماید نادرست دانسته ، و مردم را بتقوی و پرهیزکاری ترغیب میفرماید) :

بجان خودم سوگند در جنگیدن با کسیکه مخالفت حق کرده و در راه ضلالت و گمراهی قدم نهاده است مسامحه و سستی نمیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حق واجب و سهل انگاری و سستی در آن معصیت است) پس ای بندگان خدا از خدا بپرهیزید (سخن بیجا نگوئید و کار ناشایسته نکنید) و از خدا بسوی خدا بگریزید (از خشم او در پناه رحمتش ، و از عذاب او در پناه آمرزشش ، و از عدل او در پناه فضلش) و در راه واضح و روشنی که جلو شما قرار داده (راه راست شریعت) بروید ، و قیام کنید بچیزیکه مکلف نموده است شما را (بانجام اوامر شرعیه) پس (چون بدستورات الهی رفتار کرده اوامر شرعیه را انجام دادید) اگر در دنیا رستگار نشدید — علی ضامن فیروزی و رستگاری شما در آخرت است .

---

(٢٥) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَقَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ بِاسْتِيلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْبِلَادِ ، وَقَدِمَ عَلَيْهِ عَامِلَاهُ عَلَى الْيَمَنِ وَهُمَا عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَسَعِيدُ بْنُ نَمْرَانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِمَا بُسْرُ بْنُ أَبِي أَرْطَاةَ ، فَقَامَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى الْمِنْبَرِ ضَجِراً بِتَثَاقُلِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْجِهَادِ وَمُخَالَفَتِهِمْ لَهُ فِي الرَّأْيِ فَقَالَ :

مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبِضُهَا وَأَبْسُطُهَا ، إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهُبُّ أَعَاصِيرُكِ فَقَبَّحَكِ اللهُ (وَتَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ) :

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي ❊ عَلَى وَضَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلِ)

(ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :) أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدِ اطَّلَعَ الْيَمَنَ وَإِنِّي وَاللهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ ، فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ . اَللّٰهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِي ، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِي ، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي ، اَللّٰهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ . أَمَا وَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسِ ابْنِ غَنْمٍ ،

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ ❊ فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ)

(ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمِنْبَرِ) .

أَقُولُ : اَلْأَرْمِيَةُ جَمْعُ رَمِيٍّ وَهُوَ السَّحَابُ ، وَالْحَمِيمُ هٰهُنَا وَقْتُ الصَّيْفِ ، وَإِنَّمَا خَصَّ الشَّاعِرُ سَحَابَ الصَّيْفِ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ

جُهُولاً وَأَسْرَعُ خُفُوقاً، لِأَنَّهُ لَا مَاءَ فِيهِ، وَإِنَّمَا يَكُونُ السَّحَابُ
ثَقِيلَ السَّيْرِ لِامْتِلَائِهِ بِالْمَاءِ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ إِلَّا
زَمَانَ الشِّتَاءِ، وَإِنَّمَا أَرَادَ الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسُّرْعَةِ إِذَا دُعُوا
وَالْإِغَاثَةِ إِذَا اسْتُغِيثُوا، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ:

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ)

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است، چون اخبار پی در پی بآنجناب میرسید
که اصحاب و لشکر معاویه بر شهرها دست یافته اند و عبیدالله ابن عباس و سعید ابن نمران که از
جانب آنحضرت بر شهر یمن والی و حاکم بودند پس از غلبهٔ بسر ابن ابی ارطاة بر ایشان در کوفه
نزد آن بزرگوار آمدند (و سبب بیرون آمدن آنها از یمن آن بود که در صنعاء یکی از شهرهای یمن گروهی از دوستان
عثمان بودند که برای مصلحتی با حضرت امیر بیعت کردند تا وقتی که مردم عراق با آنحضرت مخالفت نمودند و در مصر
محمد ابن ابی بکر را کشتند، و ظلم و تعدی اهل شام بسیار شد، ایشان هم فرصت بدست آورده بنام خونخواهی
عثمان با عبیدالله ابن عباس و سعید ابن نمران مخالفت کردند، چون این خبر بآنحضرت رسید نامه ای بایشان
نوشت و آنانرا تهدید نمود، آنها در جواب نوشتند که بایستی عبیدالله و سعید را از این شهر عزل کنی تا ما ترا اطاعت
کنیم، و بعد نامهٔ آنحضرت را برای معاویه فرستاده او را از این قضیه خبر دادند، معاویه بسر ابن ابی ارطاة
را که مردی فتنه جو و خونریز بود بسوی ایشان فرستاد، او وقتی وارد صنعاء شد که عبیدالله و سعید، عبدالله
ثقفی را جانشین خود قرار داده از آنجا گریخته بسمت کوفه میآمدند، بسر، عبدالله ثقفی را بقتل رسانید،
چون این دو نفر در کوفه خدمت حضرت رسیدند آنجناب ایشانرا ملامت و سرزنش نمود که چرا با بسر ابن ابی ارطاة
نجنگیدند، آنها عذر آوردند باینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم) حضرت در حالتیکه از تنبلی اصحاب
خود از جهاد و مخالفت کردن ایشان با رای و تدبیرش دلتنگ و آزرده گردیده بود برخاسته
بمنبر رفت و فرمود:

نیست در تصرف من مگر کوفه که اختیار و قبض و بسط آن در دست من است، ای کوفه

اگر نباشد مرا جز تو و گرد بادهای تو هم بوزد (فتنه و فساد و نفاق و دو رویی اهل تو انگیخته شود) پس خدا زشت گرداند ترا (خراب و ویران کند که هیچکس بتو متوجه نگردد) و بر سبیل مثال شعر شاعر را خواند:

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي ❊ عَلَى وَضَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلِ)

یعنی ای عمرو سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیده ام بچرکی و چربی کمی از این ظرف طعامی که باقی مانده است (کنایه از اینکه بهره من از مملکت باین پستی و کمی شده است) پس از آن فرمود:

بمن خبر رسیده که بسر (بامر معاویه بالشکر بسیار) وارد یمن گردیده، سوگند بخدا من گمان میکنم همین زودی ایشان بر شما مسلط میشوند و صاحب دولت گردند برای اجتماع و یگانگی که در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراکندگی که شما از راه حق خود دارید، و برای اینکه شما در راه حق از امام و پیشوای خود نافرمانی میکنید و آنان در راه باطل از پیشوای خود شان پیروی مینمایند، و آنها امانت او را ادا میکنند و شما خیانت مینمائید (بیعت و پیمان آنها پایدار است و شما پیمان خود را میشکنید) و برای اصلاحی که آنها در شهرهای خود شان مینمایند (با یکدیگر الفت و دوستی و یگانگی دارند) و فساد شما (که با یکدیگر بغض و حسد و نفاق و دو رویی و جدائی دارید، و این سبب مغلوبیت و شکست هر قومی است) پس (من بشما آنقدر خیانتکار میدانم که) اگر یکی از شما را بر قدح چوبی بگمارم میترسم بند و حلقه آنرا (که بپالان شتر آویزان میکنند) ببرد. بار خدایا من از ایشان (اهل کوفه) بیزار و دلتنگ شده ام و ایشان هم از من ملول و سیر گشته اند، پس بهتر از ایشان را بمن عطا کن و بجای من شرّی را بآنها عوض ده، بار خدایا دلهای ایشانرا (از عذاب و ترس) آب کن مانند نمک در آب (ای اهل کوفه) آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فراس ابن غنم (که بغیرت و شجاعت در عرب مشهور بودند) برای من بود (در اینجا در تعریف فرزندان فراس بر سبیل مثال این شعر شاعر را خواند:) هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ ❊ فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

یعنی ای ام زنباع (ام زنباع کنیه زنی است) جای نصرت و یاری اگر ایشانرا (بنی تمیم) را بخوانی سوارانی از آنها مانند ابرهای تابستان بسوی تو میآیند. پس از آن حضرت از منبر فرود آمد. (سید رضی فرماید:)

میگویم: أَرْمِيَة جمع رَمِيّ و معنی آن ابر است، و حمیم در اینجا فصل تابستان است، و اینکه شاعر ابر تابستان را ذکر نموده برای آنست که ابر تابستان چون آب ندارد تندرو

و ابری که پر از آب باشد آهسته میرود و چنین ابری غالباً در زمستان میآید . و شاعر جمعیت آن جماعت را وصف نموده باینکه چون ایشانرا برای نصرت و یاری کردن بطلبند آنها دعوت را فوراً اجابت کرده برای همراهی و کمک حاضرند ، و دلیل بر این همان قول شاعر در این شعر است .

(۲۶) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ ، وَأَمِيناً عَلَى التَّنْزِيلِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَحَيَّاتٍ صُمٍّ ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ .

وَمِنْهَا : فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ ، وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى ، وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى ، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظَمِ ، وَعَلَى أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ .

وَمِنْهَا : وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَناً ، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَائِعِ ، وَخَزِيَتْ أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ ، فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا ، وَأَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا ، وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که پیش از حرکت بنهروان فرموده) :

بتحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالیکه ترساننده بود جهانیان را از عذاب الهی و امین بود بر آنچه باو نازل میشد، و شما ای گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین کیش بودید (که شرک و بت پرستی بود) و در بدترین جایگاه (حجاز) بسر میبردید (که قحطی و فتنه و فساد در آنجا بسیار بود) در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای پر زهر که از آواز ها نمیرمیدند مانند اینکه کر بودند اقامت داشتید آب لجن سیاه را میآشامیدید، و غذای خشن (مانند آرد جو پر سبوس و آرد هسته خرما، و سوسمار) میخوردید و خون یکدیگر را میریختید، و از خویشاوندان دوری میکردید (بر اثر سختی معیشت و بدی اخلاق رعایت صلهٔ رحم نمینمودید) بتها در میان شما نصب شده بود (ساختهٔ دست خود را پرستش مینمودید) از گناهان اجتناب و دوری نمیکردید (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول اکرم «ص» از آن زندگانی بد و فساد عقیده و همه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا بسیادت و بزرگی مشهور شدید، اکنون آیا سزاوار است که بر خلیفه بحق و جانشین آن بزرگوار یاغی شده او را نافرمانی کنید). ✣

و قسمتی از این خطبه است (که پیش آمد خود را بعد از وفات حضرت رسول «ص» بطور اجمال بیان میفرماید : چون مخالفین خلافت را که حق من بود غصب کردند)

• پس (در کار خویش) اندیشه کرده دیدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هاشم) یاوری ندارم (و ایشان هم نمیتوانستند با آن همه مخالفین ستیزه کنند، لذا) راضی نشدم که آنها کشته شوند، و چشمی که خاشاک در آن رفته بود بهم نهادم و با اینکه استخوان گلویم را گرفته بود آشامیدم، و بر گرفتگی راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر چیزهای تلختر از طعم علقم (که درختی است بسیار تلخ) شکیبائی نمودم.

و قسمتی از این خطبه است (که طریقه بیعت کردن عمرو بن عاص با معاویه را بیان میفرماید، و مختصر

این قضیه آنکه پس از فراغت از جنگ جمل حضرت بکوفه تشریف آورد و در آنجا بمعاویه نامهای نوشت و در آن از او بیعت خواست و آنرا بوسیله جریر ابن عبدالله بجلی فرستاد، چون جریر وارد شام شد نامه را بمعاویه داد، پس از آنکه معاویه نامه را خواند در اندیشه فرو رفت و جریر را برای گرفتن پاسخ معطل نگاهداشت و گروهی از مردم شام را طلبیده در راجع بخونخواهی عثمان با آنها سخن گفت. ایشان با رأی او موافقت نموده برای نصرت و یاریش خود را آماده نشان دادند، بعد از آن با برادرش عتبة ابن ابی سفیان در اینباب مشورت کرد، عتبه گفت : عمرو ابن عاص را در این کار کمک بطلب زیرا او

بفتنه انگیزی و رأی و تدبیر او آگاهی بود، پس نامه‌ای بعمرو بن عاص نوشت و در آن بکمالات او را بستود و بنصرت و یاری خویش و خونخواهی عثمان دعوتش نمود، عمرو در پاسخ او نوشت: نامه‌ات را خواندم و مقصودت را فهمیدم، بدانکه من حاضر نیستم از دین اسلام خارج شده و بضلالت و گمراهی و متابعت تو روآورم و بروی علی بن ابیطالب با آنهمه فضائل و منزلت و شجاعت شمشیر کشم، ای معاویه تو بمردن عثمان از حکومت شام معزول گشتی و بوسیله خونخواهی او میخواهی خلافت را برای خود بدست آوری و با این حیله مانند منی را نمیتوان فریب داد که در راه تو از دین گذشته جانبازی نمایم، معاویه چون نامه او را خواند دانست که بدون رشوه نمیتوان راضیش نمود، و میدانست که او خواهان حکومت مصر است، وعده حکومت مصر را باو داد، عمرو هم دنیا را بر آخرت اختیار کرده بمعاویه پیوست، لذا حضرت میفرماید):

عمرو بمعاویه بیعت نکرد تا اینکه شرط کرد ثمن و بهائی (حکومت مصر را) در مقابل آن باو بدهد، پس دست فروشنده (دین بثمن دنیا) برکت نیابد، و عهد و پیمان خریدار (معاویه) سبب رسوائی او گردد، پس (اکنون که عمرو بمعاویه پیوست) برای جنگ آماده شوید و لوازم آنرا فراهم کنید که آتش کارزار افروخته و روشنائی آن بلند شد، و شکیبائی را شعار خود قرار دهید (در جنگ پایداری کنید و صدمات آنرا تحمل شوید) که مهمترین راه رسیدن بفتح و فیروزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است

---

(۲۷) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللّٰهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ وَدِرْعُ اللّٰهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمْلَةَ الْبَلَاءِ، وَدُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضُرِبَ عَلَىٰ قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمَ الْخَسْفَ وَمُنِعَ النَّصَفَ.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ قِتَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللّٰهِ مَا

غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ، وَهٰذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ ابْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَاثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَامِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ، فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هٰذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا، فَيَا عَجَبًا عَجَبًا!! وَاللّٰهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ اجْتِمَاعُ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى: يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ، وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ، وَيُعْصَى اللّٰهُ وَتَرْضَوْنَ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هٰذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هٰذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ، كُلُّ هٰذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَاللّٰهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ. يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ، حُلُومُ

الأطفال، وعقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم ولم أعرفكم، معرفة والله جرت ندما وأعقبت سدما، قاتلكم الله لقد ملأتم قلبي قيحا، وشحنتم صدري غيظا، وجرعتموني نغب التهمام أنفاسا، وأفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان حتى قالت قريش: إن ابن أبي طالب رجل شجاع ولكن لا علم له بالحرب، لله أبوهم! وهل أحد منهم أشد لها مراسا وأقدم فيها مقاما مني؟ لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وها أنا ذا قد ذرفت على الستين، ولكن لا رأي لمن لا يطاع.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در او امر شریفش فرموده و اصحاب خود را از جهاد نکردن با معاویه توبیخ و سرزنش مینماید):

پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم، جهاد (کارزار با مخالفین دین) دری است از درهای بهشت که خداوند آنرا بروی خواص دوستان خود گشوده، و لباس تقوی (پرهیزکاری) است (اهل تقوی را از شر مخالفین حفظ میکند مانند لباس سرما دگر ما را) و زره محکم حقتعالی و سپر قوی او است (برای نگاهداری اهل تقوی از اسلحه دشمنان) پس هرکه از روی میل و رغبت آنرا ترک کند خداوند جامه ذلت و خواری و ردای بلاء گرفتاری باو میپوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره میشود، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشته به بیخردی مبتلا گردد (در کار خویش حیران و سرگردان ماند) و بسبب نرفتن جهاد و اهمیت ندادن باین امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم میگذارد و بنکبت و بیچارگی مبتلا گردیده، از عدل و انصاف محروم میشود (ستمکار بر او تسلط پیدا نموده با او بی انصافی رفتار خواهد کرد).

آگاه باشید من شما را بجنگیدن (معاویه و تابعین او) شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده
گفتم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما بجنگشان بروید، سوگند بخدا هرگز با قومی در میان
خانه (و دیار) ایشان جنگ نشده مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته اند، پس شما وظیفه خود را بیکدیگر
حواله نمودید (هر یک از شما توقع داشته دیگری بوظیفه خود عمل کند) و همدیگر را خوار ساختید تا اینکه
(دشمن غلبه پیدا نمود) از هر طرف اموال شما غارت گردید و دیار شما از تصرفتان بیرون رفت،
و این برادر غامد (سفیان ابن عوف از قبیله بنی غامد) است که (بامر معاویه) با سواران خود بشهر انبار
(یکی از شهرهای قدیم عراق و واقع در سمت شرقی فرات) وارد گردیده، و حسان ابن حسان بکری (والی و حاکم
آنجا) را کشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانید، و بمن خبر رسیده که یکی از لشکریان ایشان
بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذمیه داخل میشد و خلخال و دست بند و گردن بند و گوشواره‌ی
او را میکنده، و آن زن نمیتوانسته از او ممانعت کند مگر آنکه صدا بگریه و زاری بلند نموده از خویشان خود
کمک میطلبید، پس دشمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار بازگشتند در صورتیکه یک
نفر از آنها زخمی نرسیده و خونی از آنها ریخته نشد، اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه
بمیرد، بر او ملامت نیست، بلکه بنزد من هم مردن سزاوار است، ای بسا جای حیرت و شگفتی
است! سوگند بخدا اجتماع ایشان (معاویه و همراهان او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف
شما از کار حق و درست خودتان دل را میمیراند و غم و اندوه را جلب مینماید، پس روهای شما زشت
و دلهای تان غمین گردد هنگامیکه در آماج تیر آنها قرار گرفته اید: (دشمن بسوی شما تیر میاندازد و شما
از روی بی حمیتی و تفرقه و اختلافی که دارید سینه خود را هدف قرار داده خاموش نشسته اید) مال شما را
بیغما میبرند و شما غارت نمیکنید، و با شما جنگ میکنند و شما جنگ نمینمائید، و خداوند را معصیت
میکنند و شما راضی هستید، وقتیکه شما را در ایام تابستان امر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتید اکنون
هوا گرم است ما را مهلت ده تا سورت گرما شکسته شود، و چون در ایام زمستان شما را بجنگ با آنها
امر کردم گفتید در این روزها هوا بسیار سرد است بما مهلت ده چندانکه سرما برطرف گردد، شما که این
همه تعذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما میآورید پس سوگند بخدا (در میدان جنگ) از شمشیر زودتر
فرار خواهید نمود، ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست، و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل بچها
و زنهای تازه بحجله رفته است، ایکاش من شما را نمیدیدم و نمیشناختم که سوگند بخدا نتیجه شناختن

شما پشیمانی و غم و اندوه پیدا شد، خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده و سینه ام را از خشم
آکندید، و در هر نفس پی در پی غم و اندوه بمن خوراندید، و بسبب نافرمانی و بی اعتنائی بمن رای و تدبیرم را
فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پسر ابیطالب مرد دلیری است، ولیکن علم جنگ کردن ندارد
خدا پدرانشان را بیامرزد! (که در گفتار خود فکر و تأمل نکردند) آیا هیچیک از آنان ممارست و جدیت مرا
در جنگ داشته و پیش قدمی و ایستادگی او بیشتر از من بوده؟ هنوز بسن بیست سالگی نرسیده
بودم که آماده جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد (که همیشه رای و تدبیر من در
جنگها صائب بوده) ولیکن رای و تدبیر ندارد کسیکه فرمانش را نمیبرند و پیروی از احکامش نمینمایند.

(۲۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:)

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ وَآذَنَتْ بِوَدَاعٍ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ
أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلاعٍ، أَلا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ، وَغَداً السِّبَاقُ
وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ، أَفَلا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ
مَنِيَّتِهِ، أَلا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ أَلا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ
مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ
وَلَمْ يَضْرُرْهُ أَجَلُهُ، وَمَنْ قَصَّرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ
وَضَرَّهُ أَجَلُهُ، أَلا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ، أَلا وَإِنِّي لَمْ
أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا، وَلا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا! أَلا وَإِنَّهُ مَنْ لا يَنْفَعُهُ
الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلالُ إِلَى الرَّدَى،
أَلا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَإِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ

عليكم اتباع الهوى وطول الأمل. فتزوّدوا في الدنيا من الدنيا ما تحرزون به أنفسكم غداً. ✻

أقول: إنّه لو كان كلام يأخذ بالأعناق إلى الزهد في الدنيا ويضطرّ إلى عمل الآخرة لكان هذا الكلام، وكفى به قاطعاً لعلائق الآمال، وقادحاً زناد الاتّعاظ والازدجار، ومن أعجبه قوله (عليه السّلام): ألا وإنّ اليوم المضمار وغداً السّباق، والسّبقة الجنّة والغاية النّار - فإنّ فيه مع فخامة اللّفظ وعظم قدر المعنى وصادق التّمثيل وواقع التّشبيه سرّاً عجيباً ومعنى لطيفاً وهو قوله (عليه السّلام): «والسّبقة الجنّة، والغاية النّار» فخالف بين اللّفظين لاختلاف المعنيين، ولم يقل السّبقة النّار كما قال السّبقة الجنّة، لأنّ الاستباق إنّما يكون إلى أمر محبوب وغرض مطلوب، وهذه صفة الجنّة، وليس هذا المعنى موجوداً في النّار (نعوذ بالله منها) فلم يجز أن يقول والسّبقة النّار، بل قال: والغاية النّار، لأنّ الغاية قد ينتهي إليها من لا يسرّه الانتهاء إليها، ومن يسرّه ذلك فصلح أن يعبّر بها عن الأمرين معاً فهي في هذا الموضع كالمصير والمآل، قال الله تعالى: قل تمتّعوا

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ، وَلَا يَجُوزُ فِي هٰذَا ٱلْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ : فَإِنَّ سُبْقَتَكُمْ (بِسُكُونِ ٱلْبَاءِ) إِلَى ٱلنَّارِ، فَتَأَمَّلْ ذٰلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجِيبٌ وَغَوْرُهُ بَعِيدٌ لَطِيفٌ، وَكَذٰلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَفِي بَعْضِ ٱلنُّسَخِ وَقَدْ جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ : وَٱلسُّبْقَةُ ٱلْجَنَّةُ (بِضَمِّ ٱلسِّينِ) وَٱلسُّبْقَةُ عِنْدَهُمْ ٱسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلسَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ وَٱلْمَعْنَيَانِ مُتَقَارِبَانِ، لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَىٰ فِعْلِ ٱلْأَمْرِ ٱلْمَذْمُومِ وَإِنَّمَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَىٰ فِعْلِ ٱلْأَمْرِ ٱلْمَحْمُودِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (که در بی اعتمادی بدنیا و مهیا شدن برای آخرت میفرماید):

پس از ستایش حضرت باری و درود بر پیغمبر اکرم، تحقیق دنیا پشت کرده و بمفارقت و جدائی (شما را از چیزهائی که بآن علاقه دارید) آگاه نمایید، و آخرت نزدیک و آشکار شده است (دنیا برای هرکس درگذر است و آخرت که بمردن تحقق پیدا میکند آمدنی است، پس بدنیای فانی نباید دل بست و برای رفتن بجایگاه همیشگی بایستی آماده گردید) آگاه باشید امروز (مدتی که از عمر باقیمانده بر اثر انجام کارهای نیکو و رسیدن باخلاق پسندیده) روز مضمار و روز مهیا شدن است (که از لذات دنیوی باید چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است (مضمار مدتی را گویند که اسبها را برای روز مسابقه و اسب دوانی تربیت میکنند باین طریق که مدتی بر علیق اسب بیافزایند تا خوب فربه و پر زور گردد، پس از آن مدتی تدریجاً آنچه بر علیق افزوده اند کم میکنند تا بقرار عادی برسد و اسب از خامی بیرون آید و برای روز مسابقه حاضر باشد) و پیشی گرفتن (برنده مسابقه) بهشت است، و پایان (عقب مانده) آتش است (هرکه در این مدت مضمار خود را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده ریاضت داده تربیت نمود، فردا در آن میدان امتحان سبقت گیرد و بهشت را دریابد، و هرکه در آن کوتاهی نمود و غفلت ورزید فردا خوار و شرمسار گردیده در آتش داخل شود)

پس آیا نیست کسیکه پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند؟ و آیا نیست کسیکه پیش از

رسیدن روز بدبختی خود برای نجات خویشتن (از عذاب الهی) چاره‌ای نماید ؟ (کردار نیکوئی بجا آورد که در آن روز هیچ چیز باعث نجات نمیشود مگر اعمال صالحه) آگاه باشید ، شما در ایام امید و آرزو هستید (به بقای حیات و استمرار زندگانی) که از پی آن مرگ است (که بجبر میرسد) پس کسیکه در روزهای امید و آرزوی خود پیش از رسیدن اجلش کار کرد (خلق را یاری و خداوند را بندگی نمود) عملش او را نفع بخشیده و مرگش زیانی وارد نیاورد ، و کسیکه در آن ایام پیش از رسیدن اجل کوتاهی کرد (نه بندگان یاری و نه خداوند را بندگی نمود) کارش زیان است و از مرگ زیان خواهد برد (زیرا پشیمانی از تقصیر در خدمت خلق و بندگی خالق در وقت مردن سودی ندارد و بدینجهت در نتیجه زیان خواهد برد) آگاه باشید ، عمل کنید (در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید) در وقت راحتی و ایمنی (موقعیکه دستتان میرسد) همانطور که کار میکنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط میشود (چون هر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با خلوص علاقه تمام بجلب رضای خالق میکوشد ، لذا حضرت دستور میدهد که در موقع خوشی و ایمنی که کمتر یادی از خداوند مینمائید از آن غافل نباشید که باعث پشیمانی است) آگاه باشید ، من نعمتی مانند بهشت ندیده‌ام که خواهان آن در خواب غفلت باشد ، و نه عذابی را مانند آتش که گریزان از آن در خواب بیهوشی باشد ! (شگفتی از مردمانی است که از بزرگترین نعمتها که بهشت باشد غافل مانده‌اند و حال آنکه برای کوچکترین صرفه‌ای کوشش میکنند ، و از احتراز و دوری از چنین آتش باین بزرگی بی پروا هستند در موقعیکه از ترس ضرر بسیار اندک دسیسه زیاد بر میانگیزند) آگاه باشید هر که از حق نفع نبرد ، زیان باطل حتماً باو میرسد و هر که را هدایت براه راست نیاورد ، ضلالت و گمراهی او را بهلاکت و بیچارگی میکشاند ، آگاه باشید ، شما مأمور شده‌اید (چاره ندارید مگر) بکوچ کردن (رفتن از این سرا بسرای باقی) و دلالت شده‌اید بتوشه برداشتن (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹۷ میفرماید : تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ یعنی در سفر توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است) و دو چیز است ترسناکترین چیزیکه بر شما از آن بیم دارم یکی متابعت هوای نفس (که حقائق را پیش چشم شما میپوشاند) و دیگری طول امل و آرزو است (که شما را از تهیه زاد و توشه آخرت غافل گرداند) پس در دنیا تهیه توشه نمائید چیزی را (از خدمت بخلق و بندگی خالق) که فردای قیامت خود را (از عذاب ابدی) بآن حفظ کنید . (سید رضی فرماید :)

میگویم : اگر باشد کلامی که مردم را بزهد و بی رغبتی در دنیا و کارهای نیکوئی که بکار آخرت آید وادار نماید هر آینه همین کلام حضرت است و بس که مردم را از آمال و آرزوهائی که علاقه فراوانی بآن دارند منصرف مینماید ، و شعله‌های پند و منع از عصیان و نافرمانی از خدا و رسول را میافروزد ، و شگفت سخن

آنحضرت است که میفرماید : أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَداً السِّبَاقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ زیرا در این کلام با وجود عظمت لفظ و بزرگی معنی و با تمثیل و تشبیهی که مطابق واقع و نفس الامر است رازی شگفت و معانی لطیف است که فرموده : وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ پس برای اختلاف دو معنی دو جور لفظ بیان کرده یعنی لفظ اَلسَّبَقَةُ را برای بهشت و لفظ اَلْغَايَة را برای آتش بیان نموده و نفرموده : وَالسَّبَقَةُ النَّارُ چنانکه فرموده : وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةَ زیرا لفظ إِسْتِبَاق و پیشی گرفتن برای امر محبوب و مقصود مطلوب میباشد که صفت بهشت است و این معنی در آتش موجود نیست «که از آن آتش پناه بخدا میبریم» پس جایز نبوده که بفرماید : وَالسَّبَقَةُ النَّارُ ، بلکه فرموده : وَ الْغَايَةُ النَّارُ زیرا غایت برای کسیکه بدانجا منتهی میگردد گاهی شادی میآورد و گاهی مسرور میگرداند پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد ، و این کلمهٔ غایت در اینجا مانند کلمهٔ مَصِير و مآل است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم س(۱۴) ی(۳۰)) قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ یعنی بگو از کارهای ناشایسته لذت ببرید پس پایان کار شما بآتش است . و جایز نیست در اینموضع گفته شود فَإِنَّ سَبَقَتَكُمْ إِلَى النَّارِ پس در این گفتار تأمل و اندیشه کن که باطن آن شگفت آور و ژرفی آن دور است . و بیشتر سخنان آنحضرت چنین است ، و در بعضی از نسخ است که در روایت دیگری سُبْقَة بضم سین وارد شده و سُبْقَة بضم سین نزد عرب اسم مال یا متاعی است که جایزه داده میشود بسبقت گیرنده وقتی که پیشی میگیرد ، و معنی سَبْقَة بالفتح و بضم سین بهم نزدیک است ، زیرا سُبْقَة بضم سین جزای کار امر مذموم و نکوهیده نیست ، بلکه پاداش کاری است که بر امر محبوب و پسندیده باشد .

(۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، كَلَامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصِّلَابَ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الْأَعْدَاءَ ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ : كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ : حِيدِي

حَيَادِ ، مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ ، وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ ، لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ ، وَلَا يُدْرَكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ . أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَاللَّهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ ، أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ ، وَلَا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ ، مَا بَالُكُمْ ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ ؟ مَا طِبُّكُمْ ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ ، أَقَوْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ؟ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ ؟ وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ ؟!

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود از جهت مسامحه و سهل انگاری در جنگیدن با دشمن) :

ای مردمی که بدنهایشان جمع و اندیشه ها و آرزوهایشان مختلف است ، سخنان شما (لاف و گزافتان) سنگهای سخت را نرم میگرداند ، و کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن با دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما بطمع میاندازد (که آنچه دارید بتصرف درآورده بر شما دست یابند) در مجالس (که دور هم نشسته اید) چنین و چنان میگوئید (لاف زده و گزاف بسیار گفته اظهار دلیری و مردانگی مینمائید) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید میگوئید : حِيدِي حَيَادِ یعنی ای جنگ از ما دور شو (جمله حِيدِي حَيَادِ مَثَلی است که عرب در وقت فرار از دشمن بزبان میآورد) دعوت کسیکه شما را (بنصرت و یاری خود) خواند پذیرفته نشد (زیرا او را یاری نکردید) کسیکه درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت ، عذرها و بهانها (ی شما برای نرفتن بجهاد و نجنگیدن با دشمن درست نیست و سبب) ضلالت و گمراهی است مانند بدهکاری که بدهی خود را (بدون عذر) بتأخیر اندازد (چون

نمیخواهد وامش را ادا کند بهانه پیش آرد وامروز و فردا گوید ، شما هم چون نمیخواهید بجهاد بروید بهانه های نادرست پیش آورده امروز و فردا میگوئید و براثر این مسامحه خود را ذلیل و خوار میگردانید) و ذلیل و ترسنده نمیتوانند از ظلم و ستمی (که بر او وارد میشود) مانع گردد ، و حق (و آسایش برای هیچ قومی) بدست نمیآید مگر بتلاش و کوشش (پس با اینکه در خانه نشسته بجهاد نمیروید تا دشمن را مغلوب و سرکوب گردانید آسایش و آسودگی خواستن خطا است) کدام خانه (و یاری) را بعد از خانه خود (از تصرف و خرابی دشمن) باز میدارید ؟ (در صورتیکه شما را از خانه تان بیرون نمودند) و با کدام امام و امیری بعد از من بجهاد میروید ؟ (که دشمن را از خود دور نمائید) سوگند بخدا فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید (زیرا شما امیر خود را بنصرت و یاری وعده داده وقتیکه با دشمن روبرو شد از او پشت گردانیده برای کارزار بهانه پیش آورید) و کسیکه بکمک و همراهی شما رستگار شد (بر دشمن غلبه پیدا نمود) سوگند بخدا (مانند کسی است که در تیراندازی با شرط) رستگار شده به تیری که (از همه تیرهائی که برای قمار تعیین شده) بی نصیب تر (پرخسارت تر) است ، و کسیکه بکمک شما تیر اندازد (بجانب دشمن و بخواهد از ظلم و تعدی او جلوگیری نماید) پس به تیر سر شکسته بی پیکان تیر انداخته (و چنین تیری اگر بنشان هم برسد کارگر نخواهد بود و شما هم اگر بدشمن دست یابید براثر ترس و بیمی که دارید نمیتوانید از پیش روی او ممانعت نمائید) سوگند بخدا صبح کردم در حالتیکه گفتار (عهد و پیمان) شما را باور ننموده بهمراهی شما طمع ندارم ، و دشمن (معاویه و اصحابش) را بمساعدت شما بیم نمیدهم (زیرا بی وفائی و بد قولی شما بر من و دشمن آشکار گردیده است) چگونه است حال شما (که هر چه شما را بجنگ با دشمن ترغیب میکنم سهل انگاری مینمائید) چیست داروی درد شما (تا آماده سازم) بچه چیز علاج میپذیرید (تا چاره کنم) دشمنان مردانی هستند مانند شما (چرا شما مانند آنها نیستید و از آنان بدل خود خوف و ترس راه داده اید ؟) آیا میگوئید گفتاری را که نمیدانید و اعتقاد بآن ندارید ؟ (برای رفتن بجهاد بایکدیگر میگوئید : چنین و چنان خواهیم کرد در صورتیکه اصلا اراده جنگیدن با دشمن ندارید) و آیا در دوری از معاصی غفلت دارید ؟ (پس بیدار شوید) آیا در غیر حق طمع دارید ؟ (در راه باطل و نافرمانی خدا و رسول و امام برحق سودی تصور میکنید ؟ نه چنین است ، بلکه طمع نفع بردن از راه باطل و غفلت در معاصی و گفتار بدون علم و اعتقاد سبب بدبختی و بیچارگی در دنیا و آخرت است) .

(٣٠) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(فِي مَعْنَى قَتْلِ عُثْمانَ :)

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلاً، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِراً، غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَمَنْ خَذَلَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ: اِسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ، وَجَزِعْتُمْ فَأَسَأْتُمُ الْجَزَعَ، وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَازِعِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است دربارهٔ کشتن عثمان :

اگر بکشتن او امر داده بودم هرآینه کشندهٔ او بودم ، واگر جلوگیری کرده بودم هرآینه یاورش بودم (پس کشندگان او در اینباب با من شور نکردند تا آنان را امر یا نهی کرده باشم) لیکن (میدانم) کسیکه یاری کرد اورا (مروان ابن حکم وجمعی از بنی امیه) نمیتواند بگوید : من بهترم از کسیکه خوار کرد (یاری ننمود) اورا ، وکسیکه خوار کرد اورا (گروهی از مهاجرین وانصار) نمیتواند بگوید : یاری نمود اورا کسیکه از من بهتر است (غرض حضرت در اینجا نکوهش عثمان است) پس من اکنون سبب کشته شدن اورا (بطور اختصار) برای شما بیان میکنم : عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد ودر آن استبداد بخرج داده خودسری نمود (بی مشورت وملاحظهٔ رضای امت هرکاری میخواست انجام میداد) پس بد کرد که چنین امری را اختیار نموده ودر آن استبداد بکار برد ، وشما (از ظلم وجور او) بی تابی میکردید (شکیبائی ننمودید وباین جهت او را بقتل رسانیدید) پس شما هم دراین بیتابی بد کردید (بایستی صبر مینمودید تا آنها امر بهمواری باصلاح میآمد ویا از دوراو متفرق میشدید تا حق بصاحبش برمیگشت) وخدایرا حکم ثابتست دربارهٔ کسیکه استبداد بخرج داده خودسری نموده وکسیکه درکشتن او بیتابی کرده است (خداوند درروز قیامت میان ایشان حکم خواهد فرمود وهریکرا باندازهٔ جرم وتقصیرش کیفر خواهد داد).

---

(۳۱) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

{ لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ وُقُوعِ الْحَرْبِ يَوْمَ الْجَمَلِ لِيَسْتَفِيئَهُ إِلَى طَاعَتِهِ : }

لَا تَلْقَيَنَّ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصاً قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ ، وَلٰكِنِ الْقَ الزُّبَيْرَ فَإِنَّهُ أَلْيَنُ عَرِيكَةً ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟

أَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) أَوَّلُ مَنْ سُمِعَتْ مِنْهُ هٰذِهِ الْكَلِمَةُ ، أَعْنِي : فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟

از سخنان آنحضرت علیه السلام است پیش از واقعه جنگ جمل در وقتی که عبد الله بن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را باطاعت حضرت برگرداند .

البته طلحه را ملاقات مکن ، زیرا اگر او را ملاقات کنی می‌یابی مانند گاوی که شاخ خود را پیچیده و تیز کرده (هر کسیکه نزدیک او رود آماده شاخ زدن است ، کنایه از آنکه طلحه بفتنه و فساد مشغول است و از تکبر و نخوت گوش بسخن هیچکس نمیدهد) سوار شتر سرکش میشود و میگوید : آن شتر رام است (کارهای دشوار پیش گرفته از نادانی و خودسری آسان میشمارد) ولیکن زبیر را ملاقات کن ، زیرا طبیعت او نرمتر (حسن خلق و فرمانبرداریش بیشتر) است و باو بگو : پسر دائی تو (مادر زبیر صفیه خواهر ابوطالب است) میگوید تو مرا در حجاز (مدینه) شناختی (بمن بیعت کردی) و در عراق (بصره) انکار نمودی (عهد و پیمان خود را شکسته از اطاعت من خارج شدی) پس چه چیز ترا منصرف کرد از آنچه بر تو ظاهر و هویدا گردیده بود (چه روداد که عهد و پیمان خود را شکسته با من در صدد مخالفت و کارزار برآمدی . سید رضی فرماید :)

میگویم : آنحضرت علیه السّلام اول کسی است که این کلمه « فما عدا ممّا بدا » از او شنیده شده است .

(۳۲) ومن خطبة له علیه السّلام :

أیّها النّاس إنّا قد أصبحنا فی دهر عنود ، وزمن کنود ، یعدّ فیه المحسن مسیئا ، ویزداد الظّالم فیه عتوّا ، لا ننتفع بما علمنا ، ولا نسأل عمّا جهلنا ، ولا نتخوّف قارعة حتّى تحلّ بنا . فالنّاس على أربعة أصناف : منهم من لا یمنعه الفساد فی الأرض إلّا مهانة نفسه ، وکلالة حدّه ، ونضیض وفره . ومنهم المصلت لسیفه ، والمعلن بشرّه ، والمجلب بخیله ورجله ، قد أشرط نفسه ، وأوبق دینه ، لحطام ینتهزه ، أو مقنب یقوده ، أو منبر یفرعه ، ولبئس المتجر أن ترى الدّنیا لنفسک ثمنا ، وممّا لک عند الله عوضا . ومنهم من یطلب الدّنیا بعمل الآخرة ، ولا یطلب الآخرة بعمل الدّنیا ، قد طامن من شخصه ، وقارب من خطوه ، وشمّر من ثوبه ، وزخرف من نفسه للأمانة ، واتّخذ ستر الله ذریعة إلى المعصیة . ومنهم من أقعده عن طلب الملک ضؤولة نفسه ، وانقطاع سببه ، فقصرته الحال على حاله ،

فتحلّى باسم القناعة ، وتزيّن بلباس أهل الزهادة ، وليس من ذلك في مراح ولا مغدى . وبقي رجال غضّ أبصارهم ذكر المرجع ، وأراق دموعهم خوف المحشر ، فهم بين شريد نادّ ، وخائف مقموع ، وساكت مكعوم ، وداع مخلص ، وثكلان موجع ، قد أخملتهم التقيّة ، وشملتهم الذلّة ، فهم في بحر أجاج ، أفواههم ضامزة ، وقلوبهم قرحة ، قد وعظوا حتّى ملّوا ، وقهروا حتّى ذلّوا وقتلوا حتّى قلّوا . فلتكن الدنيا في أعينكم أصغر من حثالة القرظ وقراضة الجلم ، واتّعظوا بمن كان قبلكم قبل أن يتّعظ بكم من بعدكم ، وارفضوها ذميمة فإنّها قد رفضت من كان أشغف بها منكم .

أقول : هذه الخطبة ربّما نسبها من لا علم له إلى معاوية وهي من كلام أمير المؤمنين (عليه السلام) الذي لا يشكّ فيه ، وأين الذهب من الرغام ؟ والعذب من الأجاج ؟ وقد دلّ على ذلك الدليل الخرّيت ونقده الناقد البصير عمرو بن بحر الجاحظ فإنّه ذكر هذه الخطبة في كتاب البيان والتبيين ، وذكر من نسبها إلى معاوية ، ثمّ قال : هي بكلام عليّ (عليه السلام) أشبه ، وبمذهبه

فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ وَبِالْإِخْبَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْقَهْرِ وَالْإِذْلَالِ وَ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالْخَوْفِ الْبَقَ. قَالَ: وَمَتَى وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَسْلُكُ فِي كَلَامِهِ مَسْلَكَ الزُّهَّادِ، وَمَذَاهِبَ الْعُبَّادِ!

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در شکایت از اهل زمان خود):

ای مردم، ما صبح کردیم (واقع شده ایم) در روزگاری که (مردم آن) ستمکار و کفران کننده نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده میشود، و ظالم نخوت خود را میافزاید، از آنچه که میدانیم بهره ای نبریم (برطبق علم خود عمل نمیکنیم) و از آنچه را که نمیدانیم نمیپرسیم، و (بر اثر نادانی و نخوت) از بلای بزرگ نمیترسیم تا اینکه بما وارد شود (بعاقبت کار خود فکر نمیکنیم تا آنگاه که بدبختی و بیچارگی مبتلا گردیم) در این زمان مردم بر چهار صنفند: اول کسی است که او را از فتنه و فساد منع نمیکند مگر بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال او. دوم کسیست که شمشیر از غلاف کشیده و شر خود را آشکار ساخته سواره و پیاده (لشکریان) خویش را گرد آورده، برای فتنه و فساد خویشتن را آماده نموده، و دینش را تباه کرده (از دست داده) است برای متاعی که بغنیمت برباید، یا برای سوارانی که پیشرو خود قرار دهد (برای اظهار تجبّر و بزرگی) یا برای منبری که بر آن برآید (و بمردم پیشوائیش را نمایش دهد) و بد تجارتی است که خود را و بهشتی که خداوند آنرا برای تو قرار داده بفروشی و بهای آن دنیا را بگیری. سوم کسی است که دنیا را بعمل آخرت (تظاهر بعبادت و بندگی) میطلبد و آخرت را بعمل دنیا (زهد و تقوی و عبادت حقیقی) خواهان نیست، خود را با وقار و طُمَأنینَه نشان میدهد (مانند پرهیزکاران تواضع و فروتنی از خود ظاهر نموده) و گام خویش را نزدیک بهم گذارده (مانند مردم بی اذیت و آزار در راه رفتن آهسته آهسته قدم برمیدارد) و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه اش را جمع کرده بسرعت تمام راه میرود، و خود را برای امین قرار دادن و مورد وثوق گشتن (نزد مردم بزهد و تقوی) آراسته نموده، و پرده خداوند (راه دین و شریعت) را وسیله معصیت قرار داده (خود را بلباس دین جلوه داده با حیله و تزویر برای صید متاع دنیا و جلب مال و دارائی در راه مردم دام افکنده) چهارم کسی است که بر اثر حقارت و پستی و نداشتن وسیله ای که بمقام ریاست برسد از خواستن انتقام خانه نشین گردیده است و چون دسترسی

بآرزوهای خود ندارد به همان حالی که مانده خویشرا قانع نشان داده بلباس اهل زهد و تقوی زینت
میدهد ، وحال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام میگیرد و نه در بیرون که روز بسر میبرد (هیچوقت)
اهل قناعت و زهد نیست . و مردانی چند باقی مانده اند که یاد روز بازپسین چشمهای ایشان را
(از لذات دنیا) پوشانده است ، و از بیم آن روز اشکشان جاری است ، پس بعضی از آنها رانده
و رمیده اند (بر اثر انکار منکر یا مشاهده کارهای ناشایسته از میان مردم بیرون رفته یا منزوی شده اند) و
جمعی ترسناک و خوار ، و برخی خاموش و دهن بسته مانده اند (که نمیتوانند حق را آشکار کنند) و
بعضی از روی اخلاص و راستی (مردم را براه حق) دعوت میکنند ، یا آنکه خدا را از روی اخلاص
خوانده آمرزش میطلبند ، و گروهی (بر اثر جور ستمکاران) اندوهگین و رنجورند ، و تقیه و پنهان
شدن (از دشمنان) ایشان را گمنام کرده (بطوریکه هیچکس آنها را نمیشناسد) و ذلت و خواری آنانرا
فرا گرفته ، پس ایشان در دریای شور فرو رفته و دهانشان بسته و دلشان زخمدار است ، (مردم
را پند داده اند تا اینکه ملول و رنجیده شدند (چون سخنان آنها گوش نداده اعتنائی بایشان ننمودند) و
بر اثر مغلوبیت ذلیل و خوار گشته کشته گردیدند تا اینکه کم شدند ، پس باید دنیا (که رفتارش
با نیکان چنین بوده) در نظر شما کوچکتر باشد از تفاله برگ درخت سلم (درختی است در بیابان که برگ
آن در دباغی بکار میبرود) و از خرده ریزه ای که از مقراض میافتد (هنگام مقراض کردن پشم گوسفند و مانند
آن) و پند گیرید (متنبه شوید) از احوال پیشینیان (که رفتند و بجزای اعمالشان رسیدند) پیش از آنکه
آیندگان از حال شما پند گیرند ، و رها کنید دنیا را که مذموم و ناپسندیده است ، زیرا دنیا با کسیکه
بیش از شما با آن علاقه و دوستی داشته وفا ننمود . (سید رضی فرماید :)

میگویم : نادانی ، این خطبه را بمعاویه نسبت داده . و شکی در این نیست و اینکه
این خطبه از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است ، و کجا برابری میکند قراضه طلا با خاک ، و مرتبه
آب شیرین با آب شور ؟ ! و دلالت نموده بر درستی این سخن راهنمای ماهر و تشخیص دهنده
از تشخیص بینا : عمرو ابن بحر جاحظ که این خطبه را در کتاب « بیان و تبیین » بیان کرده
پس از آن گفته : این خطبه بکلام علی علیه السلام شبیه تر و بروش آنحضرت در تقسیم مردم
و شمردن اصناف ایشان و خبر دادن از احوال آنها : مغلوبیت ، خواری ، تقیه و
خوف لایقتر و سزاوارتر است ، (و نیز در آن کتاب) گفته : با معاویه را در کجا یافتیم که در

کلام خود راه زنها درپیش گیرد و بروش بندگان خدا رفتار نماید ؟

(۳۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

عِندَ خُرُوجِهِ لِقِتالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ . قالَ عَبْدُ اللهِ ابْنُ عَبّاسٍ : دَخَلْتُ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) بِذِي قارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ ، فَقالَ لِي : ما قِيمَةُ هٰذَا النَّعْلِ ؟ فَقُلْتُ : لا قِيمَةَ لَها ، فَقالَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) : وَاللهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ باطِلاً ، ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النّاسَ ، فَقالَ :

إِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتاباً ، وَلا يَدَّعِي نُبُوَّةً ، فَساقَ النّاسَ حَتّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجاتَهُمْ ، فَاسْتَقامَتْ قَناتُهُمْ ، وَاطْمَأَنَّتْ صَفاتُهُمْ . أَما وَاللهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي ساقَتِها ، حَتّى وَلَّتْ بِحَذافِيرِها ، ما ضَعُفْتُ وَلا جَبُنْتُ ، وَإِنَّ مَسِيرِي هٰذا لِمِثْلِها ، فَلَأَنْقُبَنَّ الْباطِلَ حَتّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ . ما لِي وَلِقُرَيْشٍ ؟ وَاللهِ لَقَدْ قاتَلْتُهُمْ كافِرِينَ ، وَلَأُقاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ ، وَإِنِّي لَصاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَما أَنَا صاحِبُهُمُ الْيَوْمَ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است هنگام رفتن بجنگ با مردم بصره (در جنگ جمل)

عبدالله ابن عباس گفت : در ذی قار (موضعی است نزدیک بصره) بر امیرالمؤمنین ع وارد شدم هنگامیکه پارگی کفش خود را میدوخت ، پس بمن فرمود قیمت این کفش چند است ، عرض کردم ارزشی ندارد . فرمود : سوگند بخدا این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوبتر است ، لکن (من قبول چنین امارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم پس حضرت بیرون رفته برای مردم خطبه خواند و فرمود :

خداوند سبحان حضرت محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را فرستاد در میان عرب که هیچیک از آنها نبود که کتاب بخواند و نه دعوی نبوت و پیغمبری کند (نه کتابی در میان ایشان بود و نه پیغمبری) پس آنحضرت ایشان را رهنمائی فرمود (از گفتار و کردار زشت منع نمود) تا آنکه جا داد آنها را بمکان شان و بجایگاه آسودگی رسانیدشان و از بیچارگی نجاتشان داد ، پس نیزه ایشان راست گردید (باستقلال و نظم در زندگی رسیدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش یافت (اضطراب و نگرانی که بر اثر ناامنی داشتند برطرف شد) آگاه باشید سوگند بخدا من در میان کسانی بودم که آنها را براه هدایت و رستگاری سوق میدادند (و با آنان که زیر بار اطاعت نرفته جنگیدند جنگ کردم) تا همه لشکریان دشمن پشت کرده فرار نمودند ، و من (در آن واقعه) عاجز نبوده ترس بخود راه ندادم ، و این رفتن من بجنگ مردم بصره مانند همان هنگام است که با پیغمبر برای هدایت و رستگاری خلق میرفتیم ، پس (اکنون هم عاجز نبوده و ترس بمن راه نمییابد) باطل را میشکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید (تاریکی باطل که حق را پوشانده من بروشنائی عمل خود برطرف میسازم تا هویدا گردد) مرا با قریش چه کار است (سبب دشمنی ایشان با من چیست) سوگند بخدا (غرض از جنگ کردن من با ایشان این است که) در وقتی که کافر (مشرک و بت پرست) بودند با آنها جنگیدم و اکنون هم که فتنه و فساد پیش گرفته از راه حق قدم بیرون نهاده اند با آنان میجنگم (پس جنگ من با آنها در اینده موقع بر اثر کفر و ضلالت است و گرنه دشمنی ندارم) و من همانطور که دیروز (زمان حیات حضرت رسول ص در جنگ کردن) با ایشان همراه بودم (استقامت داشتم) امروز هم همراه هستم (ایستادگی دارم ، پس در استقامت و دلیری من هیچ تغییری پیدا نشده ، بنابراین از راه ضلالت و گمراهی قدم بیرون نهید و دست از کارزار با من بردارید) .

(٣٤) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي اسْتِنْفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ:)

أُفٍّ لَكُمْ! لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَكُمْ! أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عِوَضًا؟ وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفًا؟ إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ، وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ، يُرْتَجُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ، فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ، فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ، وَلَا زَوَافِرُ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَإِبِلٍ ضَلَّ رُعَاتُهَا، فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرَ، لَبِئْسَ لَعَمْرُ اللهِ سُعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ، وَتُنْتَقَصُ أَطْرَافُكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ، لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ! غُلِبَ وَاللهِ الْمُتَخَاذِلُونَ، وَايْمُ اللهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى، وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ. وَاللهِ إِنَّ امْرَأً يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرُقُ لَحْمَهُ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ، وَيَفْرِي جِلْدَهُ، لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ، ضَعِيفٌ مَا ضُمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ! أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ

ضَرْبٌ بِالْمَشْرَفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ، وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ، وَيَفْعَلُ اللهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه اصحاب خود را امر بجنگ با مردم شام فرموده

(بعد از جنگ با خوارج در نهروان حضرت مردم را امر فرمود که در نُخَیلَه بیرون شهر کوفه گرد آمده برای جنگ با مردم شام آماده باشند و بایشان دستور داد که کمتر بملاقات زن و فرزندانشان بروند، آنها سخنان حضرت را پیروی نکرده پنهانی داخل کوفه شدند و آن بزرگوار را با معدودی از بزرگانشان در آنجا تنها گذاشته لشکرگاه را خالی کردند، پس کسانیکه بکوفه رفتند برنگشتند، و آنها که مانده بودند شکیبائی نداشتند، لذا حضرت بکوفه تشریف آورده برای مردم خطبه خواند و آنها را بجهاد ترغیب نمود، آنان اطاعت نکردند، پس حضرت ایشانرا چند روزی بحال خود گذاشت و بعد از آن این خطبه را فرمود):

من از شما دلتنگ و نگران میباشم و از ملامت کردن شما رنجیده گشتم، آیا در عوض زندگانی همیشگی بزندگانی موقت دنیا خوشنود هستید، و بجای عزت و بزرگی تن بذلت و خواری داده اید که وقتی شما را بجنگ کردن با دشمن میخوانم چشمهایتان دور میزند (مضطرب میشوید) گویا بسختی مرگ و رنج بیهوشی مبتلا شده اید که راه گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید مانند آنکه عقل از شما زایل گشته دیوانه شده اید که (راه صلاح را از فساد و خوبی را از بدی و عزت را از ذلت تمیز نمیدهید و) نمیفهمید، هیچوقت شما برای من نه امین و درستکار هستید (اعتماد بشما نداشته و ندارم) و نه سپاهی

نباشید که (برای دفع دشمن) میل بشما داشته باشند، و نه یاران توانائی که نیازمند بشما گردند، نیستید شما مگر مانند شترهائی که ساربانهایشان ناپیدا هستند، چون از طرفی گرد آیند از طرف دیگر پراکنده شوند، سوگند بخدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی باشید (زیرا) با شما مکر و حیله میکنند و شما حیله نمیکنید و شهرهای شما را تصرّف مینمایند و شما خشمگین نمیشوید (در صدد دفاع بر نمیآئید) دشمن بخواب نمیرود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکار هستید، سوگند بخدا مغلوبند کسانیکه (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) با یکدیگر همراهی نکردند، سوگند بخدا گمان میکنم اگر جنگ شدّت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جدا شدن سر از بدن از (اطراف) پسر ابوطالب جدا خواهید شد (با این خوف و ترسی که دارید ممکن نیست دوباره بدور من گرد آیید) و سوگند بخدا مردی که دشمن را بطوری بر خود مسلّط کند که گوشتش را بدون اینکه چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن که هستی او را از جان و مال و زن و فرزند در تصرّف آورد و جلوگیری ننماید) ناتوانی و بی حمیتی او بسیار و قلب و آنچه آنرا از اطراف سینهٔ او فرا گرفته ضعیف است، ای شنونده اگر تو هم میخواهی در ناتوانی و بی حمیّتی مانند این مرد باش و امّا من بخدا سوگند پیش از آنکه بدشمن فرصت و توانائی دهم با شمشیرهای مَشرفی (شارف نام قریه‌ای بوده که شمشیر مشرفی بآن منسوب است) چنان باو خواهم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرّد و بازوها و قدمهایش قطع شود و پس از کوشش من اختیار فتح و فیروزی با خدا است.

ای مَردم مرا با شما حقّی و شما را بر من حقّی است: امّا حقّی که شما بر من دارید نصیحت کردن بشما است (ترغیب باخلاق پسندیده و باز داشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت و حقوق بشما است بتمامی (از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن بشما است (از کتاب و سنّت آنچه را که نمیدانید) تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شما است (بآداب شرعیّه) تا بیاموزید (و بر طبق آن رفتار نمائید) و امّا حقّی که من بر شما دارم باقی ماندن ببیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پیروی بآنچه بشما امر کنم.

(۳۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(بَعْدَ التَّحْكِيمِ :)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَإِنْ أَتَى الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ ، وَالْحَدَثِ الْجَلِيلِ ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَيْسَ مَعَهُ إِلٰهٌ غَيْرُهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) .

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرِّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ . وَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هٰذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي ، وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي ، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ ، وَالْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ ، حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ ، وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ ، فَكُنْتُ أَنَا وَإِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ :

(أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى ※ فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ)

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پس از رأی دادن حکمین فرموده است :

(وقتی که عمرو بن عاص و ابوموسی بموجب قرارداد تحکیم در دَوْمَةُ الْجَنْدَل که قلعه بین شام و مدینه و بشام نزدیکتر بوده و در سر حد شام و عراق واقع است بهم رسیدند و راجع بامر خلافت با یکدیگر گفتگو نمودند ، حضرت در آنهنگام بکوفه تشریف برده منتظر دانستن نتیجۀ حکم آنها بود ، تا اینکه در آخر عمرو ، ابوموسی را فریب داد و قرار گذاشتند هر یک بمنبر رفته امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری محول نمایند ، عمرو ابوموسی را بر خود مقدم داشت که بمنبر رفت و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود و بعد از او عمرو

بمنبر رفته معاویه را بخلافت نصب کرد ، چون این خبر در کوفه بآنحضرت رسید دلتنگ شده برخاست و
برای مردم این خطبه را خواند) :

ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بلیّه بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پیش آورد
(مقصود حضرت این است که ستایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است)
و گواهی میدهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که شریک ندارد و نیست معبودی سوای او ، و محمد بنده
و فرستاده او است ، خداوند بر او و آلش درود فرستد . و بعد نتیجه نافرمانی نصیحت کننده
مهربان که (بهر چیز) دانا و با تجربه است حسرت وانده است و در پی آن ندامت و پشیمانی ، و
من در این حکمیت (چون از پایان آن نا امید استم) امر و رأی خود را با خلاصه آنچه در نظر داشتم برای شما بیان
کردم (شما گفتارم را پیروی نکردید به پشیمانی مبتلا شدید که سودی ندارد) «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ»
ای کاش امر و رأی قصیر پیروی میشد (این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانیکه نصیحت
ناصح را نشنوند و به پشیمانی مبتلا گردند ، و قصه آن اینست که جَذِيمَة أَبْرَش پادشاه حیره با عمرو ابن
ظَرِب پادشاه جزیره جنگ کرد و او را بقتل رسانید ، پس از عمرو دخترش زَبَّاء جانشین پدر شد و در
صدد خونخواهی پدر برآمده خواست با جذیمه کارزار نماید خواهرش زَبِيبَه او را منع کرد ، پس زبّاء
بفکر افتاد که با مکر و حیله انتقام پدر را بگیرد ، نامه‌ای بجذیمه نوشت که من زنم و زنان را پادشاهی نشاید
و از شوهر ناگزیر اند ومن غیر از تو کسی را برای همسری نمی پسندم واگر بیم سرزنش مردم نبود خودم بسوی
تو میآمدم ، پس اگر قدم رنجه فرمائی مملکت مرا از آن خود خواهی یافت ، چون نامه بجذیمه رسید با بزرگان
اصحابش مشورت کرد همه او را باین سفر تشویق نمودند مگر قصیر ابن سعید که فرزند کنیز او و مردی بسیار باهوش
و تدبیر بود که هیچگاه جانب احتیاط را فرو نمیگذاشت ، از روی فراست حدس زد که باید حیله‌ای در این
دعوت باشد ، لذا بازای اصحاب جذیمه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود ، لیکن جذیمه بگفتار او
اعتنائی نکرده با هزار سوار حرکت کرد ، چون نزدیک جزیره رسید لشکر زبّاء او را استقبال نمودند ولی
احترام زیادی ندید ، قصیر اشاره کرد که برگرد و بنزد زبّاء نرو که من در این کار مکر و حیله می بینم ، جذیمه با
اعتنائی بگفته او نکرده چون وارد جزیره گشت ، او را کشتند ، آنگاه قصیر گفت : لَوْ كَانَ يُطَاعُ
لِقَصِيرٍ أَمْرٌ و این سخن در میان عرب ضرب المثل شد ، خلاصه مقصود حضرت آنستکه ای کاش رأی و اندیشه

مرا در قبول نکردن حکمیت عمرو ابن عاص و ابو موسی پیروی میکردید تا اکنون پشیمان نمیشدید ، و من آنچه را که بشما باید بگویم گفتم) پس مرا پیروی نکرده امتناع نمودید ، مانند مخالفین جفاکار و پیمان شکن نافرمان تا اینکه (بر اثر اصرار شما بر مخالفت و نافرمانی) نصیحت کننده در پند دادن مردد گشت ، و آتش زنه از آتش دادن بخل ورزیده (با اینکه نصیحت کننده با تجربه هرگز مردد نمیشود و از پند دادن خودداری نمیکند ، اتفاق رأی و اجتماع شما بر مخالفت و نافرمانی او را مانند کسی نموده که در گفتارش مردد باشد و از پند دادن خودداری نماید ، و این جمله وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ مثلی است که گفته میشود برای کسیکه چون مردم نصایح سودمند او را قبول نکنند از پند دادن مضایقه میکند ، و صلاح و فساد کار ایشان را نمیگوید) پس حکایت من و شما مانند آنستکه برادر هوازن (دُرَيْدُ ابْنُ الصِّمَّةِ) گفته (و سبب اینکه حضرت دُرید را برادر هوازن فرموده آنست که در نسب بقبیلهٔ هوازن میرسد ، زیرا او از بنی خشم ابن معاویه ابن بکر ابن هوازن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س (۴۶) ی (۲۱) میفرماید : وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ یعنی یاد کن برادر عاد را که مراد حضرت هود پیغمبر است که از قبیلهٔ عاد بوده ، و حکایت دُرید آنستکه چون با برادرش عبدالله بجنگ بنی بکر ابن هوازن رفت و غنیمت بسیاری آورد ، در مراجعت عبدالله خواست در مُنْعَرَجِ اللِّوَى که اسم موضعی است یکشب توقف کند ، دُرید از باب نصیحت او را گفت : ماندن در اینجا دور از احتیاط است ، مبادا بنی هوازن را جمعیت و کمکی فراهم آمده ناگاه بر سر ما تازند ، عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل توقف نمود ، فردا چاشتگاه طایفهٔ بنی هوازن با جمعیت زیادی بر سر ایشان تاخته عبدالله را بقتل رسانیدند و دُرید با زخم بسیار از دست آنان نجات یافت ، پس از آن قصیده‌ای گفت که یکی از اشعار آن این شعر است که حضرت بر سبیل مثال فرموده) : أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى + فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ یعنی در مُنعرج اللوی امر و رأی خود را بشما بیان کردم ، پس فایدهٔ پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا (نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانهٔ من بود بشما که گفتم کار جنگ بر معاویه و اصحابش سخت شده لذا در صدد حیله و تزویر برآمده قرآنها بر سر نیزه‌ها کرده اند و تشکیل مجلس محاکمه میخواهند ، شما از گفتار من پیروی ننموده فریب گفتار و کردار ایشان را خورده بحکومت حکمین راضی شدید و اصرار نمودید و من تن برضا دادم ، اکنون زیان مخالفت با من بر شما هویدا گردید) .

(ع ٣٦) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ :)

فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بِأَثْنَاءِ هٰذَا النَّهْرِ ، وَبِأَهْضَامِ هٰذَا الْغَائِطِ ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ : قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمُ الدَّارُ ، وَاحْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هٰذِهِ الْحُكُومَةِ ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ الْهَامِ ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ ، وَلَمْ آتِ « لَا أَبَا لَكُمْ » بُجْراً ، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ ضُرّاً .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در ترسانیدن اهل نهروان فرموده .

(نَهْرَوان اسم موضعی است درکنار نهری در راهی که بکوفه نزدیک است سمت صحرای حَرُورا ، و حَرُورا ، نام قریه ایست نزدیک کوفه ، و اینکه خوارج نهروان را حَرُوریّه مینامند از جهت این است که اجتماع ایشان برای مخالفت با امیرالمؤمنین در آن صحرا بوده است ، و سبب جنگ حضرت با خوارج نَهْرَوان آنستکه چون در جنگ صِفّین کارزار بر معاویه و اصحابش سخت شد مخصوصاً در لَيْلَةُ الْهَرِير که سی و شش هزار نفر از هر دو لشکر کشته شد ، و هَرِيرُ الْكَلْب در لغت زوزه کشیدن سگ را گویند ، و روبرو شدن دلیران را در کارزار بآن تشبیه مینمایند ، خلاصه بامداد آنشب معاویه بدستور عمرو بن عاص حیله بکار برده فرمان داد تا لشکریان پانصد قرآن بر سر نیزه ها کرده جلو لشکر حضرت آورده فریاد کردند : ای مسلمانان کارزار دمار از روزگار عرب برآورد و این همه مخالفت بنیاد قبائل ما و شما را برانداخت ، بیائید تا بکتاب خدا بازگشته بآنچه میان ما حکم کند رضا داده دست از مخالفت برداریم ، این حیله ایشان مؤثر شد و لشکر عراق از آن سخنان متردد گشته در جنگ سستی

نمودند و دوازده هزار کس رو گردانند و بحضرت گفتند : مالک اشتر را از جنگ بازگردان وگرنه با تو میجنگیم ، آنجناب ناچار مالک را بازگردانید و قضیهٔ تحکیم رو داد ، و حضرت از زیادی اصرار ایشان بحکمیت آنان تن داد ، و آنها بعد از دانستن رأی حکمین و حیلهٔ عمرو ابن عاص بیش از پیش با حضرت مخالفت نموده گفتند : چون خلق را در کار خالق و امر خلافت حَکَم ساختی اکنون بکفر و خطای خویش اقرار و پس از آن توبه کن تا از تو اطاعت و پیروی نمائیم ، حضرت ابتدا عبدالله ابن عباس را فرستاد تا ایشانرا نصیحت نمود و پس از آن خود شخصاً با آنان سخن گفته شبهاتشانرا رفع فرمود تا اینکه هشت هزار تن از گفتار و تصمیم خود بازگشتند و چهار هزار در صدد جنگ با آنجناب برآمده متوجه نهروان شدند ، و همه آنها در حوالی آن نهر کشته گردیدند مگر نه نفر که باطراف گریختند ، و اکثر نواصب و خوارج از نسل ایشانند ، و سبب اینکه ایشانرا خوارج میگویند آنستکه بر آنحضرت خروج کردند ، و سبب نامیدن نواصب آنستکه بعداوت و دشمنی اهل بیت « عَلَيْهِمُ السَّلَامُ » و شیعیان ایشان متظاهرند ، خلاصه حضرت پیش از جنگ برای اتمام حجت آنها را ترسانیده فرمود) :

من شما را میترسانم از اینکه صبح کنید در حالتی که در میان این نهر و در بین این زمینهای پست و بلند کشته افتاده باشید بدون آنکه نزد پروردگار خود (بر مخالفت و یاغی شدن با من) حجت و دلیلی داشته و نه (در این کار) برهان واضحی با شما است ، دنیا شما را هلاک میکند و قضا و قدر الهی شما را در دام میاندازد (با مخالفت با امام خود راهی جز کشته شدن برای شما نیست) من شما را از حکومت حکمین (که اکنون پشیمان شده اید) نهی کردم ، پس شما امتناع کرده مخالفت نمودید مانند مخالفین پیمان شکن (هنگامیکه لشکر معاویه در جنگ صفین قرآنها را بر سر نیزه ها کردند گفتید : ایشان ما را بسوی کتاب خدا دعوت مینمایند و ما را لازم است دعوت آنها را اجابت کنیم ، و من میدانستم آنان چون شکست خورده این حیله را بکار برده اند ، گفتارشان را باور نکردم ، شما با من مخالفت نموده گفتید : اگر دعوت ایشانرا اجابت نکنی ترا بآنها تسلیم مینمائیم ، پس من بدون رضایت چاره ندیدم) تا اینکه بمیل و خواهش شما رفتار کردم (از جنگ دست کشیده مالک اشتر را هم از کارزار بازگردانیدم و شما (دیروز که حکومت حکمین را واجب دانسته امروز آنرا کفر می پندارید ، پس) گروهی سبک سر و سفیه و بی بردباری هستید (زیرا در گفتار و کردار ثابت قدم نبوده از روی خردمندی

سخن نگفته کاری نیکنید) من شرّی برای شما نیاوردم ، ای بی پدرها (جمله لَا أَبَا لَكُمْ را عرب در موقع مذمت و نفرین گوید ، زیرا پدر نداشتن نزد شان سبب ذلت و خواری است) و نخواستم بشما زیانی وارد شود .

(۳۷) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ :)

فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا ، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا ، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا ، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللهِ حِينَ وَقَفُوا ، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً ، وَأَعْلاهُمْ فَوْتاً ، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا ، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا ، كَالْجَبَلِ لاَ تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ ، وَلاَ تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ ، وَلاَ لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ ، أَلذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ ، وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ ، رَضِينَا عَنِ اللهِ قَضَاءَهُ ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ . أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ؟ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ » وَاللهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلاَ أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ ، فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي ، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که قائم مقام خطبه میباشد (و کلمات این فصل خلاصه و گزیده از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعه نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

زمان وفات حضرت رسول تا آن زمان بیان فرموده است) :

برای یاری دین اسلام قیام کردم هنگامیکه مسلمین ضعیف و ناتوان بودند ، وخود را آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از عجز و ناتوانی) سر در گریبان بودند و (در مسائل دین) گویا شدم وقتی که آنان وا ماندند ، و بنور خدا (از ظلمات جهل) گذشتم (هر مجهولی نزد من معلوم بود) زمانیکه آنها حیران و سرگردان بودند ، و (با این وصف در خودنمائی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتن (بمراتب کمال) از آنها برتر بودم ، پس زمام فضائلرا گرفته پرواز نمودم (برای گشایش مشکلات بجایگی حاضر میشدم) و گرو آن فضائل را بردم (بمرتبه هیچکس در فضل و کمال بمن نرسید ، و در همه امور ثبات قدم داشتم) مانند کوه که بادهای شکننده و تند آنرا نمیجنباند و از جا نمیکند ، هیچکس نتوانسته از من عیب و نقصی بگیرد در حضور یا در غیاب ، ذلیل و ستمکشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه که حق او را (از ظالم) بستانم ، و قوی و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم ، با از قضا و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم آیا می بینی مرا که بر رسولخدا دروغ بگویم ؟ ! (با اینکه من بوحی خداوند و بنص آنحضرت خلیفه و جانشین او هستم) سوگند بخدا من اول کسی هستم که او را تصدیق کرد ، پس اول کسیکه (بعد از وفات) او را تکذیب نماید نمیباشم (زیرا در پنهان و آشکار براستی و درستی و پاکی مرا ستوده و برادر خویش خوانده ، پس اگر دروغ بگویم او را تکذیب کرده ام) پس (سبب اینکه با خلفا مدارا نمودم آنستکه) در امر خلافت خود اندیشه کرده دیدم اطاعت و پیروی از فرمان حضرت رسول (فرموده بود اگر کار بجدال بکشد سر فرود آرم) بر من واجب است ، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم .

(۳۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ ، وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَىٰ ، وَأَمَّا

أَعْدَاءُ اللهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلاَلُ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى، فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ، وَلاَ يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در بیان وجه تسمیه شبهه و اینکه کسی را از مرگ رهائی نیست):

شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که شبیه مانند حق است (هر کس نمیتواند میان حق و باطل تمیز دهد) پس روشنی دوستان خدا در شبهه ایمان و اعتقاد ایشان است (بخدا و رسول) و راهنما ایشان راه هدایت و رستگاری است (که از آن راه پیروان خود را از تاریکیهای شبهه ها نجات داده و حق را بآنان آشکار مینمایند) و اما دشمنان خدا دعوت کننده شان در آن شبهه ضلالت و گمراهی است و رهنمای شان کوری و سرگردانی (که بسبب آن پیروان خود را در دنیا بدبخت و در آخرت بعذاب الهی گرفتار میسازند) پس (پیروان دوستان خدا نباید از مرگ و کشته شدن بیم داشته باشند، زیرا) کسیرا هم که از مرگ بیم داشته باشد بالاخره نجات و رهائی از آن نیست و کسیکه دوستدار زنده بودن باشد همیشه باقی و زنده نخواهد ماند (بنابراین شایسته آنست که شخص بزندگی موقتی دنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار در راه خدا برای نصرت دین رو نگرداند).

(۳۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ:

مُنِيتُ بِمَنْ لاَ يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلاَ يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ، لاَ أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلاَ حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ؟ أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخاً، وَأُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثاً، فَلاَ تَسْمَعُونَ لِي قَوْلاً، وَلاَ تُطِيعُونَ لِي أَمْراً، حَتَّى تَكَشَّفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ،

فَما يُدرَكُ بِكُمْ ثارٌ ، وَلا يُبلَغُ بِكُمْ مَرامٌ ، دَعَوتُكُمْ إلى نَصرِ إخوانِكُمْ فَجَرجَرتُمْ جَرجَرَةَ الجَمَلِ الأسَرِّ ، وَتَثاقَلتُمْ تَثاقُلَ النِّضوِ الأدبَرِ ، ثُمَّ خَرَجَ إلَيَّ مِنكُمْ جُنَيدٌ مُتَذائِبٌ ضَعِيفٌ « كَأنَّما يُساقُونَ إلى المَوتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ » . ※

أَقولُ : قَولُهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) مُتَذائِبٌ أي مُضطَرِبٌ مِن قَولِهِم تَذاءَبَتِ الرِّيحُ أي اضطَرَبَ هُبُوبُها ، وَمِنهُ يُسَمَّى الذِّئبُ ذِئباً لاِضطِرابِ مِشيَتِهِ . ※

از خطبه های آنحضرت عَلَيهِ السَّلام است

(هنگامیکه نعمان ابن بشیر با مر معاویه با دو هزار نفر برای ترساندن مردم عراق از شام حرکت کرد ، چون به عَينُ التَّمر نزدیک کوفه رسید مالک ابن کعب أرحبی که از جانب حضرت حکومت آنجا را داشت و بیش از صد نفر با او نبود آنجناب را از این واقعه خبر داد ، حضرت بر منبر تشریف برده پس از ادای حمد و ثنای الهی فرمود : خدا شما را هدایت کند ، نعمان ابن بشیر با گروهی از مردم شام که بسیار نیستند نزدیک مالک ابن کعب که برادر شما است فرود آمده اند ، مهیّا شوید بروید و برادر خود را کمک دهید ، شاید بسبب شما خداوند جمعی از کفّار را نابود نماید ، چون مردم در رفتن بکمک مالک ابن کعب اهمال نمودند حضرت رؤسای ایشان را دعوت کرده امر برفتن نمود قریب سیصد نفر گرد آمده بقیّه خودداری کردند ، پس آن بزرگوار غمگین برخاسته فرمود) :

بکسانی گرفتار شده ام که چون ایشان را امر مینمایم پیروی نمیکنند و آنها را میخوانم جواب نمیدهند ، ای بی پدرها برای نصرت و یاری پروردگار خود منتظر چه هستید (سبب سستی در کار و نرفتن بسوی جهاد در راه خدا چیست ؟) آیا نیست دینی که شما را گرد آورد (تا برای بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت یکدیگر را کمک نمائید) و آیا نیست حمیت و غیرتی که شما را (برای دفع دشمن) برانگیخته بدهد (برای حمایت از دین و اهل آن) در میان شما ایستاده فریاد کنان یاری و همراهی میطلبم ،

سخنم را گوش نمیدهید و فرمانم را پیروی نمیکنید تا اینکه (براثر نافرمانی و مخالفت با من) پیش آمدهای بد هویدا گردد (دشمن بر جان و مال و ایمان شما تسلط پیدا نماید) بتوسط شما خونخواهی نمیتوان نمود (با شما مقاومت با دشمن ممکن نیست) و بهمراهی شما مقصودی (در امر دین و دنیا) حاصل نمیشود، شما را برای یاری برادرانتان دعوت کردم، ناله کردید (آخ و وای گفتید) مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد میکند، و (در رفتن بکارزار و یاری برادرانتان) مانند (راه رفتن) شتر بیماری که پشتش زخم است سستی کردید، و سپاه کمی از شما هم که بسوی من آمد نگران و ناتوانند مانند اینکه ایشان بسوی مرگ فرستاده میشوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند. (سید رضی فرماید:)

میگویم: مُتَذَائِب در سخن آنحضرت بمعنی مضطرب و نگران است و این مأخوذ از گفتار عرب است که گفته اند تَذَاءَبَتِ الرِّيحُ یعنی بادهای مضطرب و درهم وزید، و از این جهت گرگ ذئب نامیده شده که در رفتارش نگران است. *

---

(٤٠) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي الْخَوَارِجِ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ، وَلٰكِنْ هٰؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلّٰهِ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللّٰهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ. *

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ:

حُكْمَ ٱللّٰهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ . وَقَالَ : *

أَمَّا ٱلْإِمْرَةُ ٱلْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا ٱلتَّقِيُّ ، وَأَمَّا ٱلْإِمْرَةُ ٱلْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا ٱلشَّقِيُّ ، إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ . *

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است هنگامیکه شنید سخن خوارج نهروان را :

« نیست حکمی مگر از جانب خدا » *

سخن حقی است که از آن اراده باطل میشود ، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا (خداوند متعال حاکم بجمیع امور و واجب الاطاعه است و از مقتضیات احکام الهی آنست که باید در میان خلق امیر و رئیسی باشد تا امر معاش و معاد شانرا منظم نماید) ولیکن خوارج میگویند : امارت و ریاست (در بین خلق) مخصوص خداوند است ، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد ، مؤمن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهره خود را مییابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر کس را باجل مقدر میرساند (با نبودن امیر مردم بجان هم میافتند) و بتوسط او مالیات جمع میگردد (تا در وقت حاجت بکار بندد) و با دشمن جنگ میشود ، و راهها (از دزدها و یاغیها) ایمن میگردد ، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته میشود تا نیکوکار در رفاه و از (شر) بدکار آسوده ماند . *

* (سید رضی فرماید :) در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خوارج را شنید (که میگفتند : نیست حکمی مگر از جانب خدا) فرمود : منتظر حکم خدا درباره (کشتن) شما هستم ، و فرمود : پرهیزکار در زمان امیر عادل بطاعت خدا مشغول است و زیانکار در زمان امیر فاجر بهره خود را مییابد تا اینکه عمر هر یک بسر آمده مرگ او را دریابد (آنگاه دیگری پاداش و این کیفر کردار خود خواهد رسید) . *

---

(۴۱) ـ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

إِنَّ ٱلْوَفَاءَ تَوْأَمُ ٱلصِّدْقِ ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ ، وَلَا يَغْدِرُ

مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعُ . وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْساً ، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ ، مَا لَهُمْ ؟ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ! قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ ، فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا ، وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن وفا را ستوده حیله را مذمت فرموده) :

وفا قرین راستی است، و من سپری نگاهدارنده تر از وفای بعهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم، و کسیکه بداند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و بچه نحوی از او حساب میکشند، هرگز) مکر نمیکند، ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن، مکر را زیرکی پندارند، و نادانان ایشانرا زیرک خوانند، چه سودی میبرند این مکر کنندگان؟ خدا ایشان را بکشد (تا مردم از شرشان آسوده گردند، و یا اینکه خدا آنانرا از رحمت خود دور فرماید) شخص زیرک کاردان راه حیله و چاره هر کار را میداند و سبب اینکه حیله بکار نمیبرد آنست که امر و نهی خدا او را مانع میشود، و با اینکه حیله را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آنرا دارد ترک میکند، و کسیکه در دین از هیچ گناهی باک ندارد (مانند معاویه و عمرو ابن عاص) فرصت را از دست نداده در هر کاری بمکر و حیله دست اندازد (مقصود حضرت آنستکه اگر ترس از خدا نبود برای بکار بردن حیله و مکر، من از همه زبر دست تر بودم).

---

(۴۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ : اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ

فَيُنْسِي الْآخِرَةَ . أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا ، أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ ، وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا ، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَداً حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ . ✻

أَقُولُ : اَلْحَذَّاءُ : اَلسَّرِيعَةُ ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِيهِ جَذَّاءَ بِالْجِيمِ وَالذَّالِ أَيِ انْقَطَعَ دَرُّهَا وَخَيْرُهَا . ✻

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در مذمت از متابعت هوای نفس و آرزوی بیجا) : ✻

ای مردم ترسناکترین چیزیکه از ابتلای شما بآن میترسم دو چیز است : اوّل پیروی از هوای نفس و دوّم آرزوی بسیار ، امّا پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز میدارد و آرزوی بیجا آخرت را از یاد میبرد ، آگاه باشید دنیا بسرعت و تندی (از اهلش) رو میگرداند (اهل آنرا بزودی فانی میگرداند ، یا اینکه خوشگذرانی در آن و دل بستن بآن بی نتیجه میگردد) پس باقی نمانده از آن مگر ته مانده ای مانند باقیمانده آب ظرفی که کسی آنرا (سر اشیب گرفته) ریخته باشد (در آن ظرف آبی باقی نمانده باشد مگر اندکی) و آگاه باشید که آخرت نزدیک است ، و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی است ، پس شما از فرزندان آخرت باشید (بدستور خدا و رسول رفتار نموده باین زندگی موقتی دل نبندید) و از فرزندان دنیا نباشید ، زیرا بزودی در قیامت هر فرزندی بمادرش ملحق خواهد شد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) و بدانید امروز (ایام عمر فانی) روز عمل و کار است ، و حسابی بازخواستی ندارد ، و فردا (قیامت) روز حساب

و بازخواست است و موقع عمل و کار نیست (پس امروز را غنیمت شمرده در کاری که رضای خدا در آنست بکوشید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشید. سید رضی فرماید:)

میگویم: حَذّاء بمعنی سرعت و شتابست و بعضی جَذّاء بجیم و ذال نقل میکنند، یعنی دردل بستن بدنیا خیر و سودی نمیباشد.

(۴۳) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِالاسْتِعْدَادِ لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ بَعْدَ إِرْسَالِهِ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الْبَجَلِيِّ إِلَى مُعَاوِيَةَ:

إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلاقٌ لِلشَّامِ وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ، وَلٰكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً، وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمُ الْإِعْدَادَ، وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَ لِي إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً، وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالاً، فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که پس از آنکه جریر ابن عبدالله بجلی را (برای گرفتن بیعت) نزد معاویه بشام فرستاده، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه امر آنحضرت را اطاعت نخواهد نمود، پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن) گفتند مصلحت در آنست

که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود) :

آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد ایشان است (و هنوز جواب ما را نیاورده) بستن در است بروی آنان ، و باعث رو گردانیدن آنها است از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو بجنگ ، ما را وادار نمود که فرمانترا قبول نکنیم ما را بر نافرمانی آنها ایرادی نیست ، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع بجنگ سبب انصراف آنان میشود) اما من برای جریر مدتی را معلوم کرده ام که بیش از آن توقف نماید مگر (از معاویه) فریب خورده باشد (و او را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده) و رأی من مدارا نمودن (با ایشان) است ، پس شما هم مدارا کنید و (اگرچه) بدم نمیآید که شما آماده برای جنگ باشید «وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» یعنی من بینی و چشم این کار را زده ام (این ضرب المثل عربی است که بجای ضرب المثل فارسی : من همه طرف این کار را پائیده ام ، بکار میرود) و نهان و آشکار آنرا زیر و رو کرده ام ، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با معاویه و یارانش) یا کفر و انکار آنچه را که حضرت رسول صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورده (زیرا جلوگیری نکردن از اضلال و گمراهی کفار و منافقین بی اعتنائی بامر خدا و رسول میباشد و آن برای علی کفر است ، و برای اطاعت امر خدا و رسول البته با آنان جنگ کرده شرشان را دفع مینمایم ، پس در موضوع سبب قتل عثمان که معاویه بآنحضرت نسبت میداد میفرماید :) عثمان بر امت حکومت میکرد و بدعتهای چندی (کارهای ناشایسته و مخالف ایمان) پدید آورد ، و (آن کارهای زشت) سبب گفتگوی مردم (مذمت و اعتراض) گردید و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و باو بیمیل شدند ، و تغییرش دادند (او را کشتند ، پس نسبت قتل او بمن از طرف معاویه برخلاف واقع است) .

(۴۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدِ ابْتَاعَ سَبْيَ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» وَأَعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى الشَّامِ

قَبَّحَ اللّٰهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ ، فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتّٰى أَسْكَتَهُ ، وَلَاصَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتّٰى بَكَّتَهُ ، وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ ، وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ . ✻

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه مَصْقَلَة ابن هُبَیْرَه شیبانی گریخته نزد معاویه رفت ، و او اسیران بنی ناجیه را از عامل امیرالمؤمنین خریده آزاد کرد ، چون حضرت بهای آنرا مطالبه نمود خیانت کرده بشام گریخت (گروهی از بنی ناجیه بعد از جنگ صِفّین با خوارج نهروان متفق و با آنحضرت یاغی گشته رو بمدائن آوردند ، حضرت مَعْقَل ابن قیس را با دو هزار سوار بجنگ آنها فرستاد ، چون مَعْقَل در کنار دریای فارس بایشان رسید جنگید و رئیس بنی ناجیه خِرّیت ابن راشد را با اصحابش بقتل رسانید ، و پانصد تن زن و مرد و بچه را که در اوّل نصرانی و بعد مسلمان آنگاه مرتدّ شده و بخرّیت ملحق گشته بودند اسیر کرد ، و در برگشتن رسید به اَرْدَشیر خُرّه که اسم شهری است در خوزستان و در آنجا مَصْقَله از جانب امیرالمؤمنین حاکم بود اسیران باو پناه برده آزادی خود شانرا درخواست نمودند مَصْقَله آنانرا از مَعْقَل بپانصد هزار درهم خریده آزاد کرد و وعده داد که در وقت معیّنی آنمبلغ را برای حضرت بفرستد ، پس مَعْقَل بکوفه رفته واقعه را خدمت حضرت عرض کرد ، آن بزرگوار منتظر بود که مَصْقَله پانصد هزار درهم بفرستد ، چون دیر کرد نامه‌ای باو نوشت که یا مالرا بفرست یا حاضر شو تا بکار تو رسیدگی شود ، مصقله بخدمت حضرت رسید و دویست هزار درهم ادا نمود ، و نتوانست باقی را پرداخت نماید ، چند روزی مهلت خواست و شبانه نزد معاویه بشام گریخت ، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود) : ✻

خدا مَصْقَله را زشت سازد رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان (اسیرانی خریده آزاد نمود) و گریخت مانند گریختن بندگان ، پس هنوز مدح کننده را گویا نکرده خاموشش گردانید ، و توصیف کننده تصدیق کار او را نموده مجبور بتوبیخ و سرزنشش گردید (آزاد کردن اسیران سبب مدح و ثنای او شد ، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مدح خود را بذمّ تبدیل نمود و سبب ملامت خلق گردید) و اگر میماند و نمیرفت آنچه را که مقدور او بود میگرفتیم ، و (برای دریافت باقی) منتظر زیاد شدن مال او میگردیدیم . ✻

(۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوٍّ مِنْ نِعْمَتِهِ ، وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ ، وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ، اَلَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ ، وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ . وَالدُّنْيَا دَارٌ مُنِيَ لَهَا الْفَنَاءُ ، وَلِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ ، وَهِيَ حُلْوَةٌ خَضْرَاءُ ، وَقَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ ، وَالْتَبَسَتْ بِقَلْبِ النَّاظِرِ ، فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ ، وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در مذمت دنیا و مفاسد آن) :

سپاس خداوندی راست که هیچکس نا امید از رحمت او نیست ، و نعمت او همگان را شامل است ، و از آمرزش او احدی نومید نبوده ، و پرستش او برای کسی سبب سرشکستگی نمیباشد (زیرا تنها او سزاوار پرستش است و بسبب عبادت و پرستش تکبر نکند تا بنده سرشکسته شود) خدائیکه از رحمت دریغ نمیکند ، و نعمت او زوال نمیپذیرد . دنیا سرائی است فنا و نیستی برای آن و برای اهلش رخت بربستن مقدر گردیده است ، و آن (در نظر اهلش) خوشگوار و سبز و خرم است ، و (بسبب گول زدن و غافل نمودن آن اینستکه) شتابان بسراغ خواهان و طالبش میآید ، و علاقه و محبت خود را بدل نظر کننده وارد میکند ، پس کوچ کنید از آن (دلبند آن نگشته مهیای سفر آخرت شده و آسایش در آنجا را بخواهید) و از بهترین متاع خود (پرستش خالق و خدمت بخلق) توشه بردارید ، و در آن بیش از حاجت نطلبید ، و از آن زیادتر از آنچه بشما رسیده نخواهید (برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید ، زیرا در حلال آن حساب بازپرسی است ، و در حرام آن عقاب و کیفر) .

(۴۶) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ :)

اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ ، وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ . اَللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ ، وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ : لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً ، وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً .

وَابْتِدَاءُ هَذَا الْكَلَامِ مَرْوِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَقَدْ قَفَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِأَبْلَغِ كَلَامٍ ، وَتَمَّمَهُ بِأَحْسَنِ تَمَامٍ ، مِنْ قَوْلِهِ : وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است هنگامیکه تصمیم حرکت بشام گرفته

(چون در نخیله که اسم موضعی است در بیرون کوفه برای جنگ با معاویه ، پای مبارک در رکاب نهاد ، این دعا را که برای مسافرت و سپردن خواسته و خانواده به پناه خدا بهترین دعا است خواند) :

بار خدایا از مشقت سفر و اندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کسان یا تلف شدن مال پیش آید) و بدی نگاه کردن (مردم) در اهل و مال و فرزند بتو پناه میبرم ، بار خدایا تو در سفر همراه و در خانواده جانشین منی ، و غیر از تو کسی نیست که بتواند در سفر همراه و در وطن جانشین باشد ، زیرا هر که (در وطن) جانشین باشد (در سفر) همراه نیست ، و هر که همراه باشد جانشین نیست (سید رضی فرماید :)

ابتدای این کلام از رسولخدا صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِه روایت شده ، و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلام در پی آن از وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ بلیغترین سخن را فرموده آنرا بهترین وجهی تمام کرده است .

(۴۷) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي ذِكْرِ الْكُوفَةِ :)

كَأَنِّي بِكِ يَا كُوفَةُ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِيِّ ، تُعْرَكِينَ بِالنَّوَازِلِ ، وَتُرْكَبِينَ بِالزَّلَازِلِ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكِ جَبَّارٌ سُوءاً إِلَّا ابْتَلَاهُ اللّٰهُ بِشَاغِلٍ أَوْ رَمَاهُ بِقَاتِلٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کوفه (واز ویران شدن آن و ظلم و جور ستمکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر میدهد) :

ای کوفه گویا ترا می بینم که (بر اثر آمد و رفت لشکرهای گوناگون و پیش آمد هرج و مرج) کشیده میشوی مانند چرم عکاظی (که در وقت دباغی کشش و اکش و مالش آن بسیار است ، و عکاظ اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف ، و عرب پیش از اسلام هر سال یکماه در آنجا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بر یکدیگر فخر و مباهات مینمودند ، و بیشتر متاعی که در آنجا خرید و فروش میشده چرم بوده ، لذا میفرماید :) و از پیش آمدهای شما (ظلم و جور ستمکاران مانند چرم در وقت دباغی) پایمال میشوی ، و جنبشها (انواع مصیبت و بلاء) بر تو وارد میشود ، و من میدانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را به بلائی مبتلا یا کشنده ای را بر او مسلط گرداند (این خبر از جمله اخبار بغیب آنحضرتست ، چنانکه در تواریخ وقایع کوفه و پیش آمدها بر ستمکاران آن شرح داده شده است) .

(۴۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(عِنْدَ الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ :)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَغَسَقَ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَخَفَقَ ،

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ ، وَلَا مُكَافَأِ الْإِفْضَالِ . أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ مُقَدِّمَتِي ، وَأَمَرْتُهُمْ بِلُزُومِ هٰذَا الْمِلْطَاطِ حَتّٰى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي ، وَقَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ إِلٰى شِرْذِمَةٍ مِّنْكُمْ مُّوطِنِينَ أَكْنَافَ دِجْلَةَ ، فَأُنْهِضَهُمْ مَعَكُمْ إِلٰى عَدُوِّكُمْ ، وَأَجْعَلَهُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ .

أَقُولُ : يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هٰهُنَا السَّمْتَ الَّذِي أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفُرَاتِ ، وَيُقَالُ ذٰلِكَ أَيْضًا لِشَاطِئِ الْبَحْرِ ، وَأَصْلُهُ مَا اسْتَوٰى مِنَ الْأَرْضِ ، وَيَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ الْفُرَاتِ ، وَهُوَ مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَعَجِيبِهَا . ☼

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در نخیله) هنگام رفتن بشام (جنگ صفین در بیست و پنجم ماه شوال سال سی و هفت هجری فرموده) : ☼

سپاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان رو بظلمت و تاریکی نهد ، و ستایش حقتعالی را روا است هر وقت که ستاره هویدا و پنهان شود (همیشه در هر وقتی از اوقات حمد و شکر خدای متعال بر هر کس واجب و لازم است) و حمد بیشمار معبودی را است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است . و نعمت و بخشش او تمامی ندارد (همگان را شامل است) و فضل و کرمش را (هیچ چیز) برابری نمیکند . و بعد جلوداران لشکر خود (زیاد ابن نصر و شریح ابن هانی) را (با دوازده هزار سوار) فرستادم ، و بایشان دستور دادم که در کنار فرات درنگ نمایند تا فرمان من (در خصوص حرکت) بآنها برسد ، و مصلحت در این دیدم که از این آب (فرات) عبور کرده نزد تعدادی از شما (مسلمانان) روم که در اطراف دجله ساکن (اهل مدائن) هستند و ایشان را تجهیز کرده بجنگ با دشمنان بیاورم ، و آنها را برای شما کمک قرار دهم . (سید رضی فرماید :)

میگویم : منظور حضرت از لفظ مِلْطاط در اینجا موضعی بوده است کنار فرات که جلودارانِ لشکر خود را بفرود آمدن در آنجا امر فرموده ، و (نیز) بساحل و کنار دریا هم مِلْطاط گفته میشود ، و این لفظ در اصل بمعنی زمین هموار است ، و مقصود حضرت از لفظ نُطْفَة (که بمعنی آب صافی است کم یا زیاد) آب فرات است ، و این تعبیر از عبارات غریبه و شگفت آور است .

(۴۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلامُ الظُّهُورِ ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ ، فَلا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ ، وَلا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلا شَیْءَ أَعْلَى مِنْهُ ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلا شَیْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلا اسْتِعْلاؤُهُ باعَدَهُ عَنْ شَیْءٍ مِنْ خَلْقِهِ ، وَلا قُرْبُهُ ساواهُمْ فِي الْمَكانِ بِهِ ، لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ ، وَلَمْ يَحْجُبْها عَنْ واجِبِ مَعْرِفَتِهِ ، فَهُوَ الَّذِی تَشْهَدُ لَهُ أَعْلامُ الْوُجُودِ ، عَلَى إِقْرارِ قَلْبِ ذِی الْجُحُودِ ، تَعالَى اللّٰهُ عَمّا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ ، وَالْجاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً كَبِيراً .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در صفات حقتعالی) :

سپاس مخصوص خداوندی است که دانای بامور پنهانی است (پنهانیها نزد او هویداست ، پس آنچه آشکار است بطریق اولی داناست) و نشانهای ظاهر و هویدا (جمیع موجودات) بر وجود و هستی او دلالت دارد (از روی علامات و آثار ظاهر و پیداست ، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است ، و نمیشود که ممکن

بخودی خود دارای وجود و هستی گردد) و دیدن او با بینائی چشم محال است (زیرا در مکانی نیست تا بچشم دیده شود) پس چشم کسیکه او را ندیده (هستی و بودنش را) انکار نمیکند (زیرا آثار هستی او را می بیند) و دل کسیکه هستی او را (از آثار و علامات) دانسته بکنه ذاتش پی نمیبرد ، در بلندی (برهمه) برتری دارد ، و هیچ چیز از او بالاتر نیست ، و در نزدیکی (بهمه) نزدیک است ، و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست ، پس (چون بهمه احاطه دارد) بلندی او او را از مخلوقاتش دور نکرده ، و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر ننموده ، عقلها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه نساخته (زیرا برای صفات که عین ذات او است حدی نیست) ولی آنها را از شناختن خویش بقدر واجب باز نداشته (زیرا عقول اگر چه بکنه ذات و صفات او پی نمیبرند ولی بقدر واجب از آثار و علامات بمعرفت و شناسائیش راه برده باو اعتراف کرده اند) پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منکر او گواهی میدهد (کسانیکه خدا را بگفتار و کردار انکار میکنند آثار و علامات موجوده گواهی میدهد که در دل باو اقرار دارند) و منزه است خداوند از گفتار آنهائیکه او را بخلق تشبیه میکنند ، و کسانیکه او را انکار مینمایند . ☼

(٥٠) ومن خطبة له عليه السلام :

إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع ، وأحكام تبتدع ، يخالف فيها كتاب الله ، ويتولى عليها رجال رجالا على غير دين الله ، فلو أن الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين ، ولو أن الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه ألسن المعاندين ، ولكن يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان ! فهنالك يستولي الشيطان على أوليائه ، وينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان آنچه سبب فتنه و فساد میشود):
نشأ فتنه و فسادها (در میان مردم) پیروی از خواهشهای نفس است، و احکامیکه برخلاف شرع صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواهشها و حکمها مخالف است، و (همچنین از اسباب فتنه و فساد آنستکه) گروهی از مردم دیگرانرا بر خواهشها و حکمهای برخلاف دین یاری و پیروی میکنند (چون حق و باطل را درهم مینمایند فتنه و فساد ظاهر میشود) پس اگر باطل با حق درهم نمیشد راه حق بر خواهان آن پوشیده نمیگردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمیبود دشمنان (هرگز) نمیتوانستند از آن بدگوئی کنند، ولیکن چون قسمتی از حق و قسمتی از باطل فراگرفته و درهم میگردد پس آنگاه شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا میکند (برای اضلال و گمراهی فرصت بدست آورده، و باطل را در نظر خواهان حق جلوه میدهد و راه بدگوئی را برای دشمنان دین باز مینماید) و کسانیکه لطف خدا شامل حالشان گردیده است (از اضلال و گمراهی شیطان) نجات مییابند (و از آمیزش حق بباطل و شبهه نمیافتند)

(۵۱) و من کلام له علیه السلام

لما غلب أصحاب معاوية أصحابه «عليه السلام» على شريعة الفرات بصفين، ومنعوهم من الماء:

قد استطعموكم القتال، فأقروا على مذلة، وتأخير محلة، أو رووا السيوف من الدماء ترووا من الماء، فالموت في حياتكم مقهورين، والحياة في موتكم قاهرين. ألا وإن معاوية قاد لمة من الغواة، وعمس عليهم الخبر حتى جعلوا نحورهم أغراض المنية.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است آنگاه که لشکر معاویه در جنگ صفین بر اصحاب آن بزرگوار پیشی جسته راه ورود بآب فرات را بتصرف در آورده آنانرا از برداشتن آب مانع گشتند:

لشکر معاویه (با تصرف شریعهٔ فرات و منع شما از برداشتن آب) کارزار با شما را طالبند، پس شما یا بر ذلّت و خواری اقرار کرده شجاعت و شرافت را از دست بدهید (اظهار عجز و ناتوانی کرده از تشنگی بیچاره شده خود را بدشمن تسلیم نمائید) یا آنکه شمشیرها تان را از خونها (ی ایشان) سیراب کنید تا از آب سیراب شوید، پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شما است اگر مغلوب بشوید، و (حقیقت) زندگانی در مرگ شما است آنگاه که (بر دشمن) غالب آئید (مرگ با عزت و شرافت بهتر است از زندگانی با ذلّت و خواری) آگاه باشید که معاویه عدّهٔ قلیلی از گمراهان و نادانان را بکارزار آورده (با اینکه لشکر معاویه زیاد بوده ایشان را بعدّهٔ قلیلی تعبیر فرموده، اشاره است باینکه بعلم جنگ آشنا نیستند) و حقیقت امر را (که جنگ برای بدست آوردن سلطنت و ریاست) از آنان پنهان نموده (و خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده) تا اینکه آنها گلوهای خود را هدف (تیرای) مرگ قرار داده اند (از روی نادانی و گمراهی برای کشته شدن آماده هستند)

---

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُهَا بِرِوَايَةٍ، وَنَذْكُرُهَا هٰهُنَا بِرِوَايَةٍ أُخْرَى لِتَغَايُرِ الرِّوَايَتَيْنِ:

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ، وَآذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ، وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا، وَأَدْبَرَتْ حَذَّاءَ، فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا، وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا، وَقَدْ أَمَرَّ مِنْهَا مَا كَانَ حُلْوًا، وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوًا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَقْلَةِ، لَوْ تَمَزَّزَهَا الصَّدْيَانُ لَمْ يَنْقَعْ، فَأَزْمِعُوا عِبَادَ اللّٰهِ الرَّحِيلَ عَنْ هٰذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ،

وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ، فَوَاللهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوُلَّهِ الْعِجَالِ، وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ، وَجَأَرْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَتِّلِ الرُّهْبَانِ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، الْتِمَاسَ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ، وَحَفِظَتْهَا رُسُلُهُ، لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ. وَتَاللهِ لَوِ انْمَاثَتْ قُلُوبُكُمُ انْمِيَاثًا، وَسَالَتْ عُيُونُكُمْ «مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ» دَمًا، ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ «وَلَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ» أَنْعُمَهُ عَلَيْكُمُ الْعِظَامَ، وَهُدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان بیوفائی دنیا و اهمیت ندادن بآن و ترغیب مردم بآخرت و بزرگ شمردن ثواب و عقاب و نعمتهای حقتعالی) این خطبه پیش از این بروایتی اختیار و نقل شده، و در اینجا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دو روایت است بیان میکنیم: آگاه باشید دنیا رو بفنا و نیستی نهاده، و بر (اثر تغییراتی که در آن مشاهده میشود) در گذشتش را اعلام کرده، و خوشی آن باقی نمانده، (مانند جوانی و تندرستی) و بتندی (از اهلش) رو برمیگرداند، و ساکنین خود را بفنا و نیستی میکشاند، و همسایگانرا بسوی مرگ میراند (تا بگورستان بسپارد) و شیرینیهای آن بتلخی مبدل شد (مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری تبدیل میگردد) و صافیهای آن تیره گردید (پس اکنون که تغییرات در آن آنی و فوری و بهره از آن موقتی است، نباید دلبسته شد) پس از این دنیا (نسبت بزندگانی هر کس زمانی) باقی نمانده مگر ته مانده ای (چند روزی) مانند ته مانده آبی در مشک کوچکی، یا باقی نمانده از آن مگر جرعه ای

(مدت کمی) مانند جرعهٔ مَقْلَة (عادت عرب براینست که چون تشنگان در بیابان اندک آبی یابند، سنگ ریزه در ظرفی ریخته آنقدر آب بر آن بریزند که آن سنگریزه‌ها را بپوشاند، پس هر یک آن مقدار آب را برای رفع تشنگی بیاشامد، و باین طریق آب اندک را میان خودشان قسمت کنند، و آن سنگریزه‌ها را مَقْلَة گویند) پس تشنه (دنیا که مدت کمی از عمرش باقی مانده) اگر بمکد آن ته مانده و یا آن جرعهٔ مقله را (بدنیا دل بسته از آخرت چشم بپوشد) تشنگی او برطرف نشود (بهره‌ای که در نظر دارد بدست نیاورد) پس ای بندگان خدا (اکنون که رفتار دنیا با شما چنین است) برای کوچ کردن از این سرا که برای اهلش زوال و نیستی مقدر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالب نشود، و مدت زندگانی در آن بنظر شما طولانی نیاید (بآرزوهای بیجا تکیه نکنید و از مرگ غافل نباشید که ناگاه شما را دریابد) پس سوگند بخدا اگر بنالید مانند نالهٔ شتران فرزند مرده، و بخوانید مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمائید مانند فریاد و زاری راهبی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرید برای درخواست تقرب از جهت بلندی مقام و منزلت نزد او، یا آمرزش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه را ثبت نموده‌اند، هر آینه کم است در مقابل ثوابی که از جانب خداوند متعال من برای شما امیدوارم، و (همچنین) کم است در برابر عذاب او که من از آن برای شما میترسم (ثواب و پاداش عبادت و پرستش خدا که من بشما امر میکنم بیشتر است از پاداش عبادتی که شما در طلب آن تضرع و زاری میکنید و با آنچه که وسیلهٔ تقرب است دست میاندازید، و عقاب و کیفر معصیتی که من شما را از آن نهی مینمایم سخت‌تر است از معصیتی که شما در آمرزش آن ناله و سوگواری مینمائید، خلاصه پاداش عبادت و بندگی خدا و کیفر معصیت و نافرمانی او که من میدانم از حیطهٔ ادراک و فهم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه که امر میکنم، و چشم بپوشید از آنچه که نهی مینمایم) و سوگند بخدا اگر برای شوق بحق تعالی یا برای ترس از او دلهای شما گداخته شود و یا از چشمهایتان خون جاری گردد و در همین حال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اعمال و منتهی درجهٔ کوشش شما برابری با نعمتهای بزرگ خداوند که بشما عطا فرموده نمینماید، و مساوی با احسانی نمودن او و شما را بسوی ایمان میگردد.

(وَمِنْهَا)

(فِي ذِكْرِ يَوْمِ النَّحْرِ وَصِفَةِ الْأُضْحِيَّةِ)

وَمِنْ تَمَامِ ٱلْأُضْحِيَةِ ٱسْتِشْرَافُ أُذُنِهَا، وَسَلَامَةُ عَيْنِهَا، فَإِذَا سَلِمَتِ ٱلْأُذُنُ وَٱلْعَيْنُ سَلِمَتِ ٱلْأُضْحِيَةُ وَتَمَّتْ، وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ ٱلْقَرْنِ تَجُرُّ رِجْلَهَا إِلَى ٱلْمَنْسَكِ. وَٱلْمَنْسَكُ هٰهُنَا ٱلْمَذْبَحُ.

وقسمتی از این خطبه در بیان عید قربان وصفت حیوان قربانی است :

از جمله شرائط حیوان قربانی آنستکه تمام گوشش باشد (بریده وشکافته نباشد) وچشمش سالم باشد، پس اگر گوش وچشمش بی عیب بود، قربانی صحیح ودرست است، واگر شاخ شکسته باشد (برای قربانی صلاحیت ندارد، مانند گوسفند پاشکسته ایست که) برای رفتن به قربانگاه می لنگد (قربانی گوسفند پاشکسته وشاخ شکسته درست نیست)، (سید رضی فرماید:) مَنسَک (اگرچه بمعنی محل عبادت وپرستش است، ولیکن) در اینجا بمعنی قربانگاه وآن موضعی است که قربانی را در آنجا سر میبرند.

(۵۳) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ)

(فِي ذِكْرِ ٱلْبَيْعَةِ :)

فَتَدَاكُّوا عَلَيَّ تَدَاكَّ ٱلْإِبِلِ ٱلْهِيمِ يَوْمَ وِرْدِهَا قَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا، وَخُلِعَتْ مَثَانِيهَا، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِيَّ، أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ. وَقَدْ قَلَّبْتُ هٰذَا ٱلْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ، حَتَّى مَنَعَنِي ٱلنَّوْمَ، فَمَا وَجَدْتُنِي يَسَعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ، أَوِ ٱلْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ ٱلْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ ٱلْعِقَابِ، وَمَوْتَاتُ ٱلدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَوْتَاتِ ٱلْآخِرَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است در بیان بیعت کردن (مردم با آن بزرگوار):
پس (از کشته شدن عثمان) مردم نزد من خود را بیکدیگر زده (برای بیعت نمودن) ازدحام نمودند
مانند ازدحام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسمانش باز شده و ساربان رهایش
نموده باشد (وبطوری بر من هجوم آوردند) که گمان کردم میخواهند مرا بقتل رسانند، یا بعضی از ایشان
قصد دارند در حضور من بعض دیگر را بکشند (پس بیعت ایشانرا قبول کردم، وچون بعد از آن دسته‌ای
مانند طلحه وزبیر نقض عهد کرده پیمان شکستند) من ظاهر و باطن این امر را زیر و رو نمودم بحدیکه (اندیشه
در این باب) مرا از خواب باز داشت، پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیدن با ایشان (که پیمان شکستند)
یا انکار آنچه که محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ آورده است (زیرا پیکار با یاغیها بر امام واجبست و در صورت قدرت
و توانائی اگر با آنان جنگ نکند ترک واجب کرده و آن برای امام مانند آن بود که احکام حضرت رسول را
انکار نموده باشد، وچون انکار احکام رسول «ص» سبب عذاب الهی است) پس علاج جنگیدن بر
من آسانتر بود از علاج عذاب الهی، و مرگهای دنیا (مشقتها و سختیها) بر من آسانتر است از مرگها (و
عذابها) ی قیامت.

(۵۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَقَدِ اسْتَبْطَأَ أَصْحَابُهُ إِذْنَهُ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ بِصِفِّينَ:)

أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكُلَّ ذٰلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللهِ مَا أُبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: شَكًّا فِي أَهْلِ الشَّامِ، فَوَاللهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي، وَتَعْشُوَ إِلَى ضَوْئِي، وَذٰلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است در صفّین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصوّر کردند در شروع بجنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی مینماید (چون در صفّین آب بتصرّف حضرت درآمد و از اهل شام ممانعت نمود چند روزی جنگ متارکه گشت، پس بعضی از لشکریان گفتند تأمّل او در فرمان بجنگ شاید برای اینست که از مرگ و کشته شدن میترسد، و برخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگیدن با مردم شام شکّ و تردید دارد، حضرت در پاسخ ایشان فرمود):

امّا سخن شما که آیا اینهمه تأمّل و درنگ من برای ترس از مرگ و کشته شدن است؟ پس سوگند بخدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا دریابد، و امّا سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن نمیدهم برای آنست که در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شکّ و تردیدی است، پس سوگند بخدا یک روز جنگ کردن را بتأخیر نینداختم مگر برای آنکه میخواهم گروهی (از ایشان) بمن ملحق گردیده هدایت شوند (از گمراهی دست کشیده براه راست قدم نهند) و به چشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند، و این تأمّل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از اینکه آن گمراهانرا بکشم و اگر چه (ایشان دست از ضلالت و گمراهی برنداشته بالاخره کشته میشوند و در قیامت) با گناهانشان (مخالفت با امام و پیروی نمودن از دشمنان آنحضرت) باز میگردند (گرفتار خواهند شد).

---

(۵۵) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً وَمُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ، وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلاَمُ مُلْقِياً جِرَانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلاَ اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ، وَايْمُ اللهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً. ※

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَم است (که در آن ثبات قدم خویش و سایر اصحاب حضرت رسول و فداکاریهاشانرا در جنگها برای یاری دین مقدس اسلام بیان فرموده، و اصحابشرا بجهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان ترغیب نموده آنانرا از سستی در این امر توبیخ و سرزنش مینماید):

ما (برای یاری دین اسلام زمانیکه) با رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خودرا (در جنگها) میکشتیم، و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبرداری پیشه میگرفتیم، و ثبات قدم مارا در راه راست میافزود، و شکیبائی ما را بر سوزش درد و سعی و کوششمان را برای جهاد با دشمن زیاد مینمود، و (در کارزارهای زمان پیغمبر روش جنگیدن ما با دشمن چنین) بود مردی از ما با یکی از دشمن بیکدیگر حمله کرده باهم درمیافتادند مانند درافتادن دو حیوان نر بجان یکدیگر میافتادند (در صدد کشتن هم بر میآمدند) تا کدام یک دیگری را از جام مرگ سیراب نماید (او را بکشد) پس گاهی ما بر دشمن ظفر مییافتیم و گاهی دشمن بر ما غالب میگشت چون خداوند راستی ما را دید (از همه چیز گذشتن در راه اسلام را نشان دادیم) دشمن ما را خوار و فیروزی را نصیب ما گردانید، تا اینکه اسلام مستقر (دامر دین منظم) گردید مانند شتریکه در موقع استراحت سینه و گردن خودرا بر زمین میافکند (از اضطراب و نگرانی از دشمن رهائی یافت) و در جاهای خود بخش شد (حقیقت آن در همه جای جهان منتشر گردید) و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در یاری اسلام) مانند رفتار شما بود (در پیکار با دشمن مانند شما سستی و سهل انگاری مینمودیم) پایه دین برقرار نمیگردید (خداشناسی پیدا نمیشد) و شاخه درخت ایمان سبز نمیگشت (قوانین اسلام منتشر نمیگردید) و سوگند بخدا از این رفتار (ناپسندیده و سستی در کارزار بعوض شیر از ناقه دنیا) خون خواهید دوشید، و در پی آن (دنبی دشمن بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت. ※

(۵۶) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لِأَصْحابِهِ:)

أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ، أَلا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرَاءَةِ مِنِّي، أَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ، وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلا تَتَبَرَّؤُوا مِنِّي، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمانِ وَالْهِجْرَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است برای اصحاب خود (اهل کوفه که با نان خبر میدهد بلیه ای را که بعد از آن بزرگوار بآن مبتلا میشوند و دستور میفرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند):

آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم بر آمده (معاویة ابن ابی سفیان) بر شما غالب میشود، میخورد آنچه بیابد و میخواهد آنچه نیابد (هرچه میخورد سیر نمیگشت تا اینکه میگفت سفره را بر چینید خسته شدم و سیر نگردیدم. گفته اند پرخوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که کس بطلب او فرستاده دید بخوردن مشغول است، بازگشت و گفت طعام میخورد، دیگر باره فرستاد باز بخوردن مشغول بود، پس آنحضرت فرمود: اَللّٰهُمَّ لا تُشْبِعْ بَطْنَهُ یعنی بار خدایا شکم او را سیر نگردان) پس (در صورت قدرت و توانائی) او را بکشید و اگر چه هرگز او را نخواهید کشت (توانائی کشتن او را ندارید) آگاه باشید بزودی امر دشمارا بناسزا گفتن و بیزاری جستن از من امر میکند، پس اگر شما را بناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید، زیرا ناسزا گفتن برای من سبب علو مقام میشود و برای شما باعث بر نجات و رهائی (از شر او) است، و اما در بیزاری جستن، پس از من بیزاری نجوئید (در باطن دوستدارم باشید) زیرا من بفطرت اسلام تولد یافته ام (هیچگاه در راه کفر و شرک قدم ننهاده از اول اسلام اختیار نموده ام نه مانند سایرین که کافر و بت پرست بوده مسلمان گردیده اند)

و در ایمان و هجرت (بیرون رفتن از وطن برای نصرت و یاری رسول خدا) سبقت و پیشی گرفتم (اول مردی که به پیغمبر ایمان آورد و برای پیشرفت دین اسلام او را یاری کردن بودم. پس بیزاری از من بیزاری از خدا است و بیزاری از خدا موجب عذاب ابدی است).

(٥٧) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(كَلَّمَ بِهِ الْخَوارِجَ:)

أَصابَكُمْ حاصِبٌ، وَلا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ، أَبَعْدَ إِيماني بِاللهِ وَجِهادي مَعَ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَشْهَدُ عَلى نَفْسي بِالْكُفْرِ؟ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدينَ! فَأُوبُوا شَرَّ مَآبٍ، وَارْجِعُوا عَلى أَثَرِ الْأَعْقابِ. أَما إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدي ذُلّاً شامِلاً، وَسَيْفاً قاطِعاً، وَأَثَرَةً يَتَّخِذُها الظّالِمُونَ فيكُمْ سُنَّةً.

قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ): وَلا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ، يُرْوى عَلى ثَلاثَةِ أَوْجُهٍ: أَحَدُها أَنْ يَكُونَ كَما ذَكَرْناهُ آبِرٌ بِالرّاءِ مِنْ قَوْلِهِمْ رَجُلٌ آبِرٌ لِلَّذي يَأْبُرُ النَّخْلَ أَيْ يُصْلِحُهُ، وَيُرْوى آثِرٌ بِالثّاءِ بِثَلاثِ نُقَطٍ يُرادُ بِهِ الَّذي يَأْثُرُ الْحَديثَ أَيْ يَرْويهِ وَيَحْكيهِ وَهُوَ أَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدي كَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) قالَ: لا بَقِيَ مِنْكُمْ مُخْبِرٌ، وَيُرْوى آبِزٌ بِالزّاي الْمُعْجَمَةِ وَهُوَ الْواثِبُ، وَالْهالِكُ أَيْضاً يُقالُ لَهُ آبِزٌ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بخوارج نهروان فرموده (چون در جنگ

صفین پس از قرارداد تحکیم و نوشتن عهدنامه، خوارج از آن بزرگوار کناره گیری نموده از هر طرف فریاد کردند:
لاحُکمَ اِلّا لِلّٰهِ یعنی نیست حکمی مگر از جانب خدا، و گفتند اَلحُکمُ لِلّٰهِ یا عَلِیُّ لالَکَ یعنی یا علی حکم و فرمان دادن مخصوص خدا است نه برای تو، و حکم خدا در باره معاویه و اصحابش آنست که بفرمان ما داخل کردند و ما خطا کردیم که به تحکیم رضاء دادیم، پس چون بخطای خود پی بردیم بخدا توبه و بازگشت نمودیم، تو نیز مانند ما از خطای خود توبه و بازگشت نما، و بعضی گفتند چون به تحکیم رضاء دادی کافر شدی اکنون بکفر خود گواهی ده پس از آن توبه کن تا ترا اطاعت کنیم، حضرت فرمود):

بادی که سنگ ریزه را بجنبش می‌آورد بر شما بوزد (عذاب الهی شما را دریابد) و باقی نماند از شما کسیکه نخل خرما را هرس کند، یا کسیکه سخن گوید، یا کسیکه برجهد (نسل شما قطع گردد) آیا بعد از ایمان آوردن من بخدا و جهاد بهمراهی رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ (در جنگها) کفر و خطاء را بر خود گواهی دهم، پس در این هنگام (با قرار بر خطای خویش) گمراه شده از راه راست قدم بیرون نهاده‌ام، پس، از بدترین راهیکه قدم در آن نهاده‌اید برگردید (از این راه باطل برگشته دیگر باره این سخنان زشت را نگوئید) و بجای پای خود بازگشت نمائید (از راهیکه رفته‌اید بجای خویش برگشته از حق پیروی کنید). آگاه باشید بزودی بعد از من بذلت و خواری بسیار برخورده بشمشیر برنده مبتلا گردید، و مال شما را ستمکاران گرفته اختصاص بخود دهند و این کار را در میان شما سنت و عادت خویش قرار دهند (از قتل و غارتی که بعد از آن بزرگوار از طرف ستمکاران مانند مهلب ابن ابی صفره و دیگران در میان آنان واقع شده خبر میدهد). (سید رضی فرماید:)

فرمایش آنحضرت: وَلاَ بَقِیَ مِنکُم آبِرٌ بر سه وجه نقل میشود: اول چنانکه بیان نمودیم آبِرٌ براء مهمله و این مأخوذ از قول عرب است که کسیکه نخل خرما را هرس میکند میگویند رَجُلٌ آبِرٌ، و (دوم) آثِرٌ بثاء سه نقطه روایت میشود که مراد از آن کسی است که حدیثی روایت میکند یا سخنی حکایت مینماید، و این قول نزد من صحیح‌ترین وجوه است (زیرا) گویا حضرت فرموده است: گوینده‌ای از شما باقی نماند، و (سوم) آبِزٌ بزاء نقطه دار روایت میشود و آن بمعنی واثب یعنی برجهنده است، و نیز آبِزٌ بمعنی هالِکٌ یعنی تباه گشته استعمال میشود.

(۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَقِيلَ لَهُ: إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانِ:

مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، وَاللهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ.

يَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ النَّهْرِ وَهِيَ أَفْصَحُ كِنَايَةٍ عَنِ الْمَاءِ وَإِنْ كَانَ كَثِيرًا جَمًّا، وَقَدْ أَشَرْنَا إِلَى ذَلِكَ فِيمَا تَقَدَّمَ عِنْدَ مُضِيِّ مَا أَشْبَهَهُ.

هنگامیکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم بجنگ با خوارج گرفت و بآنحضرت گفته شد که ایشان از پل نهروان عبور کردند، فرمود:

قتلگاه ایشان (موضع کشته شدنشان) این طرف آب (نهروان) است سوگند بخدا ده تن از آنان (از کشته شدن) نجات نمی یابد، و ده نفر هم از شما هلاک نمیگردد (چون حضرت برای جنگ با خوارج در پی ایشان میرفت، مردی از اصحابش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین خوارج از نهر عبور کردند، فرمود دیدی ایشان گذشتند؟ آنمرد گفت آری، فرمود سوگند بخدا عبور نکردند و هرگز عبور نمیکنند و محل کشته شدن آنها اینطرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزدیک نهر رسیدند، دیدند که همه خوارج غلاف شمشیرها را شکسته اسبهای خود را پی کرده آماده جنگند و فریاد میکنند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ یعنی حکمی نیست مگر از جانب خدا «این کلمه را همیشه شعار خود قرار داده غوغائی برپا مینمودند» پس حضرت فرمان جنگ داد، چون جنگ تمام شد فهمیدند که نه تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن کشته شده بودند. سید رضی فرماید:) مقصود حضرت از لفظ نُطْفَة (که بمعنی آب صافی است) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب هرچند زیاد باشد، و پیش از این باینمعنی (در پایان خطبه چهل و هشتم که راجع بجنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم.

(۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا قُتِلَ الْخَوَارِجُ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلَكَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ :) كَلَّا وَاللّٰهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ ، كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتّٰى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ .

چون خوارج نهروان کشته شدند بآنحضرت گفته شد : یا امیرالمؤمنین همه ایشان هلاک گشتند ، فرمود :

سوگند بخدا چنین نیست ، ایشان نطفه هائی هستند در پشت مردها و رحم زنها (نه تن از آنها که گریختند در شهرها متفرق شدند ، از آنان فرزندانی بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد مینمایند ، ولیکن) هر زمان از آنها شاخی (سری) پیدا گردد شکسته شود (بزودی کشته میشود) تا اینکه آخرشان دزدها و راهزنان میشوند (مانند اجدادشان ، چنانکه نقل شده چون آن نه نفر در شهرها پراکنده گشتند هرکدام مذهبی اختیار و از آن ترویج کردند و در راهها دزدی مینمودند) .

(۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي الْخَوَارِجِ :)

لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ .

يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ .

امام علیه السلام درباره خوارج فرمود :

بعد از من خوارج را نکشید ، زیرا کسیکه میخواسته حق را بدست آورد و خطا کرده (گمراه شده) مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته (سید رضی فرماید :)

منظور حضرت از جمله مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ یعنی کسیکه باطل را خواسته و آنرا

دریافته، معاویه و پیروان او هستند (حضرت از کشتن خوارج نهی فرموده برای اینکه مقصود اصلی آنها بدست آوردن حق بوده، ولیکن برای رسیدن بآن براه خطا افتاده گمراه شدند، والبته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و یارانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را باید کشت، چنانکه در سخن پنجاه و ششم فرمود: فَاقْتُلُوهُ یعنی معاویه را بکشید. و اما اینکه آنحضرت خوارج را کشت و کشتنشان را بعد از خود نهی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و فتنه و فساد کرده مردم را به بدعتهای خویش دعوت نموده نیکان را بقتل میرسانند مانند عبدالله ابن خبّاب که از اصحاب امیرالمؤمنین بود او را کشتند و شکم زنش را که آبستن بود دریدند، پس نهی از کشتن ایشان در صورتیست که فتنه و فساد برپا نکنند و خون ناحق نریزند و اقدام بجنگ ننمایند).

(۶۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا خُوِّفَ مِنَ الْغِيلَةِ):

وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمَتْنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه او را از کشته شدن ناگهانی ترسانیدند

(اصحابش خبر دادند که ابن ملجم در صدد قتل او برآمده، فرمود:)

خداوند سپر محکمی برای من قرار داده (نگهدار من است تا زمانیکه مرگ برایم مقدر نشده) پس هرگاه روز من بسر رسد آن سپر (محافظت) از من جدا گردد، و مرا (بمرگ) تسلیم نماید، در آن هنگام تیر (مرگ) بخطا نرود و زخم (نیزه تقدیر) شفا نیابد.

(۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ

لَهَا، اُبْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَقَامُوا فِيهِ، فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ، وَزَائِداً حَتَّى نَقَصَ. ※

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان دل بستن بدنیای فانی و ترس از حساب قیامت):
آگاه باشید دنیا سرائی است که هیچکس از آن بسلامت نمیماند مگر (بتقوی و پرهیزکاری) در آن (زیرا دنیا دار عمل است و آخرت دار جزاء، پس کسیکه در دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نماید در آخرت بسلامت ماند، و کسیکه پیروی ننمود بعذاب ابدی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کردار) که برای دنیا نماید نجات نیابد (و نجات و رستگاری در آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا باشد) مردم بدنیا بسبب امتحان و آزمایش گرفتار شده اند (خداوند ایشانرا امتحان میفرماید، باینمعنی که هرکس در دنیا از فرمان الهی پیروی نماید رستگار گردد، و هرکه نافرمانی کند بعذاب گرفتار شود، و این امتحان بجهت آن نیست که بآخر کارشان علم نداشته باشد و بخواهد دانا گردد که امتحان باینمعنی محال است، زیرا او بآشکار و نهان هر چیز دانا است) پس آنچه از (متاع) دنیا برای دنیا فراهم آورند از کفشان میرود (در موقع مرگ بجا میگذارند) و (در آخرت) حساب آنرا از او میطلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت) تهیه نمایند برایشان میماند و همیشه با آنها است، پس (اکنون که کار دنیا این است بآن دلبند مباش، زیرا) دنیا نزد خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آنرا گسترده میبینی جمع میشود، و تا آنرا زیاد میبینی کم گردد (همچو سایه زائل گشته برای اهلش باقی نماند). ※

(۶۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاتَّقُوا اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ، وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ

فَقَدْ أَظَلَّكُمْ ، وَكُونُوا قَوْماً صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا ، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ
لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبْدَلُوا ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً ، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ
سُدًى ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلاَّ الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ
وَإِنَّ غَايَةً تَنْقُصُهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ ،
وَإِنَّ غَائِباً يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ
الْأَوْبَةِ ، وَإِنَّ قَادِماً يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشِّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ
الْعُدَّةِ ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ
غَداً ، فَاتَّقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ ، وَغَلَبَ
شَهْوَتَهُ ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ ، وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ ، وَالشَّيْطَانُ
مُوَكَّلٌ بِهِ ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا ، وَيُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا
حَتَّى تَهْجُمَ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا . فَيَالَهَا حَسْرَةً عَلَى
ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ
نَسْأَلُ اللهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ ، وَلَا تُقَصِّرُ
بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که مردم را بخدا پرستی و نکوکاری در دنیا
وآماده بودن برای سفر آخرت امر میفرماید) :

پس (از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر رسول اکرم) ای بندگان خدا از معصیت
خدا بپرهیزید (معصیت ننمائید و از عذاب بترسید) و بسبب کردار خود بر مرگهایتان پیش دستی
کنید (در زندگی نیکو کردار باشید تا پس از مرگ ایمن گردید) و بخرید چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی
میماند بچیزی که از کفتان بیرون میرود (آخرت را دریابید که همیشه باقی است ، و از شهوات دنیا چشم بپوشید که بزودی
فانی گردد) و (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوچاندن شما سعی و شتاب دارند ، و
برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه افکنده است (نزدیک شده و علامات و آثارش هویدا است)
و (مانند) گروهی باشید که چون بانگ بر ایشان زده آگاه (و بیدار) شدند (نه مانند کسانیکه در خواب
غفلت ماندند تا آنگاه که بچنگال مرگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (اقامت) ایشان نیست ،
پس (آنرا بآخرت) تبدیل نمودند ، زیرا خداوند سبحان شما را بیجهت نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده
است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۳ ی ۱۱۵ فرموده : أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ
إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان کردید که شما را بیجهت آفریدیم و پنداشتید که بسوی ما بازگشت نخواهید نمود ؟)
و میان هیچکس از شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای نیست مگر مرگ که او را دریابد (زیرا پس از مرگ باب
عمل و توبه و بازگشت بسته شود ، پس هر که مرد اگر در دنیا اطاعت و پیروی کرده بهشت رود ، و اگر نافرمانی نموده
در دوزخ گرفتار خواهد بود) و مدت زندگی (در دنیا) که یک لحظه آنرا کم گرداند ، و ساعت (مرگ)
آنرا از بین ببرد بکوتاهی سزاوار است (زندگانی در دنیا را که بزودی منقضی شود باید کوتاه دانست و از کار
آخرت باز نماند) و غائبی که (از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و) شب و روز او را (بمنزل حقیقی) میرانند
سزاوار است که بزودی (بوطنش) بازگشت نماید (باید در فکر بازگشتن بوطن اصلی خود بوده و در این مسافرت
دنیا برای آسایش آنجا رنج و سودی بدست آرد) و کسیکه با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی (از پیش)
میآید ، نیکوترین توشه را نیازمند است ، پس در دنیا از دنیا توشه بردارید از آنچه خود را فردا (در قیامت
از عذاب الهی) برهانید ، و (بهترین توشه برای آخرت آنستکه) بنده از عذاب پروردگارش بپرهیزد
باینکه خود را پند دهد (و گفتار و کردار نیک را شعار خود قرار دهد) و بتوبه و بازگشت پیشی گیرد (پیش از رسیدن
مرگ از گناهان توبه نماید) و بر شهوتش (خواهشهای نفسش) مسلط شود ، زیرا مرگ او از او پنهان است
(معلوم نیست چه وقت عمرش بسر میرسد) و آرزویش او را فریب میدهد (از کار آخرت باز میدارد)

دست شیطان ها. او همراه است ، معصیت و نافرمانی (خدا و رسول) را برای او میآراید تا بر آن سوار شود (مرتکب گردد) و او را بتوبه نمودن امیدوار مینماید که آنرا بتأخیر اندازد تا اینکه ناگاه مرگ او را دریابد در حالتیکه از آن بسیار غافل میباشد ، پس حسرت و اندوه بر آن غافلی باد که عمرش (در قیامت) بر او حجت و دلیل باشد (باینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله برایت مهیا بود سعادتمند نگشتی) و ایام زندگانیش او را ببدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا بعذاب ابدی گرفتار گردد) از خداوند سبحان درخواست مینمائیم که ما و شما را در ردیف کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یاغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت یابد تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله مانند ریا و خودنمائی) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد ، و (کاری کند که) بعد از مرگ پشیمانی و اندوه او را درنیابد .

(٦٤) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً ، فَيَكُونَ أَوَّلاً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِراً ، وَيَكُونَ ظَاهِراً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِناً ، كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرَهُ قَلِيلٌ ، وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرَهُ ذَلِيلٌ ، وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَهُ ضَعِيفٌ ، وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرَهُ مَمْلُوكٌ ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرَهُ مُتَعَلِّمٌ ، وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرَهُ يَقْدِرُ وَيَعْجِزُ ، وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرَهُ يَصَمُّ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعُدَ مِنْهَا ، وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرَهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ الْأَجْسَامِ ، وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرَهُ غَيْرُ بَاطِنٍ ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرَهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ ، لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ ، وَلاَ تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ ، وَلاَ اسْتِعَانَةٍ عَلَى نِدٍّ مُثَاوِرٍ ، وَلاَ شَرِيكٍ مُكَاثِرٍ ، وَلاَ ضِدٍّ مُنَافِرٍ ، وَلٰكِنْ خَلاَئِقُ مَرْبُوبُونَ ، وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ ، لَمْ يَحْلُلْ

فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالَ : هُوَ فِيهَا كَائِنٌ ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ : هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ ، لَمْ يَؤُدْهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا ذَرَأَ ، وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ ، وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَقَدَّرَ ، بَلْ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ ، وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ ، الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ ، الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در صفات حقتعالی) :

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که هیچ صفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آنکه آخر است اوّل میباشد، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پیش و پس شدن از مختصات زمان است و زمان از لواحق حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات مقدس او منزه از زمان و زمانیات و متقدم بر همه اجسام است، پس نمیتوان گفت که اوّل است قبل از آخر و ظاهر است پیش از باطن و حیّ و زنده است پیش از عالم و همچنین، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدم و پیشی گیرد، پس صفات او عین ذات او هستند و گرنه زیاده و نقصان پذیرد، و بعضی علت بعض دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم ممکنات است، بنابراین اوّلیت و آخریت او عبارتست از اینکه او است مبدء هر چه بوجود آمده و مرجع هر چه فانی گردد، و مراد از ظاهریت و باطنیت او آنستکه بسبب آیات و مخلوقاتش ظاهر و نمایان است و کنه ذات مقدسش از رؤیت و ادراک و احاطهٔ اوهام باطن و پنهان، خلاصه او یکتائی است که مانندی برای او فرض نشود، لذا میفرماید :) و غیر او هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است (در مقابل بسیار یعنی ما سوای او واحد عددی است که متصف بصفت قلّت باشد و مبدء و جزء کثیر است بخلاف او که واحد حقیقی است و کثرت ندارد یعنی دومی برای او فرض نمیشود) و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است (زیرا معلول است و معلول ذلیل علت میباشد) و هر توانائی غیر او ناتوان است (چون منشأ و مبدء هر قوّتی او است، پس غیر او چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که یک چشم بر هم زدن بقاء و هستی خود را در اختیار ندارد) و هر مالک و متصرفی غیر او مملوک (و مقهور اراده و مشیت او) است (زیرا غیر از خداوند سبحان هر چه که هست ممکن است و هر ممکن معلول و در اختیار علت، پس مالک حقیقی او است) و هر دانائی غیر او متعلّم و یاد گیرنده است

(زیرا علم او عین ذات است و علم غیر او زائد بر ذات و نیازمند به آموختن از غیر تا منتهی گردد بعلم حق تعالی ، پس عالم مطلق
اوست و بس) و هر قادر و توانائی غیر او (در بعض امور) توانا است و (در بعض دیگر) ناتوان (و این
دلیل بر امکان است ، پس قادر حقیقی اوست که قدرت عین ذات او و مبدأ قدرت و هر قادر و توانائی است)
و هر شنونده ای غیر او را آوازهای بسیار بلند کر میگرداند و آوازهای آهسته و دور را نمیشنود
(زیرا شنوائی غیر او بتوسط قوه سامعه جسمیه است و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد
صدائی نشنود ، مثلا بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوائی
باشد ، و لیکن چون شنوائی خداوند متعال بذاته و بدون آلت است ، لذا همه صداها : آهسته و بلند
و دور و نزدیک پیش او یکسان و آشکار و نمایان است ، پس سمیع مطلق و شنوای حقیقی اوست) و هر
بینائی غیر او از (دیدن) رنگهای پنهان (مانند رنگها در تاریکی) و از (دیدن) اجسام لطیفه (مانند
ذره ها) نابینا است (زیرا بینائی هر کس بتوسط قوه باصره جسمیه است که آن قوه دارای شرائطی است ،
و لیکن خدای تعالی بکنه ذات و بدون آلت بینا است ، پس همه اشیاء : آشکار و نهان پیش او یکسان است)
و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است :
آشکار است از جهت اینکه از روی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست ، و پنهان است از جهت اینکه محال است
و نمیشود کنه ذاتش را درک نمود ، اوست خداوندی که) مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی
آفریده و نه برای ترس از پیشآمدهای روزگار (که مبادا روزی محتاج شود) و نه برای یاری خواستن
(بر ضد) همتائی که با او نزاع کند ، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد ، بلکه
(آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (بنعمتهای او) و بندگانی ذلیل و خوار (در مقابل حکم و مشیت
او) و در چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیء مستلزم جسمیت و امکان است) و از هیچ
چیز دور نگشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا به همه اشیاء احاطه دارد) آفریدن آفریدگان و تدبیر و اصلاح
حال آنها او را خسته و درمانده نگردانید ، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردیده ، و در آنچه حکم نموده
و مقدر فرموده شبهه ای برای او دست نداده ، بلکه حکم او حکمی است استوار و علمش پایدار و امرش ثابت
و برقرار ، و بندگان او با وجود عقوبتها و خشمهای او باو امیدوارند (زیرا ملجأ و پناهی جز او ندارند) و
با وجود نعمتها و بخششهایش از او هراسانند (که مبادا کاری کنند که بعذاب گرفتار شوند) .

(٥٥) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(كَانَ يَقُولُهُ لِأَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ :)

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ ، اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ ، وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ ، وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ ؛ وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا ، وَالْحَظُوا الْخَزْرَ ، وَاطْعَنُوا الشَّزْرَ ، وَنَافِحُوا بِالظُّبَا ، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللهِ وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَعَاوِدُوا الْكَرَّ ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ ، وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً ، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً ، وَعَلَيْكُمْ بِهٰذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ ، وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً ؛ وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً ، فَصَمْداً صَمْداً ، حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ (وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (در آداب جنگ) روزی در جنگ صفّین (که شبش لیلة الهریر و آن در ماه صفر سال سی هفت هجری بود) برای اصحاب خود بیان فرمود :

ای گروه مسلمانان ، خوف و ترس را شعار خود نمائید (و از خدا بترسید و در کارزار با دشمن سستی نمائید) و وقار و آرامی (در کارزار) را آرویه خویش قرار دهید (از روبرو شدن با دشمن پرهیز نکنید) و دندانهاتان را بر هم بفشارید (در جنگ استقامت ورزید ، و سختیهای کارزار را بخود هموار نمائید) زیرا این طرز رفتار شمشیرها را از سرها دورکننده تر است (استقامت در جنگ و تحمل سختیهای کارزار از هر حیله و تدبیری برای شکست دشمن بهتر و نتیجه اش فتح و فیروزی است) و زره را کامل بپوشید (زره خود دار و آستین دار بپوشید تا جائی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیرها را در غلاف پیش از بیرون کشیدن بجنبانید (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد ، و یا اینکه صدای آلات جنگ را بگوش دشمن برسانید و خود را آماده نشان دهید تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبیت او شود) و دشمن را بگوشه چشم خشمناک بنگرید (زیرا بتمام چشم نگاه کردن علامت ترس و شگفت است که بر اثر آن دشمن جرات یافته ممکن است غلبه نماید) و بجانب چپ و راست نیزه بزنید (اطراف را بپائید که شاید دشمن در کمین نشسته از چپ یا راست حمله نماید) و با نوک و دم شمشیرها زد و خورد نمائید (دشمن را از جلو آمدن مانع گردید) و شمشیرها را (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گامها (بدشمن) برسانید (خود را با و نزدیک سازید که علامت مردی و دلیری پا پیش نهادن است نه دوری نمودن و بنوک شمشیر اشاره کردن ، روایت شده که در یکی از جنگها بحضرت عرض شد شمشیر تو کوتاه است ، فرمود بگامی آنرا بلند کردانم) و بدانید که خدا شما را در نظر دارد (کردار شما را می بیند) و با پسر عموی رسول خدا ، صلی الله علیه و آله و سلم ، میباشید ، پس پی در پی (بدشمن) حمله کنید ، و از گریختن شرم نمائید ، زیرا فرار ننگ برای اعقاب است (فرزندانتان را بعد از شما سرزنش خواهند کرد) و آتش روز حساب و رستاخیز میباشد (گریخته از جنگ در قیامت بعذاب الهی گرفتار خواهد شد) و خوشحال باشید که روحتان در جنگ از بدن جدا گردد ، و بآسانی بسوی مرگ بروید (از کشته شدن در راه حق برای یاری دین خورسند باشید ، زیرا حیات عاریتی را بدل بزندگانی جاویدان خواهید ساخت ، چنانکه در قرآن کریم س (۳) ی (۱۶۹) میفرماید : وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ یعنی گمان مکن کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان بآنها روزی داده میشوند) و بر شما باد (حمله) باین سیاهی بسیار بزرگ (لشکر انبوه شامیان) و سرا پرده

افراشته شده بطنابها (خیمهٔ معاویه) گفته‌اند: سراپردهٔ بلندی برای معاویه برپا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پیمان بسته بودند که متفرق نشوند اگرچه کشته گردند) پس درون آن سراپرده را بزنید (همت گمارید تا آن خیمه را متصرف گردید) زیرا شیطان (معاویه) در گوشهٔ آن پنهان است که برای برجستن دست پیش داشته و برای برگشتن پا پس نهاده (در کارزار ثابت قدم نیست، و مضطرب نگران است اگر ترسیدید بر شما مسلط گردد، و اگر دلیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید) پس جنگیدن با او و همراهانش را قصد کنید (مهیای حمله و نابود کردن ایشان گشته در این کار اقدام نمائید) تا حقیقت حق برای شما هویدا گردد (در دنیا و آخرت سعادتمند شوید، چنانکه در قرآن کریم س ۴۷ ی ۳۵ میفرماید: فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای مؤمنین در جنگ با کفار سست نشوید و صلح و آشتی را از آنها درخواست ننمائید که موجب عجز و ناتوانی شما گردد) و شما برتر و بالاترید (شما برتقید و غلبه و فیروزی از آن شماست) و خدا با شما همراه است و هرگز (پاداش) کردارتان را ناقص و کم نمیگرداند (شما را در دنیا و آخرت رستگار مینماید).

(خطبه ۶۶) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي مَعْنَى الْأَنْصَارِ، قَالُوا: لَمَّا انْتَهَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّقِيفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟ قَالُوا: قَالَتْ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَيُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. قَالُوا: وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَوْ كَانَتِ

اَلْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ ، ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ ؟ قَالُوا : احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ !

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است درباره ادعای انصار (راجع بامر خلافت)

گفته اند : پس از وفات رسولخدا « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِه » چون اخبار سقیفه (بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت انصار در مدینه برای حل و فصل قضایا در آنجا گرد میآمدند) بامیرالمؤمنین « عَلَيْهِ السَّلَام » رسید (که انصار سعد ابن عباده را که بیمار بود بسقیفه آورده خواستند او را امیر و خلیفه نمایند ، ابوبکر و عمر آگاه شده بآنجا شتافته با ایشان گفتگو آغاز کردند ، انصار گفتند : ما بامر خلافت سزاوارتریم ، اگر قبول ندارید شما برای خود و ما برای خویشتن امیری تعیین بنمائیم ، عمر گفت : دو شمشیر در یک غلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی نمینماید ، و هر دسته از مهاجرین انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را در اسلام یاد کردند ، پس از آن بشیر ابن سعد خزرجی از روی حسد بر خاسته قریش را ستوده با عمر و ابو عبیده با ابی بکر بیعت نمودند و سعد ابن عباده را بمنزلش بردند) حضرت فرمود : انصار چه گفتند ؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری ، فرمود چرا حجت و دلیل برای ایشان نیاوردید باینکه رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِه وصیت کرده که به نیکوکار آنها نیکوئی شود و از بدکردار ایشان درگذرند ، گفتند : این جمله بر انصار چگونه حجت و دلیلی است ؟ فرمود اگر امارت در ایشان بود (و لیاقت خلافت داشتند) حاجت بتوصیه برای ایشان نبود (بلکه با ایشان سفارش دیگران را میفرمود) پس از آن فرمود : قریش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند ؟ پاسخ دادند که حجت و دلیل آوردند باینکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب و سزاوارتر بخلافت) هستند ، فرمود : بدرخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان باشجره و درخت رسول خویشی دور دارند و بآنجهت خود را بامر خلافت سزاوار میدانند من خود میوه آن درخت و پسر عموی آنحضرت هستم ، خلافت و امارت حق من است ، و دیگری را شایستگی آن نیست) .

(٦٧) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا قَلَّدَ مُحَمَّدَ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَمُلِكَتْ عَلَيْهِ وَقُتِلَ:

وَقَدْ أَرَدْتُ تَوْلِيَةَ مِصْرَ هَاشِمَ ابْنَ عُتْبَةَ، وَلَوْ وَلَّيْتُهُ إِيَّاهَا لَمَا خَلَّى لَهُمُ الْعَرْصَةَ، وَلَا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ، بِلَا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَلَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيباً، وَكَانَ لِي رَبِيباً.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه (پیش از واقعه صفّین) قلاده حکومت مصر را بگردن محمّد بن ابی بکر انداخت (خیر و شرّ و صلاح و فساد آن سامان را باو واگذار فرمود) ولی (بعد از واقعه صفّین) مصر از تصرّف او خارج گشته گردید (با خاتمه جنگ صفّین و حکم حکمین کار معاویه بالا گرفت و روز بروز توانائی او زیاد شد، بطمع افتاد که مصر را بتصرّف خویش درآورد، و چنانکه در موقع بیعت عمرو ابن عاص با او قرار گذارده او را حاکم مصر گرداند، لذا عمرو را با شش هزار سوار که بسیاری از آنان کسانی بودند که در صدد خونخواهی عثمان برآمده گمان میکردند که محمّد ابن ابی بکر او را کشته بسوی مصر فرستاد، و به بزرگان آنجا نامه‌ها فرستاده و ایشان را ترغیب نموده دشمنانشرا ترسانید، چون محمّد از این واقعه آگاه شد شرح حال را بآنحضرت نوشته پول و لشکر بکمک خواست، حضرت پاسخ نامه‌اش را فرستاده وعده داد آنچه خواسته بفرستد، ولی محمّد شتاب کرده اهل مصر را برای جنگیدن با عمرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتش را پذیرفته با او همراه شدند، دو هزار نفر از آنها را بسرداری کنانة ابن بشر از پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند، و کنانه داد مردی داده گروه بسیاری از لشکر عمرو را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و همراهانش کشته شدند چون این خبر بلشکر محمّد رسید از دورش پراکنده گشتند، پس محمّد خود را تنها دیده فرار کرد و رو بمصر نهاد و در یکی از خرابه‌ها پنهان شد و عمرو وارد مصر گردیده معاویة ابن خدیج کندی را که یکی از سرداران لشکرش بود بطلب محمّد فرستاد، معاویة ابن خدیج پس از جستجوی بسیار در حالتی که محمّد از تشنگی نزدیک بهلاکت بود او را پیدا کرده سر از بدنش جدا نمود و تنشرا درمیان شکم خر مرده ای نهاده سوزانید، چون حضرت از این خبر مطّلع گردید بسیار اندوهگین شده فرمود: خدا محمّد را رحمت کند، او جوانی بود تازه کار که مکر و حیله دشمنان را ندیده)

ومن میخواستم حکومت مصر را به هاشم ابن عُتبه واگذار نمایم (هاشم که مردی با تجربه و کاردان بود از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و دوستدار آنحضرت بوده در جنگ صفّین شهید شد ، پس) اگر او را حاکم آن سامان قرار داده بودم هر آینه برای آنان (عمرو بن عاص و لشکریانش) میدان جنگ را خالی نمیکرد (ایستادگی میکرد و شمشیر از دست نمیداد و فرار نمینمود ، چنانکه محمّد فرار کرده گمان نمود که بر اثر فرار نجات می یابد) و آنها را فرصت نمیداد (تا اظهار شجاعت و دلیری نمایند) و غرض من از این ملامت هاشم مذمّت محمّد نیست (زیرا او سزاوار نکوهش نمیباشد ، و) او دوست و ربیب (پسر زن) من بود (اگر میدان جنگ را خالی کرده فرار نمود ، ناچار بود و تقصیری نداشت . مادر محمّد اسماء بنت عمیس است که در اوّل زوجه جعفر ابن ابیطالب بود و از او عبدالله ابن جعفر متولّد گشت و پس از کشته شدن جعفر در جنگ مؤته ابوبکر او را گرفت و محمّد از او تولّد یافت و بعد از ابوبکر حضرت او را تزویج نمود و محمّد در دامن تربیت آنجناب نشو و نما یافت و از همان کودکی بر ولایت و دوستی آن بزرگوار بار آمد ، و حضرت او را بسیار دوست میداشت و احترام مینمود ، و میفرمود : محمّد فرزند من است که از صلب ابوبکر بوجود آمده) . ※

(۶۸) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ :)

كَمْ أُدَارِيكُمْ ؟ كَمَا تُدَارَى الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ ، وَالثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ ، كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكَتْ مِنْ آخَرَ ، كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ ، وَانْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا ، وَالضَّبُعِ فِي وِجَارِهَا ! اَلذَّلِيلُ وَاللهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ ، وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ . إِنَّكُمْ وَاللهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ ، قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ ، وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ ،

وَيُقِيمُ أَوَدَكُمْ، وَلٰكِنِّي وَٱللّٰهِ لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي . أَضْرَعَ ٱللّٰهُ خُدُودَكُمْ، وَأَتْعَسَ جُدُودَكُمْ، لَا تَعْرِفُونَ ٱلْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ ٱلْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ ٱلْبَاطِلَ كَإِبْطَالِكُمُ ٱلْحَقَّ . ✻

(از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است در نکوهش اصحابش (که برای جنگ با اهل شام یعنی معاویه و لشکرش خود را آماده نمیساختند) . ✻

تا چند با شما (برای حاضر نشدن برای جهاد در راه خدا) مُداشات کنم، چنانکه با شترهای جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده مُداشاة کنند (شما هم چون بهائم بی خرد یا بجهت شکیبائی نداشته زیر بار سختیهای جنگ نرفته از دشمن جلوگیری نمینمائید) و چنانکه با جامه های کهنه که پی در پی دریده شده هر بار که از سمتی بدوزند از طرف دیگر پاره میگردد، مدارا مینمایند (شما را از هر جانبی گرد آورده برای جنگ آماده مینمایم پراکنده میگردید) هرگاه گروهی از لشکر اهل شام بشما نزدیک شوند هر مرد شما (از ترس) در خانهٔ خود را بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانهٔ خود (که با اندک آوازی در خانهٔ خود پنهان گردند، پس) سوگند بخدا ذلیل و خوار است کسیکه شما او را (در جلوگیری از دشمن یا در کارزار) یاری کنید (زیرا مردی با خرد و دلیر نیستید) و کسیکه بیاری شما (بسوی دشمن) تیر اندازد (و بخواهد از پیشروی او را مانع گردد) با تیر سر شکسته بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره ای نیست از شما هم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار سودی برده نمیشود) سوگند بخدا شما در میان خانه ها بسیارید و در زیر بیرقها کم (تا در خانه های خود هستید گرد هم آمده لاف زده گزاف میگوئید، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمیشوید) و من آنچه را که شما را اصلاح نماید (برای جنگ با دشمن آماده سازد) و کجی شما را راست گرداند (فرمانبردار کنند) میدانم (میتوانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شما را کشته یا زندانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته از ترس مرا اطاعت نمایند) ولیکن سوگند بخدا اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمیدانم (زیرا اصلاح باین نحو سبب گرفتاری من بعذاب الهی و باین امر راضی نیستم) خداوند روی شما را خوار گرداند (شما

چون لیاقت قبول نصیحت و پند مرا ندارید بعذاب گرفتار شوید) و حظ و بهره شما را نا قابل نماید (در دنیا بدبخت شوید ، چنانکه در آخرت هم بدبخت خواهید بود ، زیرا) حق را نمیشناسید (از احکام الهیه پیروی نمیکنید) چنانکه با باطل آشنا هستید (از آن پیروی مینمائید) و در صدد ابطال باطل نیستید ، چنانکه حق و حقیقت را باطل میکنید (براه حق قدم ننهاده همواره در راه باطل سیر مینمائید) .

(۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي سُحْرَةِ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ :)

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوَدِ وَاللَّدَدِ ، فَقَالَ : ادْعُ عَلَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : أَبْدَلَنِيَ اللهُ بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرّاً لَهُمْ مِنِّي .

يَعْنِي بِالْأَوَدِ : الْاِعْوِجَاجَ ، وَبِاللَّدَدِ : الْخِصَامَ ، وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از نیمه شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجری) شمشیر بر فرق مبارکش زده شد (بوسیله عبدالرحمن ابن ملجم مرادی و بر اثر آن در ثلث اول شب بیست و یکم آنماه وفات نمود) فرمود :

نشسته بودم ، خواب بچشمم مسلط شد و رسولخدا بر من آشکار گردید ، گفتم : ای رسولخدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از امت تو دیدم ، فرمود : آنان را نفرین کن ، گفتم : خدا بجای ایشان بهترین اشخاص را بمن بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنها بگمارد و

(باجابت دعای حضرت حجاج بر آنان مسلط گشت و انواع ظلمها و ستمها نموده آنهار ا بذلت و بدبختی مبتلا کرد .

سید رضی فرماید :) ❊

مقصود حضرت از لفظ أَوَدِ اعوجاج (کجی و ناراستی) و از لفظ لَدَدِ خصام (دشمنی) میباشد

و این از سخنان بسیار فصیح است . ❊

(۷۰) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي ذَمِّ أَهْلِ الْعِرَاقِ :)

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ ! فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ ، وَمَاتَ قَيِّمُهَا ، وَطَالَ تَأَيُّمُهَا ، وَوَرِثَهَا أَبْعَدُهَا . أَمَا وَاللهِ مَا أَتَيْتُكُمْ اخْتِيَاراً ، وَلَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ : عَلِيٌّ يَكْذِبُ ! قَاتَلَكُمُ اللهُ ، فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ ؟ أَعَلَى اللهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ ! كَلَّا وَاللهِ وَلَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا ، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا ، وَيْلُمِّهِ ، كَيْلاً بِغَيْرِ ثَمَنٍ ، لَوْ كَانَ لَهُ وِعَاءٌ (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) . ❊

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در نکوهش مردم عراق (در جنگ صفین چون لشکر شام شکست خورده بدستور عمرو بن عاص قرآنها بر سر نیزه ها زده اظهار عجز و ناتوانی نمودند ، و بر اثر این مکر و حیله لشکر عراق در جنگیدن با ایشان سستی نموده از فتح و فیروزی حتمی که بدستشان بیامد گذشته بجنگ

خاتمه دادند، حضرت فرمود) :

بعد از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم ، ای مردم عراق شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمّل مدّت حمل بچّه را سقط کرده مرده بیندازد و شوهرش بمیرد و بیوگی او طول بکشد، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته) بیگانه‌ترین اشخاص میراثش را ببرد (در این جنگ رنج بسیار کشیدید و چون فتح و فیروزی بشما نزدیک شد فریب خورده آنرا از دست دادید و بحکومت حکمین راضی گشتید و از رأی امامتان پیروی ننموده خود را بی پیشوا فرض کردید تا اینکه دشمن بیگانه شهرهایتان را بتصرّف درآورده بر شما مسلّط گردید) آگاه باشید سوگند بخدا من باختیار بسوی شما نیامدم (حرکت من از مدینه و آمدنم بسوی شما و ماندن در کوفه بدلخواه نبود) ولیکن (در جنگ جمل چون لشکر حجاز برای کمک بامن وافی نبود و لشکر شما را میخواستم، از آن) بناچار آمدم (و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پیش آمد از اینجهت مجبور شدم در شهر شما اقامت نمایم) و بمن خبر رسیده که شما (از روی نفاق و دو روئی) میگوئید : علی دروغ میگوید، خدا شما را بکشد (رحمتش را از شما دور گرداند) بر که دروغ میگویم ؟ آیا بر خدا دروغ ببندم ؟ من که اوّل کسی هستم که باو ایمان آورده‌ام ! یا بر پیغمبر او دروغ ببندم ؟ من که اوّل کسی هستم که او را تصدیق نموده‌ام ! سوگند بخدا چنین نیست (که شما میگوئید) ولیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است، شما که در آن هنگام (که آنرا از پیغمبر فرا میگرفتم) حاضر نبودید، و (اگر هم حاضر بودید) لیاقت شنیدن آنرا نداشتید (چون اخبار بغیب را نفهمیدید بر شما پوشیده ماند) وای بر مادر او (که مرا تکذیب میکند یعنی مادر برگ او بنشیند، زیرا) بی بها پیمانه میکنم (همه چیز را یاد میدهم بدون توقّع و مزد) اگر او را ظرفی باشد (استعداد داشته باشد) و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این (در قیامت که بکیفر گفتار خود مبتلا خواهند شد، یا پس از وفات آنحضرت وقتیکه بنی امیّه بر آنها مسلّط گشته آنچه که آن بزرگوار از آینده خبر داده بود بر آنان هویدا گردید . جملهٔ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ را از قرآن کریم اقتباس فرموده س(۳۸) ی(۸۸)) .

(۷۱) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(عَلَّمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلَوٰةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :)

اَللّٰهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوَّاتِ ، وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ ، وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلٰى
فِطْرَتِهَا ، شَقِيِّهَا وَسَعِيدِهَا ، اِجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَامِيَ
بَرَكَاتِكَ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ ، وَالْفَاتِحِ
لِمَا انْغَلَقَ ، وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ
وَالدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ ، كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ ، قَائِمًا بِأَمْرِكَ ،
مُسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ ،
وَاعِيًا لِوَحْيِكَ ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ ، مَاضِيًا عَلٰى نَفَاذِ أَمْرِكَ ،
حَتّٰى أَوْرٰى قَبَسَ الْقَابِسِ ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ ، وَهُدِيَتْ بِهِ
الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ ، وَأَقَامَ مُوضِحَاتِ
الْأَعْلَامِ ، وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ ، وَخَازِنُ
عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ ،
وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ . اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحًا فِي ظِلِّكَ ، وَاجْزِهِ
مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ . اَللّٰهُمَّ أَعْلِ عَلٰى بِنَاءِ الْبَانِينَ
بِنَاءَهُ ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعَاثِكَ
لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ ، وَمَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ ، وَخُطَّةٍ
فَصْلٍ . اَللّٰهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ ،

وَمُنَى الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَى الطُّمَأْنِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ. ✳

از خطبه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است که در آن درود فرستادن بر پیغمبر «صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ» را بمردم یاد میدهد : ✳

بار خدایا ای گستراننده زمینها و نگاهدارنده آسمانها، و ای آفریننده قلبهائی که شقاوت و بدبختی را اختیار کرده و دلهائیکه سعادت و خوشبختی را برگزیده، قرار ده بزرگترین درودها و افزونترین برکتهایت را بر محمّد، بنده و فرستاده خود که ختم کننده بود آن (وحی و رسالت) را که به پیغمبران پیش آمد، و راه بسته شده (سیادت و سعادت بشر) را گشود، و حقّ (دین و شریعت) را بحقّ (برهان عقل و علم) آشکار کرد، و از جوشش و خروشش باطل و نادرستیها (فتنه‌های زمان جاهلیّت) جلوگیری نمود، و تسلّط گمراهیها (ی از راه بیرون رفته و از راه برندگان) را نابود کرد، چنانکه سنگینی رسالت بر او تحمیل شده بقوّت و توانائی آنرا متحمّل گردید، و بامر و فرمان تو قیام کرد (دین حقّ و علوم و معارف را بمردم یاد داد) و برای بدست آوردن خوشنودی تو (تبلیغ رسالت) شتاب نمود، بی آنکه از سبقت و پیش افتادن بماند، و در اراده و تصمیمی که داشت سستی ورزد، و وحی تو را ضبط کرد، و عهد و پیمانت را نگاه داشت، و به اجراء فرمان تو اصرار ورزید تا اینکه شعله آتش را برافروخت (علم و دانش و خداپرستی را در میان خلق منتشر ساخت) و برای کسیکه در راه کج (راه نادانی و فتنه) میرفت راه حقّ را روشن و هویدا نمود، و بسبب آنحضرت دلهائی که در فتنه‌ها و گمراهیها فرو رفته بودند هدایت شدند، و آن بزرگوار نشانهای واضح و احکام شرعیّه را برپا نمود، پس او امین و درستکار و خزینه علم و اسرار تو است، و در روز رستخیز (بر نیکوکاران و بدکاران) از جانب تو شاهد و گواه است، و مبعوث شده بر او حقّ و رسول و فرستاده تو بسوی خلق میباشد. بار خدایا برای او در سایه رحمت و احسان خود جائی فراخ بگشا، و او را (در برابر رنجهائیکه برای نشر علوم و معارف حقّه کشیده) از فضل و کرمت پاداش نیکو ده. بار خدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را بر ادیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامی دار ، و نورش را (چراغی که در راه حق بیفروخت) تمام کن (تا همهٔ جهانیان از آن بهره‌مند شوند) و پاداشش برانگیختن او برسالت ، گواهیش پذیرفته ، گفتارش را پسندیده قرار ده که راست گفتار بود و میان حق و باطل را جدا مینمود . بارخدایا بین ما و او را جمع کن در جائیکه زندگانی آن نیک و نعمت آن جاودانی و خواهشهای آن مطلوب ، و هوسهای آن برآورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و ارمغانهای نیکو . ※

(۷۲) ※ (وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ) ※

※ قالَهُ لِمَروانَ ابنِ الحَكَمِ بِالبَصرَةِ ، قالوا : أُخِذَ مَروانُ ابنُ الحَكَمِ أَسيراً يَومَ الجَمَلِ ، فَاستَشفَعَ الحَسَنَ وَ الحُسَينَ (عَلَيهِمَا السَّلامُ) إِلىٰ أَميرِ المُؤمِنينَ (عَلَيهِ السَّلامُ) فَكَلَّماهُ فيهِ ، فَخَلّىٰ سَبيلَهُ فَقالا لَهُ : يُبايِعُكَ يا أَميرَ المُؤمِنينَ ، فَقالَ (عَلَيهِ السَّلامُ) :

أَوَلَم يُبايِعني بَعدَ قَتلِ عُثمانَ ؟ لا حاجَةَ لي في بَيعَتِهِ ! إِنَّها كَفٌّ يَهودِيَّةٌ ، لَو بايَعَني بِيَدِهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ ، أَما إِنَّ لَهُ إِمرَةً كَلَعقَةِ الكَلبِ أَنفَهُ ، وَهُوَ أَبو الأَكبُشِ الأَربَعَةِ ، وَسَتَلقَى الأُمَّةُ مِنهُ وَمِن وُلدِهِ يَوماً أَحمَرَ . ※

از سخنان آنحضرت «عَلَيهِ السَّلامُ» است که در بصره راجع بمروان ابن حکم فرموده ،

گفته‌اند : چون مروان ابن حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین «عَلَيهِمَا السَّلامُ» را نزد امیرالمؤمنین «عَلَيهِ السَّلامُ» شفیع قرار داد ، پس آن دو بزرگوار درباره او عرض کردند :

یا امیرالمؤمنین مروان با تو بیعت میکند ، حضرت او را رها کرده فرمود :
آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد ؟ (و پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود) مرا ببیعتش احتیاج نیست ، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است (که بمکر و حیله و پیمان شکنی مشهور است) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دُبُرِش مکر و حیله بکار برد (در پنهانی پیمان بشکند و وفای بعهد ننماید و بیعت خود را چون باد انگاشته رها کند . این جمله را برای پستی مروان فرموده باز در سرزنش او میفرماید :) آگاه باشید که او را امارت و حکومتی خواهد بود (بسیار کوتاه) چون لیسیدن سگ بینی خود را (مدت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و ده روز بوده) و او پدر چهار رئیس است (مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که عبدالملک خلیفه شد و عبدالعزیز والی مصر و بشر والی عراق و محمد والی جزیره گردید ، و آنها در مکر و حیله و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند) و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را (قتل و غارت و انواع سختیها که از ایشان صادر شد) دریابند (و بعضی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبدالملک ابن مروان ، یزید و سلیمان و ولید و هشام هستند که هر چهار بخلافت رسیدند) .

(۷۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا عَزَمُوا عَلَى بَيْعَةِ عُثْمَانَ :)

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي ، وَوَاللهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً ، الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذٰلِكَ وَفَضْلِهِ ، وَزُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِبْرِجِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه مردم عزم بیعت با عثمان نمودند :
شما میدانید که من برای خلافت از هر کس شایسته و سزاوارترم (و با اینحال و را بخلافت میگمارید)

وسوگند بخدا خلافت را (بدیگری) رها مینمایم مادامیکه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه و فسادی در میان آنها پیدا نگردد) و مادامیکه در زمان خلافت دیگری بجز بمن (بهیچکس) جور و ستمی وارد نشود (و اینکه حقّ خود را طلبیده از آن چشم میپوشم) برای درک اجر و ثواب آن است (که حقتعالی بمظلومین عطا میفرماید) و برای بی رغبتی بمال و زینت دنیا (ریاست و بزرگی) است که شما بآن شائق هستید (من خلافت را بکسیکه لیاقت آنرا ندارد وا میگذارم تا بدانند طالب بدست آوردن ریاست و بزرگی دنیا نیستم، بلکه این گفتارم برای اتمام حجت و راهنمائی گمراهان است).

(۷۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا بَلَغَهُ اتِّهَامُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ بِالْمُشَارَكَةِ فِي دَمِ عُثْمَانَ:)

أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوَمَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تُهَمَتِي؟ وَلَمَا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي! أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ الْمُرْتَابِينَ، وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه شنید بنی اُمیه او را متهم نموده اند که در کشتن عثمان شرکت داشته:

آیا آشنائی بنی اُمیه باحوال من آنان را از عیب جوئی من باز نداشت؟ آیا سابقهٔ من در اسلام نادانان را از زدن تهمت بمن منع ننمود؟ (بنی اُمیه با اینکه یقین دارند نفاق و دوروئی در گفتار و کردار من راه ندارد، برای چه مرا متّهم نموده میگویند: مباشر قتل عثمان بوده ام، و اگر در ظاهر اقدام نکرده ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده ام، آیا نمیدانند که من در گفتار و کردار از کسی باک ندارم؟ اگر مایل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نکرده در ظاهر با کشندگان او همراه میشدم)

و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود ، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن : س(۴۹) ی(۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ، وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ؟ فَكَرِهْتُمُوهُ ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ يعنی ای کسانیکه بخدا و رسول گرویدید دوری کنید از بسیاری گمان که بعض از گمانها گناه است ، و کنجکاوی نکنید و غیبت همدیگر را ننمائید یعنی پشت سر دیگری سخن نگوئید ، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد ؟ نه ، از خوردن آن کراهت خواهید داشت ، پس همچنانکه از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهت دارید از غیبت او نیز دوری نمائید ، و از خدا بترسید اگر غیبت کردید توبه کنید که خداوند بسیار آمرزندهٔ گناه و مهربان است . و س(۳۳) ی(۵۸) : وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی کسانیکه مردان و زنان ایمان آورده را میرنجانند بدون آنکه کاری کرده باشند که سزاوار رنجانیدن گردند ، پس آنها افتراء و دروغ بستن بدیگری و گناه هویدائی را مرتکب شده اند) از زبان (گفتار) من بلیغتر و نیکوتر است (و با اینحال اثر نکرد) من با خارج شوندگان از دین احتجاج میکنم ، و با شک کنندگان در دین دشمنی مینمایم ، و (از جملهٔ احتجاج و مخاصمهٔ من اینست که میگویم) کارهای مشتبه بحق (مانند اینکه مرا شریک در خون عثمان میدانند) بر قرآن کریم عرضه میشود (پس با همراه نبودن باشندگان و اینکه هیچیک از مباشرین قتل او نگفته که در این امر شرکت داشته ام ، اگر آیه ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم شما بر طبق آن حکم کرده در حق من رفتار نمائید) و بندگان خدا را از روی آنچه در سینه ها دارند جزا داده میشوند (و چون شما قلباً آرزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب مردم مرا متهم نموده اید ، پس در قیامت بکیفر گفتار خود خواهید رسید) .

(۷۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى ، وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا ، وَ

أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا ، رَاقَبَ رَبَّهُ ، وَخَافَ ذَنْبَهُ ، قَدَّمَ خَالِصاً ، وَعَمِلَ صَالِحاً ، اكْتَسَبَ مَذْخُوراً ، وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً ، وَرَمَى غَرَضاً ، وَأَحْرَزَ عِوَضاً ، كَابَرَ هَوَاهُ ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ ، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ ، وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ ، وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ ، اغْتَنَمَ الْمَهَلَ ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (که مردم را ترغیب بصفات پسندیده که موجب بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت گردد میفرماید) : ٭

خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانه ای بشنود و بپذیرد ، و چون براه راست خوانده شود بطرف آن برود ، و کمر بند راهنما (رسول اکرم و ائمّهٔ معصومین) را بگیرد ، و (از سختیهای دنیا و آخرت) نجات یابد ، دستورات پروردگارش را مراقبت نماید (برطبق آنچه خداوند فرموده رفتار کند) وازگناه خود بترسد ، عمل خالص (پاکیزه از ریا و خودنمائی) پیش فرستد ، و کردارش نیکو و شایسته باشد ، بدست آورد آنچه که برای او (در آخرت) ذخیره شده است (ثواب و پاداش عبادت و بندگی) ودوری کند از آنچه (گفتار و کردار زشت) که منع گردیده ، و تیر نشان زند (در هر حال خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را بجای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بکوشد تا سعادت جاودانی بدست آرد) بر خواهش نفس خود غلبه یابد و آرزو هایش را دروغ پندارد ، شکیبائی را مرکب نجات و رستگاری خویش قرار دهد (در مصائب صبر را شعار خویش قرار داده رنجها و سختیهای دنیا را مانند شتر بارکش بر خویشتن هموار نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشهٔ مرگ خویش گرداند در راه روشن (شریعت اسلام) قدم بنهد ، واز شاهراه درخشنده (که آشکار و هویدا است) دور نگردد (در بیراهه پا نگذارد) مهلت چند روز زندگی را غنیمت شمرده فرصت را از دست ندهد (کاری کند که باعث خوشنودی خدا و رسول باشد و عمر خود را بیهوده بسر نبرد) و آمادهٔ مرگ باشد (بدنیا دل نه بندد همیشه مستعد مرگ

باشد که گناهان او را دریابد) و از کردار شایسته (بندگی خدا و خدمت بخلق) توشه بردارد.

(٧٦) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي تُرَاثَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَفْوِيقًا، وَاللهِ لَئِنْ بَقِيتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَّامِ الْوِذَامَ التَّرِبَةَ. وَيُرْوَى التُّرَابَ الْوَذِمَةَ وَهُوَ عَلَى الْقَلْبِ. وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَيُفَوِّقُونَنِي أَيْ يُعْطُونَنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا قَلِيلًا كَفُوَاقِ النَّاقَةِ، وَهُوَ الْحَلْبَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبَنِهَا، وَالْوِذَامُ التَّرِبَةُ جَمْعُ وَذَمَةٍ، وَهِيَ الْحُزَّةُ مِنَ الْكَرِشِ أَوِ الْكَبِدِ تَقَعُ فِي التُّرَابِ فَتُنْفَضُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (زمانیکه سعد بن العاص از جانب عثمان حاکم کوفه بود برای حضرت در مدینه هدیه و نامه‌ای فرستاد که من سوی عثمان برای هیچکس هدیه باینمقدار نفرستاده‌ام، حضرت چون نامه او را خواند فرمود):

بنی امیه از میراث محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (غنائمی که برکت آنحضرت رسیده است) اندکی بمن میدهند، مانند شیری که به بچه شتر هنگام دوشیدن مادرش داده میشود، سوگند بخدا اگر برایشان تسلط یافتم آنها را بدور اندازم مانند دور انداختن گوشت فروش پاره‌های جگر یا شکنبه خاک آلود را. (سید رضی فرماید):

در روایت دیگر است التُّرَابَ الْوَذِمَةَ و آن برعکس الْوِذَامَ التَّرِبَةَ میباشد.

و معنی لَيُفَوِّقُونَنِي فرمایش آنحضرت «عَلَيْهِ السَّلَامُ» اینست که از بیت المال اندکی بمن میدهند مانند فُواق شتر و فُواق یعنی یکبار شیر دادن بچه شتر است از شیر مادرش، و وِذام

جمع «ذَمَّة» است و آن بمعنی پاره شکنبه یا جگریست باشد که در خاک افتاده خاک آلوده گردد .

(۷۷) (وَمِنْ كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(يَدْعُو بِهَا :)

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاظِ ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ .

از سخنانی است که آنحضرت علیه السلام بوسیله آن دعا میفرماید (و کیفیت استغفار و طلب آمرزش را بمردم یاد میدهد ، و استغفار معصومین از انبیاء و ائمه اطهار «علیهم السلام» بجهت آموختن بخلق است ، زیرا آنان هیچگاه معصیت و نافرمانی حقتعالی نکرده اند تا درصدد استغفار و طلب آمرزش برآیند) :

خدایا بیامرز آنچه (گناهی) را از من که تو بآن داناتری ، پس اگر من بازگردم (دوباره مرتکب آن شوم) تو آمرزش را بمن بازگردان ، خدایا بیامرز آنچه که من با خود وعده کرده ام (اطاعت و بندگی که انجام آنرا عهده گرفتم) و وفای بآن عهد را از من نیافتی ، خدایا بیامرز آنچه که من بآن بسوی تو بزبانم تقرب میجویم و دلم برخلاف آنست (در اول برای تقرب عبادت و بندگی نمودم و بعد از آن اندیشه مانند ریاء و خودنمائی در خاطرم آمد) خدایا بیامرز اشاره های گوشه های چشم را (که بگوشه چشم اشاره کند تا مؤمنی را آزار رسانده یا بغیبت و بدگوئی او زبان گشاید) و گفتارهای بیهوده و آرزوهای دل و لغزشهای زبان مرا .

(٧٨) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

قالَهُ لِبَعْضِ أَصْحابِهِ لَمّا عَزَمَ عَلَى المَسِيرِ إِلَى الخَوارِجِ، وَقَدْ قالَ لَهُ: يا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتَ فِي هٰذا الوَقْتِ خَشِيتُ أَنْ لا تَظْفَرَ بِمُرادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ. فَقالَ (عَلَيْهِ السَّلامُ):

أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السّاعَةِ الَّتِي مَنْ سارَ فِيها صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السّاعَةِ الَّتِي مَنْ سارَ فِيها حاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهٰذا فَقَدْ كَذَّبَ القُرْآنَ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الاسْتِعانَةِ بِاللهِ فِي نَيْلِ المَحْبُوبِ وَدَفْعِ المَكْرُوهِ، وَيَنْبَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيَكَ الحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السّاعَةِ الَّتِي نالَ فِيها النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

ثُمَّ أَقْبَلَ «عَلَيْهِ السَّلامُ» عَلَى النّاسِ فَقالَ:

أَيُّهَا النّاسُ إِيّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ إِلّا ما يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّها تَدْعُو إِلَى الكَهانَةِ، وَالمُنَجِّمُ كَالكاهِنِ، وَالكاهِنُ كَالسّاحِرِ، وَالسّاحِرُ كَالكافِرِ، وَالكافِرُ فِي النّارِ، سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که ببعضی از اصحاب خود (عفیف برادر اشعث ابن قیس) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود ، او بآن بزرگوار عرض کرد : یا امیرالمؤمنین اگر در این هنگام (بسوی خوارج) روانه شوی میترسم ظفر نیافته بمقصود خویش نرسی ، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته ام ، حضرت فرمود :

آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان میدهی که هر که در آن سفر کند بلا و بدی از او دور گردد؟ و بر حذر میداری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فرا گیرد ؟ کسیکه این سخنان ترا باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم س (۲۷) ی (۶۵) میفرماید : قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ یعنی بگو هر که در آسمانها و زمین است نا آمده و پوشیده را نمیداند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندیها از طلب یاری از خدا بی نیاز گردیده ، و سزای گفتار تو آنستکه هر که بفرمانت رفتار نماید باید ترا حمد و سپاس گزارد نه پروردگارش را ، زیرا تو گمان داری که تو بی آنکه او را بساعتی راهنمائی کرده ای که در آن سود بدست آورده و از زیان ایمن گشته است .

(بعد از آن حضرت بمردم رو نموده فرمود :)

ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آنرا یاد نگیرید) مگر بقدریکه در بیابان یا در دریا (برای دانستن راهها در سفر و شناختن اوقات عبادت و بندگی و تعیین قبله و سیر کشتی و مانند آنها) بآن راه یافته شود (حاجت داشته باشید ، در قرآن کریم س (۶) ی (۹۷) میفرماید : وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی او است خداوندیکه ستاره ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا بآنها راه بیابید ، و ما برای مردم دانا نشانه های قدرت خود را بیان کردیم) زیرا نتیجهٔ آموختن نجوم کهانت و غیب گوئی گردد ، (کهانت صنعتی است که دارای آن بکمک دیو و جن از غیب و پوشیده خبر میدهد و در میان مردم فتنه و فساد کند ، و کار منجم از جهت غیب گوئی و ربط دادن کواکب و ستارگان را در سود و زیان و سعد و نحس اوقات و نومید کردن مردم را از خدا و امیدوار نمودن بگفتار و کردار خود و اعتقاد بدرستی آن مانند عمل و اعتقاد شخص کاهن است پس از جهت گمراهی خویش و گمراه کردن دیگران) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (سحر صنعتی است که ساحر

میگوید ، یا طلسمی است که بنویسید و بسبب آن بدیگری زیان وارد میسازد ، مانند آنکه میان زن و شوهر و دوستان جدائی انداخته آنها را بایکدیگر دشمن بنماید) و ساحر مانند کافر است ، و (سزای) کافر (معذب بودن) در آتش است (پس بگفتار و کردار منجم اعتماد ننمائید) سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا (که البته حقتعالی زیان سفر را از مسافر دور خواهد کرد . حضرت در همان ساعت بجنگ خوارج رفت و فتح و فیروزی نصیب او گردید ، و این کلام بزرگترین دلیل است بر بطلان و نادرستی قول منجمین) .

(۷۹) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذَمِّ النِّسَاءِ) :

مَعَاشِرَ النَّاسِ ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ ، فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلٰوةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ ، وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ، وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ ، فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پس از خاتمه جنگ جمل در نکوهش زنها میفرماید : (گویا توبیخ و سرزنش عایشه و پیروان او نیز منظور باشد) :

ای مردم ، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند ، اما نقصان ایمانشان

بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و جهت نقصان خردشان آن است که (در اسلام) گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد، پس از زنهای بد پرهیز کنید، و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید (پیروی نکردن از آنان در معروف «یعنی گفتار و کردار پسندیده» آنستکه اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آنرا بعنوان معروف بودنش بجا آورید، و بنمایانید که اتیان بآن بجهت طاعت و پیروی از آنها نیست، و اگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنان مستحب است، خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتنا ننمائید) تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند (و شما را بانجام آن وادار ننمایند). ☼

---

(۸۰) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:)

أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذٰلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعْذَرَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ. ☼

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در ترغیب مردم بترک دنیا و سپاسگزاری از نعمتها و بخششهای خداوند متعال): ☼

ای مردم (از آثار) زهد و دل نبستن بدنیا کم کردن آرزوها و سپاسگزاری از نعمتها (ی حقتعالی) و اجتناب و دوری از حرامها است، پس اگر باین سه چیز دست نیافتید (نتوانستید هر سه را انجام دهید دو تای از آنها را ترک ننمائید، اول) حرام بر شکیبائی شما غلبه پیدا نکند (شکیبا باشید گرد معاصی نگردید) و (دوم) سپاسگزاری از نعمتها (ی حقتعالی) را فراموش نکنید (زیرا

اگر مخالفت نمودید ، برای عذاب درقیامت) خداوند بوسیله حجتهای پیدا وروشن (پیغمبران ودلیل عقل) وکتابهای (آسمانی که) آشکار وهویدا (در دسترس همه شما است) جای عذر برای شما باقی نگذاشته . ✱

(۸۱) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي صِفَةِ الدُّنْيَا :)

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ ، فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ ، مَنِ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ ، وَمَنِ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ ، وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ . ✱

أَقُولُ : وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : « مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ » وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ ، وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ ، وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ ، وَلَا سِيَّمَا إِذَا قُرِنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ : « وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ » فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ أَبْصَرَ بِهَا وَأَبْصَرَ إِلَيْهَا وَاضِحًا نَيِّرًا ، وَعَجِيبًا بَاهِرًا . ✱

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درصفت دنیا :

چگونه وصف کنم سرائی را که اول آن رنج وآخر آن نیستی است ، درحلال آن حساب ودرحرامش عقاب میباشد (آنچه ازراه حلال بدست آید درقیامت حساب آنرا میرسند ، واگر ازراه

حرام بیابید در آخرت بعذاب گرفتار میشوید) کسیکه در آن غنی و بی نیاز شد در فتنه و بلا افتد، و کسیکه در آن نیازمند و درویش باشد غمگین است، و کسیکه در تحصیل آن کوشید بآن نمیرسد، و کسیکه در طلب آن نکوشید دنیا باو رو کند، و کسیکه (بعبرت) بآن نگریست دنیا او را بینا و آگاه کرد (تا راه راست را یافته خود را آماده آخرت نمود) و کسیکه بزینت و آرایش آن نگاه کرد دنیا او را نابینا گردانید (که گمراه شد. سیّد رضی فرماید):

میگویم: اگر کسی در فرمایش آنحضرت «علیه السّلام»: مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ (کسیکه بعبرت بدنیا نگریست دنیا او را بینا و آگاه نمود) تأمّل و درنگ نماید، در ولن آن معنی شگفت و مقصود بزرگی مییابد که بنهایت آن نتوان رسید، و حقیقت آنرا نتوان دریافت، خصوصًا اگر اینجمله را با جملهٔ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ (و کسیکه بزینت و آرایش دنیا نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید) همراه نماید، چون فرق میان جملهٔ أَبْصَرَ بِهَا و جملهٔ أَبْصَرَ إِلَيْهَا را واضح و روشن عجیب و آشکار مییابد.

(۸۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَتُسَمَّى بِالْغَرَّاءِ وَهِيَ مِنَ الْخُطَبِ الْعَجِيبَةِ:)

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٍ، وَكَاشِفِ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَأَزْلٍ، أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ، وَسَوَابِغِ نِعَمِهِ، وَأُومِنُ بِهِ أَوَّلًا بَادِيًا، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا، وَأَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاذِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نُذُرِهِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که آنرا خطبهٔ غرّاء (نورانی و برجسته) مینامند و آن از خطبه های شگفت آور است :

سپاس خداوندی را سزا است که بقدرت و توانائی خود (بهمهٔ اشیاء) غالب، و بفضل و احسانش (بهرچیز) نزدیک است، بخشنده است هر فائده و سودی را، و دفع کننده هر بلای بزرگ و سخت، بر احسانهای پی در پی و نعمتهای واسعه اش او را حمد مینمایم و باو ایمان میآورم (هستی و یکتا بودنش را یقین دارم) که اوّل (و مبدء اشیاء) و (هستی او بر همه) هویدا است، و از او راه هدایت را میطلبم که (بهمه) نزدیک و راهنما است، و از او یاری میجویم که غالب و توانا است (که هر شرّی را از من دور و هر خیری را بمن برساند) و باو توکّل مینمایم که (مرا) کافی و یاور است، و گواهی میدهم که محمّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بنده و فرستادهٔ او است فرستاده است او را برای انجام امر و فرمانش، و تبلیغ حجّت و دلیلش، و ترساندن (معصیت کاران را) از عذابش پیش از روز رستخیز.

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِي ضَرَبَ لَكُمُ الْأَمْثَالَ، وَ وَقَّتَ لَكُمُ الْآجَالَ، وَأَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ، وَأَرْفَغَ لَكُمُ الْمَعَاشَ، وَأَحَاطَ بِكُمُ الْإِحْصَاءَ، وَأَرْصَدَ لَكُمُ الْجَزَاءَ، وَآثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ، وَالرِّفَدِ الرَّوَافِغِ، وَأَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَجِ الْبَوَالِغِ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَداً، وَ وَظَّفَ لَكُمْ مُدَداً، فِي قَرَارِ خِبْرَةٍ، وَدَارِ عِبْرَةٍ، أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِيهَا، وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا، يُونِقُ مَنْظَرُهَا، وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا، غُرُورٌ حَائِلٌ،

وضوء آفل، وظل زائل، وسناد مائل، حتى إذا أنس نافرها، واطمأن ناكرها، قمصت بأرجلها، وقنصت بأحبلها، وأقصدت بأسهمها، وأعلقت المرء أوهاق المنية، قائدة له إلى ضنك المضجع، ووحشة المرجع، ومعاينة المحل، وثواب العمل. وكذلك الخلف بعقب السلف: لا تقلع المنية اختراما، ولا يرعوي الباقون اجتراما، يحتذون مثالا، ويمضون أرسالا، إلى غاية الانتهاء، وصيور الفناء، حتى إذا تصرمت الأمور، وتقضت الدهور، وازف النشور، أخرجهم من ضرائح القبور، وأوكار الطيور، واوجرة السباع، ومطارح المهالك، سراعا إلى أمره، مهطعين إلى معاده، رعيلا صموتا، قياما صفوفا، ينفذهم البصر، ويسمعهم الداعي، عليهم لبوس الاستكانة، وضرع الاستسلام والذلة، قد ضلت الحيل، وانقطع الأمل، وهوت الأفئدة كاظمة، وخشعت الأصوات مهينمة، وألجم العرق، وعظم الشفق، وأرعدت الأسماع لزبرة الداعي إلى فصل الخطاب، ومقايضة الجزاء، ونكال العقاب، ونوال الثواب.

بندگان خدا شما را سفارش میکنم بتقوی و ترس از عذاب خدا، خدائی که برای (رهنما)

شما (در قرآن کریم) مثلها زده (وحکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و اجلهای شمارا معلوم نموده ، ولباس آدمیت بشما پوشانیده (تا بر سایر مخلوقات برتری داشته باشید) و در معیشت شما توسعه داده (وسائل راحتی را فراهم نموده) وبکردار شما (از نیک و بد و بزرگ و کوچک) احاطه دارد وجزای آنرا در کمین نهاده ، ونعمتهای بسیار وصله بیشمار بشما بخشیده ، و بوسیله حجتهای آشکار (پیغمبران وکتب آسمانی) شمارا (از عذاب) ترسانیده ، وشمارا در امتحان وآزمایش بشمار آورده (علم او بجزئی وکلی گفتار وکردار شما احاطه دارد) ومدت عمر وزندگانی شمارا در دار آزمایش وسرای عبرت تعیین نموده ، وشما در دنیا امتحان میشوید (تا نیکوکارانتان از بدکرداران تمیز داده شوند) و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته وانجام داده اید رسیدگی میکنند ، پس (بدنیا دل نبندید که) سرچشمه دنیا تیره وگل آلود است (و در نظر دنیاپرستان) منظره آن شگفت آور است و در مورد امتحان وآزمایش هلاک وتباه میسازد ، وفریبنده ای است که نیست میشود ، و روشنی است که پنهان میگردد ، وسایه ای است که زائل میشود ، وتکیه گاهی است که رو بخرابی میرود (ثبات وقراری برای آن نیست) هرگاه کسیکه (از روی غریزه عقل) از آن دوری میکرد وبآن دل نمی بست ، بآن انس گرفت ومطمئن گردید ، مانند اسب یا شتر ، دنیا پاهای خود باو لگد افکند (تا او را بزمین زند) وبدامهایش (که در راه گسترده) او را شکار کند ، وبه تیرهایش (که در کمان نهاده) او را هلاک سازد ، وریسمانهای مرگ (بیماریهای گوناگون وسختیها) را بگردن مرد شجاع ودلیر میاندازد ، واو را بخوابگاه تنگ (قبر) وبازگشتگاه ترسناک (آخرت) ودیدن جایگاه همیشگی (بهشت یا دوزخ) وجزای کردار (نیک یا بد) میکشاند ، وهمیشه طور است رفتار دنیا باکسانیکه در آینده میآیند ، وجانشین پیشینیان هستند ، مرگ از هلاک کردن (آنها وبیچاره کردنشان) باز نمیایستد ، وبازماندگان ، از ارتکاب گناه دست باز نداشته پشیمان نمیشوند ، واز رفتار گذشتگان پیروی مینمایند ، وپی در پی (میآیند و) میگذرند تا بپایان فنا ونیستی منتهی میشود (همه میمیرند) پس هرگاه (براثر مرگ خلائق) رشته کارها از هم گسیخت وروزگار سپری گردید وانگیختن مردم نزدیک شد (قیامت برپا گردید) خداوند آنان را

ازمیان قبرها و آشیانهٔ پرندگان (اگر آنها را خورده باشند) ولانهٔ درندگان (اگر ایشانرا طعمهٔ خود کرده باشند) ومیدانهای جنگ (اگر کشته شده باشند) بیرون میآورد، درحالتی که آمادهٔ انجام امر وفرمان حقتعالی بوده بسوی معاد وجای بازگشت که خداوند برای آنها قرار داده بسرعت وتندی میروند، گروهی ساکت وخاموش وایستادهٔ درصف میباشند (که بر نشستن وسخن گفتن توانائی ندارند) بینائی خداوند بهمهٔ آنان احاطه دارد (گفتار وکردار هیچیک از آنها در دنیا بر خداوند پوشیده نیست) و (چون برای حساب خوانده شوند) منادی صدای خود را بهمه میشنواند لباس خضوع وفروتنی وفرمانبرداری وذلت وخواری (براثر هول وترس آنروز) برآنها پوشیده شود درآنروز مکر وحیله (که در دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده میشد) بکار نیاید، وآرزو بریده گردد و (ازترس عذاب) دلها افسرده وغمگین باشد، وصداها باخشوع وفروتنی مخفی وآهسته گردد ودهان پر ازعرق میشود (مانند لجام که بدهان اسب باشد) وترس (ازکیفر گناهان) بی اندازه است وازهیبت صدای منادی برای تمیز حق از باطل وجزای خیر وشر وعقاب وکیفر وبخشیدن ثواب وپاداش، گوشها بلرزه درآید.

عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَاراً، وَمَرْبُوبُونَ اقْتِسَاراً، وَمَقْبُوضُونَ احْتِضَاراً، وَمُضَمَّنُونَ أَجْدَاثاً، وَكَائِنُونَ رُفَاتاً، وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَاداً، وَمَدِينُونَ جَزَاءً، وَمُمَيَّزُونَ حِسَاباً، قَدْ أُمْهِلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ، وَهُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ، وَعُمِّرُوا مَهَلَ الْمُسْتَعْتَبِ، وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدَفُ الرِّيَبِ، وَخُلُّوا لِمِضْمَارِ الْجِيَادِ، وَرَوِيَّةِ الارْتِيَادِ، وَأَنَاةِ الْمُقْتَبِسِ الْمُرْتَادِ، فِي مُدَّةِ الأَجَلِ، وَمُضْطَرَبِ الْمَهَلِ، فَيَا لَهَا أَمْثَالاً صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ

قُلُوباً زَاكِيَةً، وَأَسْمَاعاً وَاعِيَةً، وَآرَاءً عَازِمَةً. وَأَلْبَاباً حَازِمَةً.
فَاتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ، وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ، وَوَجِلَ فَعَمِلَ،
وَحَاذَرَ فَبَادَرَ، وَأَيْقَنَ فَأَحْسَنَ، وَعُبِّرَ فَاعْتَبَرَ، وَحُذِّرَ فَحَذِرَ،
وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ، وَأَجَابَ فَأَنَابَ، وَرَاجَعَ فَتَابَ، وَاقْتَدَى فَاحْتَذَى،
وَأُرِيَ فَرَأَى، فَأَسْرَعَ طَالِباً، وَنَجَا هَارِباً، فَأَفَادَ ذَخِيرَةً،
وَأَطَابَ سَرِيرَةً، وَعَمَّرَ مَعَاداً، وَاسْتَظْهَرَ زَاداً لِيَوْمِ رَحِيلِهِ،
وَوَجْهِ سَبِيلِهِ، وَحَالِ حَاجَتِهِ، وَمَوْطِنِ فَاقَتِهِ، وَقَدَّمَ أَمَامَهُ
لِدَارِ مُقَامِهِ. فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ،
وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا
أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ.

(مردمانیکه رفتار دنیا را با آنها و چگونگی معاد و بازگشتشان را در قیامت بیان کردیم) بندگانی هستند که بقدرت (خداوند) خلق شده‌اند، و باجبار پرورش یافته و دچار مرگ گردیده و در قبرها رفته و ریزه ریزه شده و بتنهائی (بدون اهل و مال) انگیخته و بجزا (ی گفتار و کردار نیک یا بد) رسیده و از روی حساب و وارسی (نیکوکار از بدکردار) تمیز داده شده‌اند (پس سزاوار است که از خواب غفلت بیدار شده معصیت و نافرمانی نکنید که بعد از مردن پشیمانی سودی ندارد، زیرا مردم در دنیا) برای رهائی از گمراهی مهلت داده شده‌اند و (بوسیلهٔ پیغمبران) براه راست هدایت گردیده‌اند و فرصت بآنها داده شده مانند فرصتی که میدهند بکسیکه رضا و خوشنودی ناراضی از خود را جلب نماید، و تاریکیهای شبهات (نادانی و گمراهی بوسیلهٔ نعمت عقل و تبلیغ انبیا)

از آنان برداشته شده است ، و (در دنیا) بحال خود واگذاشته شده اند برای آماده شدن
مانند آماده کردن و لاغر نمودن اسبهای نیکو را برای پیشی گرفتن در میدان مسابقه و برای فکر و
اندیشه و بدست آوردن حق و حقیقت و برای شتاب نکردن جوینده در فرا گرفتن نور علم
و دانش ، در مدت زندگانی تا رسیدن اجل که فرصتی در دست است . ای عجب و شگفت
از این مثلهای صائب و راست (که خطا و اشتباهی در آنها نیست) و از این پندهای شفا دهنده
(بیماریهای نادانی و گمراهی) اگر برخورد بدلهای پاکیزه و گوشهای شنوا و اندیشه های ثابت و
عقلهای استوار (که صلاح و فساد را تشخیص میدهد) پس ، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسیکه
پند را شنید و زیر بار رفت و (از روی نادانی) مرتکب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت
کرد) و (از معصیت و نافرمانی) ترسید و عمل نیکو بجا آورد (رضای خدا و رسول را تحصیل کرد) و (از
عذاب الهی) حذر نمود و (بطاعت و بندگی) شتافت و (بروز رستخیز) یقین حاصل نموده رفتار خود را
(در دنیا) نیکو گردانید و باو اندرز دادند (براه راست و رستگاری رهنمائیش نمودند) پذیرفت ، و او را
(از سختیهای پس از مرگ) ترسانیدند و ترسید (کاری نکرد که بسختی مبتلا گردد) و (از معصیت و نافرمانی)
منعش کردند و از آن دوری کرد ، و (فرمان خدا را) اجابت نمود ، و (از گمراهی) دور شده ، و
(بعقل خویش) رجوع کرده ، و (از گناهانی که مرتکب شده) توبه و بازگشت نمود ، و (به پیشوایان)
اقتدا کرد ، و (عینا از روش آنها) متابعت نمود ، و راه راست باو نموده شد و آنرا دید (و در آن
قدم نهاد) پس شتابان جوینده حق گردید ، و رستگار شد در حالتیکه (از نادانی و گمراهی)
گریزان بود ، و (برای روز رستخیز) ذخیره (برای هنگام نیازمندی) بدست آورد ، و باطن خود را
پاک گردانید ، و معاد و بازگشت را (به بنای تقوی و پرهیزکاری) آباد کرد ، و بتوشه (بندگی
خدا و خدمت بخلق) برای روز کوچ (از دنیا) و راه (سفر آخرت) و هنگام نیازمندی و جای
تنگدستی (قبر و قیامت) پشت خود را قوی نمود ، و برای جایگاه همیشگی (آخرت) آن توشه را پیش از
خود فرستاد ، پس ای بندگان خدا پرهیزکار شوید و قصد کنید چیزی (عبادت و بندگی) را که برای
آن آفریده شده اید ، و از منتهی درجه چیزی (عذاب همیشگی) که شما را ترسانیده بترسید ، و
سزاوار گردید از او بهشتی را که برای شما آماده ساخته بطلب وفای وعده از او که وعده او همیشه

راست ہست وبجہۃ ترس از وحشت قیامت .

ومنها :

جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعاً لِتَعِيَ مَا عَنَاهَا ، وَأَبْصَاراً لِتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا ، وَأَشْلاَءً جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا ، مُلاَئِمَةً لِأَحْنَائِهَا ، فِي تَرْكِيبِ صُوَرِهَا ، وَمُدَدِ عُمُرِهَا ، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا ، وَقُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا ، فِي مُجَلِّلاَتِ نِعَمِهِ ، وَمُوجِبَاتِ مِنَنِهِ ، وَحَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ ، وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَاراً سَتَرَهَا عَنْكُمْ ، وَخَلَّفَ لَكُمْ عِبَراً مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ ، مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلاَقِهِمْ ، وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ ، أَرْهَقَتْهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْآمَالِ ، وَشَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ الْآجَالِ ، لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلاَمَةِ الْأَبْدَانِ ، وَلَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أُنُفِ الْأَوَانِ ، فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلاَّ حَوَانِيَ الْهَرَمِ ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصِّحَّةِ إِلاَّ نَوَازِلَ السَّقَمِ ؟ وَأَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلاَّ آوِنَةَ الْفَنَاءِ ؟ مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ ، وَأُزُوفِ الْاِنْتِقَالِ ، وَعَلَزِ الْقَلَقِ ، وَأَلَمِ الْمَضَضِ ، وَغُصَصِ الْجَرَضِ ، وَتَلَفُّتِ الْاِسْتِغَاثَةِ بِنُصْرَةِ الْحَفَدَةِ وَالْأَقْرِبَاءِ ، وَالْأَعِزَّةِ وَالْقُرَنَاءِ ، فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ ؟ أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاحِبُ ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِيناً ، وَفِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَحِيداً ، قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ جِلْدَتَهُ ، وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ ،

وَعَفَتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَمَحَا الْحَدَثَانِ مَعَالِمَهُ، وَصَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخِرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَلِهَا، أَوَلَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرِبَاءَ؟ تَحْتَذُونَ أَمْثِلَتَهُمْ، وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ، وَتَطَأُونَ جَادَّتَهُمْ، فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا، كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا! وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا!!

قسمتی از این خطبه (در بیان خلقت بدن انسان و ذکر نعمتهای حقتعالی و ترسانیدن از هول و وحشت صراط و ترغیب بتقوی و پرهیزکاری) است

خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شنوائی) دو گوش (قوه سامعه) را آفرید تا آنچه را که لازم است (و در زندگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (قوه باصره) را قرار داد تا از تاریکی رها گردیده بینا شوند، و هر عضو (ظاهری) را محتوی اعضاء (باطنه) گردانید (هر عضوی در بر دارد اعضائی را مثل پوست که دارای رگ و خون و استخوان و مانند آنها است) و آن اعضاء را در ترکیب صورت و مدد امثال در جاهای مناسب قرار داد با بدنهائی که بترکیبهای سودمند خود قائم و برقرارند، و با دلهائیکه (بعقل و تدبیر) روزی آن بدنها را میطلبند، یا روزیهای خود (علوم و معارف) را جلب مینمایند، در حالتیکه از نعمتهای نعمت بیکران او برخوردار بوده موجبات نعمتهای او بر شما عهدیه است و با وسائلی که مانع (بلایهیا) است بنعمت عافیت و تندرستی از او متنعم میباشید، و (نیز از نعمتهائی که بشما عطا فرموده آنستکه) مدت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته (نمیدانید کی میمیرید و این ندانستن برای انتظام امور دنیوی بسیار سودمند است) و از آثار گذشتگان پیش از شما برای شما عبرتها باقی گذاشته از لذت

و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ بآنها نصیب شده بود ، پیش از رسیدن بآرزوها مرگ آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزوهاشان را) جدائی انداخت ، و در هنگام تندرستی توشه ای (برای آخرت) تهیه نکردند . و در اول زمان (جوانی و توانائی) عبرت نگرفتند (و زندگی خود را بیهوده بسر بردند) آیا کسیکه در عنفوان جوانی و توانائی است انتظار میبرد غیر پیری و خمیدگی را ؟ و آیا کسیکه تندرست است غیر بیماریهای گوناگون را چشم براه است ؟ و آیا کسیکه باقی و برقرار است جز فنا و نیستی را منتظر است ؟ (خوشبخت کسیکه تا توانا و تندرست است فرصت را غنیمت شمرده بکار بشتابد) با اینکه نزدیک است دوری و جدائی (از دنیا) و انتقال و کوچ کردن (بآخرت) و لرزیدن از اضطراب و نگرانی در درد مصیبت و سختی (جان کندن) و آب دهان فرو دادن از بسیاری غم و اندوه و چشم باطراف داشتن برای درخواست فریادرسی و یاری جستن از خدمتگزاران (یا فرزندزادگان) و خویشان و دوستان و همسران ، پس آیا خویشان (سختیهای مرگ را) دفع میکنند ؟ و آیا شیون آنها سودی دارد ؟ درحالیکه در گورستان بگرو داده شده و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها مانده است ، گزنده ها (مار و گژدم و کرم و دیگر حیوانات) پوست تنش را پاره پاره کردند و سختیها تازگی او را پوسانید و از بین برد و بادهای سخت آثارش را محو کرد و مصائب دوران نشانه های او را نابود نمود (پس در میان قبر اثری و در میان مردم خبری از او باقی نماند) جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوانها بعد از توانائی پوسیده شد و جانها در گرو بارهای گران (گناه) بماند ، و باخبار غیب و نادیده (قبر و قیامت و حساب و بهشت و دوزخ که درباره آن حیران و سرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (و در آن هنگام) زیاد کردن کردار نیکو را از ایشان نمیطلبند و از بدی خطاهاشان رضا و خوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است و آخرت دار جزاء ، پس آنجا نمیگویند بکردار نیک بیفزا تا از تقصیر تو درگذریم و یا چون بسبب معصیت و نافرمانی از تو رنجیده ایم ما را خوشنود نما) آیا شما پسران این مردم و پدران و برادران و خویشان ایشان نیستید که از رویّهٔ ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهیکه رفته اند قدم مینهید ؟ پس دلها سخت است برای بدست آوردن نصیب بهرهٔ خود و غافلست از هدایت و رستگاری ،

ودر غیر سیر خویش (در راه معصیت و نافرمانی) راه می پیماید، گویا مقصود (توجه تکالیف الهیه) بغیر
ایشان است! وگویا هدایت ورستگاری آنان در گرد آوردن (متاع) دنیاست (نه برای
تحصیل زاد و توشهٔ آخرت)!! .

وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ مَجَازَكُمْ عَلَى ٱلصِّرَاطِ وَمَزَالِقِ دَحْضِهِ، وَأَهَاوِيلِ
زَلَلِهِ، وَتَارَاتِ أَهْوَالِهِ، فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ عِبَادَ ٱللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ
ٱلتَّفَكُّرُ قَلْبَهُ، وَأَنْصَبَ ٱلْخَوْفُ بَدَنَهُ، وَأَسْهَرَ ٱلتَّهَجُّدُ غِرَارَ
نَوْمِهِ، وَأَظْمَأَ ٱلرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ، وَظَلَفَ ٱلزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ،
وَأَوْجَفَ ٱلذِّكْرُ بِلِسَانِهِ، وَقَدَّمَ ٱلْخَوْفَ لِأَمَانِهِ، وَتَنَكَّبَ ٱلْمَخَالِجَ
عَنْ وَضَحِ ٱلسَّبِيلِ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ ٱلْمَسَالِكِ إِلَى ٱلنَّهْجِ ٱلْمَطْلُوبِ
وَلَمْ تَفْتِلْهُ فَاتِلَاتُ ٱلْغُرُورِ، وَلَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ ٱلْأُمُورِ
ظَافِرًا بِفَرْحَةِ ٱلْبُشْرَى، وَرَاحَةِ ٱلنُّعْمَى، فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ، وَآمَنِ يَوْمِهِ
قَدْ عَبَرَ مَعْبَرَ ٱلْعَاجِلَةِ حَمِيدًا، وَقَدَّمَ زَادَ ٱلْآجِلَةِ سَعِيدًا، وَبَادَرَ
مِنْ وَجَلٍ، وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ
وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ، وَنَظَرَ قُدُمًا أَمَامَهُ، فَكَفَى بِٱلْجَنَّةِ ثَوَابًا
وَنَوَالًا، وَكَفَى بِٱلنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا، وَكَفَى بِٱللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا
وَكَفَى بِٱلْكِتَابِ حَجِيجًا وَخَصِيمًا .

و بدانید که عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است که قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص
دچار هول و ترس بسیار گردد ، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی
که فکر و اندیشهٔ (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهی) بدنش را
رنجور نموده و عبادت و بندگی شب خواب اندک او را هم از دستش گرفته و امید (برحمت
پروردگار) او را در وسط روزها (هنگام شدت حرارت و گرمی) تشنه نگاهداشته (شب را
بیدار است و روز را روزه دار) و بی علاقگی بدنیا خواهشهای نفس را از او باز داشته ، و ذکر خدا
بزبانش جاری است (همیشه بیاد خدا است) و ترس (از معصیت و نافرمانی) را برای در امان
بودن (روز رستخیز) مقدم داشته (در دنیا گناهی ننموده تا در قیامت بعذاب مبتلا نگردد) و از
گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشکار باز دارد چشم پوشیده و برای رسیدن براه
راست روشن (رضا و خوشنودی خدا) که مطلوب است در راسترین راهها سیر کرده ، و فریب
خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بندگی) باز
نداشته و مشتبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسند است
بشادی مژدهٔ (بهشت) و بآسایش و خوشی بسیار در آسوده ترین خوابگاه خود (قبر) و ایمنی
روزش (قیامت) از گذرگاه دنیا گذشته و ستوده شده و توشهٔ آخرت را پیش فرستاده
و خوشبخت گردیده و از ترس (خدا در راه حق) شتاب کرد ، و در دنیا که مهلتش دادند (برای
عبادت و بندگی) سرعت نمود ، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت ، و برای
گریختن (از عذاب الهی براه حق) رفت ، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود
و آنچه که در پیش داشت (حالات قبر و برزخ و قیامت) پیش از رحلت دید ، پس بهشت
بجهت ثواب و بخشش (برای نیکوکاران) کافی است (کاری کنید که جایگاه همیشگی شما آنجا باشد)
و دوزخ بجهت عذاب و سختی (برای گناهکاران) بس است (کاری کنید که در آنجا قرار نگیرید) و
کافی است که خداوند (از بدکاران) انتقام کشد و (به نیکوکاران) مدد و یاری دهد ، و بس است
که قرآن (در روز رستخیز با کسانیکه از آن پیروی نکرده اند) احتجاج نموده دشمن گردد .

أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى ٱللّٰهِ ٱلَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ ، وَٱحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ ، وَحَذَّرَكُمْ عَدُوّاً نَفَذَ فِي ٱلصُّدُورِ خَفِيّاً ، وَنَفَثَ فِي ٱلْآذَانِ نَجِيّاً ، فَأَضَلَّ وَأَرْدَى ، وَوَعَدَ فَمَنَّى ، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ ٱلْجَرَائِمِ ، وَهَوَّنَ مُوبِقَاتِ ٱلْعَظَائِمِ ، حَتَّى إِذَا ٱسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ ، وَٱسْتَغْلَقَ رَهِينَتَهُ ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ ، وَٱسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ ، وَحَذَّرَ مَا أَمَّنَ *

وصیّت و سفارش من بشما پرهیزکاری است و ترس از خدا که بوسیلهٔ آنچه ترسانده (عذاب و سختیهای قیامت) جای عُذر باقی نگذاشته و بآنچه (قرآن کریم) واضح و آشکار نموده حجّت تمام کرده است، و شما را از دشمن (شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم س (۲) ی (۱۶۸) وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی جای پاهای شیطان گام ننهید و از او پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکار است) نفوذ میکند در سینه‌ها پنهانی و بصورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن میگوید، پس (پیرو خود را) گمراه کرده تباه میسازد، و (او را) وَعده داده (بهوسهای بیجا) آرزومند میگرداند، و جُرمهای بد را (در نظر او) آرایش میدهد، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه میدهد تا آنکه بتدریج پیرو خویش را فریب داده مانند رهن و گرو در قید و بند اطاعت خود درآورد (چنانکه رهن و گرو بازار مالی است که تا داده نشود گرو مسترد نگردد، پیرو شیطان تا بدستورات او رفتار نماید دست از او برنمیدارد) آنگاه آنچه (از خواهشها) که زینت و آرایش داده بود انکار میکند، و آنچه (گناهانی) که آسان وانموده بود بزرگ میشمرد، و از آنچه که (پیروان خود را) ایمن کرده بود میترساند (این سخن اشاره است بآنچه خداوند در قرآن کریم س (۸) ی (۴۸) از او حکایت فرموده: وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ ، وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ ، فَلَمَّا تَرَاءَتِ ٱلْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ، وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ ، إِنِّي أَرَىٰ

مَا لَا تَرَوْنَ ، إِنِّي أَخَافُ ٱللَّهَ ، وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ یعنی انگاه که شیطان کردار مشرکین قریش را برای رفتن بجنگ پیغمبر اکرم زینت وخوبی آنرا در نظر آنها جلوه داد وگفت : امروز از جهت توانائی وانبوهی لشکر هیچکس بر شما غالب نخواهد شد ومن فریادرس شما هستم ، پس انگاه که آنان لشکر اسلام را در بدر دیده بهم نزدیک شدند ، شیطان بر دو پاشنه پا یعنی بطور قهقری بازگشته گفت : من از شما بیزارم من می‌بینم فرشتگان برای یاری مسلمین میآیند وشما نمی‌بینید ، من از خدا میترسم عذاب خدا سخت است)

(وَمِنْهَا)

(فِي صِفَةِ خَلْقِ ٱلْإِنْسَانِ :)

أَمْ هٰذَا ٱلَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْحَامِ وَشُغُفِ ٱلْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا ، وَعَلَقَةً مِحَاقًا ، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا ، وَوَلِيدًا وَيَافِعًا ، ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا ، وَلِسَانًا لَافِظًا ، وَبَصَرًا لَاحِظًا ، لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا ، وَيُقَصِّرَ مُزْدَجِرًا ، حَتَّىٰ إِذَا قَامَ ٱعْتِدَالُهُ ، وَٱسْتَوَىٰ مِثَالُهُ ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا ، وَخَبَطَ سَادِرًا ، مَاتِحًا فِي غَرْبِ هَوَاهُ ، كَادِحًا سَعْيًا لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَّاتِ طَرَبِهِ ، وَبَدَوَاتِ أَرَبِهِ ، لَا يَحْتَسِبُ رَزِيَّةً ، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً ، فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا ، لَمْ يُفِدْ عِوَضًا ، وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا ، دَهِمَتْهُ فَجَعَاتُ ٱلْمَنِيَّةِ فِي غُبَّرِ جِمَاحِهِ ، وَسَنَنِ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِرًا ، وَبَاتَ سَاهِرًا ، فِي غَمَرَاتِ ٱلْآلَامِ ، وَطَوَارِقِ ٱلْأَوْجَاعِ وَٱلْأَسْقَامِ ،

بَيْنَ أَخٍ شَقِيقٍ، وَوَالِدٍ شَفِيقٍ، وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعاً، وَلَادِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقاً، وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهِيَةٍ، وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ، وَأَنَّةٍ مُوجِعَةٍ، وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ، وَسَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ، ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِساً، وَجُذِبَ مُنْقَاداً سَلِساً، ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ، رَجِيعَ وَصَبٍ، وَنِضْوَ سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفَدَةُ الْوِلْدَانِ، وَحَشَدَةُ الْإِخْوَانِ، إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ، وَمُنْقَطَعِ زَوْرَتِهِ، حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ، وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أُقْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيّاً لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ، وَعَثْرَةِ الْامْتِحَانِ، وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةً نُزُولُ الْحَمِيمِ، وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ، وَفَوْرَاتُ السَّعِيرِ، وَسَوْرَاتُ الزَّفِيرِ، لَا فَتْرَةٌ مُرِيحَةٌ، وَلَا دَعَةٌ مُزِيحَةٌ، وَلَا قُوَّةٌ حَاجِزَةٌ، وَلَا مَوْتَةٌ نَاجِزَةٌ، وَلَا سِنَةٌ مُسَلِّيَةٌ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَعَذَابِ السَّاعَاتِ، إِنَّا بِاللهِ عَائِذُونَ.

قسمتی از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (و حالات او را در دنیا و قبر شرح داده و مردم را بعبرت گرفتن از گذشتگان یادآوری آنها را توجه ترغیب میفرماید):

(شما را از فریب شیطان آگاه ساختم، اکنون) آیا شما را بچگونگی خلقت انسان یادآوری نمایم که خداوند او را در تاریکی رحمها (بچه دانها) و پرده ها که (برای او) مانند غلاف بود بیافرید (رحمها اشاره است به رحم و شکم و مشیمه که پرده ایست بچه با آن بدنیا میآید) از نطفه ریخته شده

و خون بسته گردیده ناقص ، پس در شکم بچه شد بعد کودک شیرخواره و از شیر گرفته تا بسن احتلام رسید ، پس او را قلب حفظ کننده (عقل) و زبان گویا و چشم بینا بخشید برای اینکه بفهمد و (از گذشتگان) عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خودداری و دوری نماید ، تا اینکه بحد کمال رسیده قد راست کرد و کبر و غرور بر او مستولی شده فرار کرد (از خدا و رسول پیروی ننمود) و گمراه شده (در راه غیر مستقیم قدم نهاده از گفتار و کردار ناپسندیده) بی باک بود ، بطوریکه هوا و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی بیرون) میکشد (مانند کسیکه از بالای چاه بوسیله دلو آب بیرون میآورد) برای رسیدن بخوشیها و حاجتهای دنیای خود سعی و کوشش بسیار دارد ، و باور ندارد که ناکامی و بلائی با و رخ نماید و از هیچ گناهی باک ندارد ، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی مُرد بعد از آنکه در لغزش و خطای خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسته بود و در مقابل نعمتهائی که خداوند باو بخشیده (برای آخرت) عوض و سودی نبرد ، و آنچه بر او واجب بود بجا نیاورد ، پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را فرا گرفت و با دردهای سخت و بیماریهای گوناگون که بحران آن در شب حیران و سرگردان روز را بشب میآورد و شب را تا روز بیدار بود ، در حالیکه برادر غمخوار و پدر مهربان و همسری که از بی صبری وای وای میگفت و دختر یا مادر که از اضطراب و نگرانی بسینه میزد ، در اطراف او بودند و آنمرد در سهو جان کندن که او را از خود مشغول داشت در غم و اندوه بسیار و ناله دردناک و جان دادن با سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود ، پس (از مردن) در کفنها پیچیده میشود در حالت نومیدی و (بسوی قبر) کشیده در حالتیکه فرمانبردار و آرام است (چون کاری از او بر نمیآید) بعد او را روی تخته های تابوت میاندازند و امانده و از حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته رنجور که از جهت بیماری لاغر گردیده است ، پس از آن فرزندان خدمتگزار و برادران گرد آمده او را بدوش میکشند (میبرند) تا خانه غربت و بیکسی (قبر) جائیکه دیگر ملاقات نخواهد شد و چون تشییع کننده ها و مصیبت دیده ها (از گورستان) بازگردند او را در قبر مینشانند در حالیکه

از وحشت و ترس سؤال (نکیر و منکر) و لغزش در امتحان آهسته سخن میگوید (زیرا از ترس
بلند سخن گفتن توانائی ندارد ، یا آنکه از هول امتحان و سؤال با خدا راز میگوید که پروردگارا مرا بدنیا باز
گردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن بدوزخ و
هیجان و شدت صدای آتش است ، در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که
رنج را برطرف سازد و نه قوت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سختی) برهاند
و نه چشم برهم زدن و خواب اندکی که اندوهش را بزداید ، بین انواع مرگها (دردهای سخت) و
عذابهای پی در پی مبتلا است ، ما (از این عذابها) بخدا پناه میبریم (و رهائی از آن گرفتاریها را
از او درخواست مینمائیم) . ☼

عِبَادَ اللهِ ، أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا ؟ وَعُلِّمُوا فَفَهِمُوا ؟ وَأُنْظِرُوا
فَلَهَوْا ؟ وَسُلِّمُوا فَنَسُوا ؟ أُمْهِلُوا طَوِيلاً ، وَمُنِحُوا جَمِيلاً ، وَحُذِّرُوا
أَلِيماً ، وَوُعِدُوا جَسِيماً ، احْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُوَرِّطَةَ ، وَالْعُيُوبَ
الْمُسْخِطَةَ . أُولِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ ، هَلْ مِنْ
مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ ؟ أَمْ لَا ؟ فَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِمَا ذَا تَغْتَرُّونَ ؟ وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قِيدُ قَدِّهِ ، مُتَعَفِّراً عَلَى خَدِّهِ . ☼
الْآنَ عِبَادَ اللهِ وَالْخِنَاقُ مُهْمَلٌ ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ ، فِي فَيْنَةِ الْإِرْشَادِ ،
وَرَاحَةِ الْأَجْسَادِ ، وَبَاحَةِ الِاحْتِشَادِ ، وَمَهَلِ الْبَقِيَّةِ ، وَأُنُفِ
الْمَشِيَّةِ ، وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ ، وَانْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ ، قَبْلَ الضَّنْكِ وَ

ٱلْمَضِيقِ ، وَٱلرَّوْعِ وَٱلزُّهُوقِ ، وَقَبْلَ قُدُومِ ٱلْغَائِبِ ٱلْمُنْتَظَرِ ، وَ أَخْذَةِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْمُقْتَدِرِ . ✻

وَفِي ٱلْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) لَمَّا خَطَبَ بِهٰذِهِ ٱلْخُطْبَةِ ٱقْشَعَرَّتْ لَهَا ٱلْجُلُودُ ، وَبَكَتِ ٱلْعُيُونُ ، وَرَجَفَتِ ٱلْقُلُوبُ . وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هٰذِهِ ٱلْخُطْبَةَ ٱلْغَرَّاءَ . ✻

بندگان خدا ، کجا هستند کسانیکه خداوند بآنها عمر و زندگی عطا فرمود و بنعمتهای خود آنان را متنعم نمود ، و آنچه باید بدانند بآنها آموخت بطوریکه فهمیدند ، و بآنان مهلت داد و ایشان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادند ، و در تندرستی و رفاه بودند (عطاهای خدا را) فراموش کردند ، آنها را مدتی دراز مهلت دادند و بایشان احسان و نیکوئی کرده از عذاب دردناک ترسانیدندشان ، و بنعمتهای بزرگ وعده داده شدند (و آنان از خواب غفلت بیدار نگشتند) از گناهانیکه (ارتکاب آنها) هلاک و تباه میسازد و از عیبهائیکه (خدا را) بغضب و خشم میآورد دوری کنید (تا رستگار گردید) ای دارندگان دیده های بینا و گوشهای شنوا و تن درست و کالای دنیا (مال و اولاد) آیا هیچ جای گریز یا رهائی یا پناهگاه یا تکیه گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عذاب الهی) هست یا نیست ؟ چگونه (از فرمان خدا) بازگشته بکجا بازگردیده بچه چیز فریفته میشوید ؟ ! بهره هر یک از شما از زمین باندازه درازی و پهنای قامت او است بار خسار خاک آلوده (آنگاه که زیر خاک پنهان گردد ، پس اینهمه رنج و کوشش برای بدست آوردن خانه ها و آبادیها چه سودی دارد) اکنون ای بندگان خدا فرصت را غنیمت شمرید تا وقتی که ریسمان (مرگ) رها است و گلوی شما را نگرفته و روح در بدن شما میباشد در حینی که موقع هدایت و رستگاری است و بدنها راحت و اجتماع فراوان و مهلت زندگانی و اراده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است ،

پیش از رفتن فرصت وقرار در جای تنگ (قبر) وترس از نابودی وبیرون شدن جان از بدن ورسیدن غائب نادیده (مرگ) که در انتظار آن میباشند وگرفتار (عذاب) خدای غالب وتوانا گردیدن . (سید رضی فرماید :)

در خبر وارد شده است چون امام علیه السلام این خطبه را بیان فرمود بدنها بلرزه درآمد وچشمها گریان گردید ودلها مضطرب ونگران شد . وجماعتی این خطبه را خطبهٔ غرّاء (نورانی درجسته) بنامند .

(٨٣) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ :

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ !! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ، أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً ، وَنَطَقَ آثِماً. أَمَا ، وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيُلْحِفُ ، وَيَسْأَلُ فَيَبْخَلُ ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ . فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ !! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَّتَهُ . أَمَا ، وَاللّٰهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ لَهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً ، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً .

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است درباره (گفتار و کردار نادرست) عمرو ابن عاص (و توبیخ و سرزنش از او) . ※

(همانطوری که عاص ابن وائل که برحسب ظاهر پدر عمرو نامیده میشد دشمن رسول خدا بود عمرو هم با امیرالمؤمنین دشمنی کرده در دروغ بستن بآنحضرت کوشش داشت از آن بزرگوار عیب جوئی مینمود و در صدد بود که محبت و دوستی او را از دلها بیرون نموده آن وجود مقدس را کوچک جلوه دهد ، و از جمله دروغهائیکه بآنجناب میبست بمردم شام میگفت : چون علی مزاح و شوخی بسیار میکند و را صلاح امور چندان کوششی ندارد ، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم . امام عَلَیهِ السَّلام در اینجا اثبات مینماید که گفتار عمرو نادرست و این سخن بهتان و دروغ است) : ※

شگفتا از پسر زانیه (نابغة نام مادر عمرو است و جهت نامیدن او باین لفظ آنست که بزنا دادن شهرت داشت و همه او را میشناختند و عادت عرب آنستکه فرزندان را هرگاه بمادری که بخوبی یا بزشتی شهرت داشته باشد نسبت میدهند و نابغة کنیز اسیر شده ای بود که عبدالله ابن جدعان تیمی در مکه او را خرید و چون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد ، پس ابولهب ابن عبدالمطلب امیة ابن خلف و هشام ابن مغیره و ابوسفیان ابن حرب و عاص ابن وائل در یک طهر با او جمع شده در نتیجه عمرو متولد گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هریک ادعا مینمود که عمرو فرزند من است ، ولی چون عاص ابن وائل بیش از دیگران بنابغه انفاق میکرد گفت این فرزند از آن عاص است با اینکه بابوسفیان شبیه تر بود ، خلاصه چنین بی پدری) میگوید بمردم شام دروغ ، که من مردی شوخ هستم و بسیار بازیگوش و بشوخی و بازی ممارست دارم ، نادرست سخن گفته و باین گفتار گناهکار است ، آگاه باشید که بدترین گفتار دروغ است و عمرو سخنی که بزبان میراند دروغ میگوید و (با هرکه) وعده کند خلاف آن رفتار مینماید ، و در پرسش خود پرگوئی میکند ، و از او که بپرسند (در پاسخ) بخل میورزد و در عهد و پیمان نابکاری میکند ، و از خویشان دوری مینماید ، و چون در میدان جنگ حاضر گردد (برای تهییج فساد و افروختن آتش جنگ) چه بسیار امر و نهی و زبان بازی میکند مادامیکه شمشیرها بکار نیفتاده اند ، پس آنگاه که شمشیرها از غلاف بیرون آمده جنگ شروع گردید بزرگترین حیله و کید او آنستکه عورت خود را بمردم نشان دهد (در جنگ

صفّین چون عمرو در کارزار با امیرالمؤمنین مُصادف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند ، عمرو خود را از اسب بزیر انداخته پشت ، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پاهایش را بلند کرده عورتش را نمایان ساخت ، حضرت چشم پوشیده بازگردید ، و بُسر ابن ابی ارطاة که یکی از سرلشکرهای معاویه بود در همان واقعه صفّین بشیوه عمرو رابکار برده از چنگال مرگ رَهید ، بعد از آن جمله ﴿ يَمْنَعُ الْقَوْمَ سُنَّتُهُ ﴾ ضرب المثل شد برای کسیکه در حوادث و پیش آمدها بذلّت و خواری تن دهد) بدانید بخدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز میدارد و فراموشی از آخرت عمرو را از گفتار حق مانع میگردد ، او با معاویه بیعت نمود مگر بشرط آنکه عطیه و بخششی باو بدهد و برای دست از دین برداشتن (مخالفت با امام زمان خود نمودن) رشوه کمی (حکومت چند روزه مصر را) باو ببخشد .

(۸۴) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ ، لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ ، وَلَا تَعْقِدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ ، وَلَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در توحید و ذکر بعضی از صفات حقتعالی) :

گواهی میدهم هیچ معبودی بسزا نیست جز خدا ، یگانه است که شریک ندارد ، اوّل است که پیش از او چیزی نبوده (ازلی و مبدء هر موجودی است) و آخر است که برای او حد و انتهائی نیست (ابدی و منتهی الیه همه موجودات است) وهمها هیچیک از صفات او را نمیرسند (درک نمیکنند ، زیرا او را صفت زائده بر ذات نیست تا وهم آنرا دریافته وصف نماید) و دلها (عقلها) او را بکیفیت و چگونگی تصدیق نمینمایند (زیرا او را کیفیتی نیست تا عقل آنرا بیان

کند) و تجزئه و تبعیض برای او روا نیست (زیرا جزء و ترکیب شایسته ممکن است) و چشمها و دلها با و احاطه ندارد (زیرا محدود و مجسّم نیست تا چشم او را ببیند و عقل حقیقتش را درک نماید . حضرت در این چند جمله کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و منتهی درجه فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضائل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره‌ای نیست) .

وَمِنْهَا :

فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّوَاطِعِ ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ ، وَانْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ ، فَكَأَنْ قَدْ عَلِقَتْكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيَّةِ ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْأُمْنِيَّةِ ، وَدَهِمَتْكُمْ مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ ، وَالسِّيَاقَةُ إِلَى الْوِرْدِ الْمَوْرُودِ ، وَكُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ : سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا ، وَشَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا .

قسمتی از این خطبه (در پند دادن بمردم است) :

بندگان خدا از موعظه‌های سودمند پند پذیرید و از علامتهای درخشنده و آشکار (آیات قرآن که خیر و شر و پیش آمدهائی که بر اثر معصیت و نافرمانی بر امم سابقه وارد شده بیان کرده) عبرت گیرید ، و از انذار (از عذاب الهی) که (در قرآن و سنّت) وارد شده (از گناه) دوری کنید ، و از یادآوری و پندها (ی پنددهندگان) بهره‌مند گردید ، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال درندگان) بشما در آویخته است (اجل بشما نزدیکست) و علاقه و دلبستگی بآرزو از شما جدا گردیده ، و کارهای سخت رسوا کننده (جان دادن و با دست تهی از این عالم بیرون شدن و در قبر که جایگاه

وحشت زیر سنگ سکنی نمودن و مانند اینها) و سوق دادن بجائی (قیامت) که وارد شدنی است (همه خلائق بآنجا وارد خواهند گشت) شما را فرا گرفته است ، و (در اینراه) با هر کسی یک راننده و یک گواهی دهنده ای است : راننده ای (مرگ) که او را بمحشر میراند ، و گواهی دهنده ای (اعضا و جوارح) که بکردار (نیک و بد) او گواهی میدهد .

ومنها

(في صفة الجنة) :

دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ ، وَمَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا ، وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا .

قسمتی از این خطبه در وصف بهشت است :

بهشت دارای درجه و پایه هائی است که بر یکدیگر برتری دارد و دارای منزلهائی است که از هم امتیاز دارد (بجهت آنکه مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد ، پس هر کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزلی را در آنجا در یابد ، چنانکه در قران کریم س(۶) ی(۱۳۲) میفرماید : وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ یعنی برای هر یک از مردم باندازه کردارشان پایه هائی است و پروردگار تو از آنچه که بجا میآورند بیخبر نیست) آسایش و خوشی در آن زائل نمیگردد (چنانکه در قران کریم س(۱۳) ی(۳۵) میفرماید : مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ، تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ یعنی صفت و چگونگی بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده آنستکه زیر آن جویها جاریست ، میوهٔ آن همیشه باقی و برقرار و سایهٔ آن همیشه گسترده است آنجا منتهی جایگاه پرهیزکاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکند و از آنجا

بیرون نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم س(۵۷) ی(۱۲) میفرماید : يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ، ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی روزی را ببینی که نور ایمان مردان و زنان که ایمان آورده اند در پیش رو و جانب راست آنها میدرخشد « این برای آن است که نامه اعمال آنان را از پیش و سمت راستشان میدهند بخلاف کفار و منافقین که نامه اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده میشود » و فرشتگان بآنها میگویند مژده باد شما را امروز که در بوستانهائی که در زیر آنها نهرها جاری است وارد میشوید و در آنها جاوید هستید و این برای آنان رستگاری بزرگی است) و جاوید در آن پیر نمیشود و ساکن در آن فقیر نمیگردد (زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دو در بهشت نیست ، چنانکه در قرآن کریم س(۳۵) ی(۳۴) میفرماید : وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ی(۳۵) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ یعنی کسانیکه داخل بهشت میشوند میگویند سپاس خدائی را سزا است که حزن و اندوه را از ما دور گردانید ، پروردگار ما ، آمرزنده گناهکاران و جزا دهنده سپاسگزاران است خداوندی که از فضل و بخشش خود ، ما را بجایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی بما رو نمیآورد)

(۸۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ ، وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْغَلَبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ ، وَفِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ ، وَفِي مُتَنَفَّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظَمِهِ ، وَلْيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ ، وَلْيَتَزَوَّدْ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ، فَاللَّهَ اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ،

وَاسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَلَا عَمًى، قَدْ سَمَّى آثَارَكُمْ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَكَتَبَ آجَالَكُمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمَاناً، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَأَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ، وَنَوَاهِيَهُ وَأَوَامِرَهُ، فَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ، وَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ، وَأَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ، وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ، وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ، وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ، وَلَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ.

از خطبه‌های آنحضرت علیه السّلام است (در بیان بعضی از صفات حق تعالی و پند دادن بمردم و ترغیب آنان بعبادت و بندگی):

خداوند متعال دانا بنهانها است و آگاه از اندیشه‌ها (ی دردلها) بهر چیز احاطه دارد (بکلّی و جزئی اشیاء تسلّط دارد) و بر هر چیز غلبه و توانائی دارد، پس باید عمل کننده از شما بعمل بپردازد (خوشنودی خدا و رسول را بدست آرد) در روزهائیکه مهلت دارد پیش

از آنکه مرگ بزودی او را دریابد و در وقتی که فرصت بدست او است پیش از آنکه (هول و دهشت قبر و قیامت) دچار گردد ، و در زمانیکه راه نفس کشیدن او باز است پیش از آنکه بند آید (بمیرد) و باید برای آسایش خود و استواری قدمش کار نیکو انجام دهد (زبان خدا و رسول را ابرد تا روز رستخیز آسوده بوده پایش بر صراط نلغزد) و باید از سرای کوچ کردن خود (دنیا) برای جایگاه همیشگی (آخرت) توشه بردارد (که توشهٔ آنجا را جز از این سرا نبرند) بندگان خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آنرا بشما امر فرموده (در قرآن تدبّر و تأمّل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما ودیعه و امانت نهاده (از اوامر و نواهی او پیروی نمائید) زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده و شما را در نادانی و کوری (گمراهی) وانگذاشته است ، اعمال شما را معلوم نموده (راه خیر و شر و طاعت و معصیت را بشما نشان داده) و بکردار (نیک و بد و کوچک و بزرگ و نهان و آشکار) شما دانا است و مدّت عمر و زندگی شما را معیّن کرده ، و بر شما کتاب (قرآن کریم) خود را برای برهان بر هر چیزی فرستاده است (اوامر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده) و روزگاری پیغمبرش را در میان شما زنده نگاه داشته تا آنکه دین خود را با آنچه در کتاب خویش فرو فرستاده برای پیغمبر و شما کامل ساخت ، دینی که مورد پسند او است (اکمل ادیان است) و بزبان آنحضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی و اوامر خود را بشما ابلاغ نمود ، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجّت را بر شما تمام کرد ، و شما را از عذاب تهدید نمود ، پیش از آنکه قیامت برپا شود ، و ترسانید پیش از رسیدن عذاب سخت ، پس (از خواب غفلت بیدار شوید ، و) بقیّهٔ عمر خود را دریابید (بطلب رضای خدا مشغول گردید) و در روزهای باقیماندهٔ از عمر شکیبائی پیشه گیرید (از معصیت و نافرمانی خود را بازدارید) زیرا این روزهای باقیمانده (که ممکن است بتدارک از دست رفته ها صرف شود) کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و روگردانیدن از موعظه و پند پیدا شده ، و بنفسهای (سرکش) خود را فرصت ندهید (معصیت را آسان نپندارید) که این فرصتها شما را

براههای ستمکاران میبرد (از رفتار آنها پیروی خواهید نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار نباشید که سهل انگاری ناگاه شما را بمعصیت درآورد . .

عباد الله ، إن أنصح الناس لنفسه أطوعهم لربه ، وإن أغشهم لنفسه أعصاهم لربه ، والمغبون من غبن نفسه ، والمغبوط من سلم له دينه ، والسعيد من وعظ بغيره ، والشقي من انخدع لهواه وغروره . واعلموا أن يسير الرياء شرك ، ومجالسة أهل الهوى منساة للإيمان ، ومحضرة للشيطان . * جانبوا الكذب فإنه مجانب للإيمان ، الصادق على شفا منجاة وكرامة ، والكاذب على شرف مهواة ومهانة . ولا تحاسدوا فإن الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب ، ولا تباغضوا فإنها الحالقة . واعلموا أن الأمل يسهي العقل ، وينسي الذكر ، فأكذبوا الأمل فإنه غرور ، وصاحبه مغرور . *

بندگان خدا ، پند دهنده ترین مردم بخود کسی است که پروردگارش را بیشتر اطاعت و بندگی نماید (زیرا مقصود پند دهنده نفع رسانیدن بدیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن سعادت همیشگی است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از حقتعالی ، پس هرکس پروردگارش را بیشتر عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسیکه بیشتر سعادت بدست آرد بیشتر از پند

دهندگان خود را پند داده است) و فریب دهنده ترین مردم خود را کسی است که بیشتر از آنها پروردگارش را معصیت و نافرمانی کند (زیرا مقصود هر فریب دهنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین زیانها بدست آوردن بیچارگی همیشگی است و یافتن آن مستلزم معصیت و نافرمانبرداری است ، پس هرکس پروردگارش را از دیگران بیشتر معصیت کند ، بیشتر بیچارگی بدست آورده و کسیراکه بیشتر بیچارگی فرا گیرد ، بیشتر از فریب دهندگان خود را فریب داده است) و فریب خورده کسی است که زیان بخود روا دارد (خود را هلاک و تباه نموده کاری کند که مستوجب عذاب الهی گردد) و خرسند و خوشحال کسی است که دین او بسلامت باشد (بروفق احکام الهیه رفتار کند تا دیگران باو غبطه برده مقام او را آرزو کنند) و خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد (در راه نیکوکاران قدم نهاده از کردار زشت بدکاران دوری نماید) و بدبخت کسی است که از خواهش نفس و نادرستیهای خویش فریب خورد (از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد) و بدانید اندک ریاء و خودنمائی (در عبادت و بندگی) شرک است (زیرا هرکه در عبادت خدا غیر بی را در نظر گیرد ، البته او را شریک خدا دانسته) و همنشینی با هواپرستان (معصیت کاران) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است (زیرا بر اثر غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل گناهکاران بیرون میرود و شیطان برای ضلال و گمراهی در مجالسشان حاضر میشود ، و بفرموده پیغمبر اکرم : « اَلْمَرْءُ عَلٰى دِيْنِ خَلِيْلِهِ وَقَرِيْنِهِ یعنی مرد پیرو دین و آئین دوست و همنشین خود میباشد » نشست و برخاست با هواپرستان در شخص تأثیر خواهد نمود) از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان مجمع فضائلی است که از جمله آنها راستی است و دروغ از جمله رذائل و صفات ناپسندیده میباشد ، و باینجهت میان آن با ایمان تباین و جدائی است) راستگو مشرف بنجات و رهائی (از عذاب) و رستگاری است ، و دروغگو بر جای بلندی است که نزدیک بافتادن در گودال هلاکت و ذلت و خواری است ، و بر یکدیگر حسد نبرید (زوال مقام دیگری را آرزومند نباشید) زیرا حسد ایمان را میخورد (مضمحل و نابود مینماید) چنانکه آتش هیزم را میخورد (سوزانده خاکستر میکند) و با همدیگر دشمنی نکنید ، زیرا دشمنی باعث (قطع رحم و) زوال هر خیر و برکتی است (مانند تیغ که مو را از سر زائل میگرداند) و بدانید که آرزو موجب بغلط و اشتباه انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا

میگردد، پس (بیاد مرگ و هول و وحشت روز رستخیز) آرزو را دروغ انگارید، زیرا آرزو فریب دهنده است (بچیزیکه حقیقت ندارد) و آرزومند فریب خورده است.

(۸۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِبَادَ اللهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ، وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ، وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ، فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ، نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، وَارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ، فَشَرِبَ نَهَلاً، وَسَلَكَ سَبِيلاً جَدَداً، قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ، وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى، وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى، وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى، وَمَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى، قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ، وَقَطَعَ غِمَارَهُ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا، وَمِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتَنِهَا، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ، مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ

عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ، دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَوَاتٍ، يَقُولُ فَيُفْهِمُ، وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ، قَدْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ فَاسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ، وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ، قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ، فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَىٰ عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا، وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا، قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (که در آن صفات کسیکه خداوند او را بسیار دوست دارد و شخصی که او را دشمن دارد بیان نموده مردم را بمتابعت و پیروی ائمه «عَلَيْهِمُ السَّلَام» ترغیب فرموده):
بندگان خدا، دوست‌ترین بندگان نزد خدا (که نظر رحمت حقتعالی شامل حال او است) بنده ای است که خداوند او را بر تسلط بنفس خویش کمک و یاری کرده است (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) حُزن و اندوه را شعار خود قرار داد (برای تحصیل رضا و خوشنودی حق اندیشه نمود تا موجبات آنرا بدست آرد) و خوف و ترس (از عذاب الهی) را رُوپوش خویشتن گردانید (و هیچگاه برخلاف دستور خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و معارف الهی) در دل او روشن شد، و (با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهائی یافته براه راست قدم نهاد، و سُفره) ضیافت را برای روزیکه بآن وارد میشود آماده ساخت (عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تهی دست نباشد) و دُور را برخود نزدیک کرد (مرگ را که بیخبران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ او را در بستر بیماری دریابد، یا او بر مرگ وارد شده در راه خدا کشته گردد) و سختی (مرگ و قبر و هول و وحشت

روز رستخیز) را (بوسیلهٔ توشهٔ طاعت و بندگی) آسان گردانید (و در خلقت آسمان و زمین و آنچه
در آن است) فکر و اندیشه نمود ، پس بینا شد (بمبدء و معاد ، چنانکه در قرآن کریم س(۴۱) ی(۵۳)
میفرماید : سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی
زود باشد که بمردم بنمایانیم آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان تا آنکه برای آنها
آشکار گردد که خدای برحق او است) و یاد از خدا کرد ، پس اعمال نیکو را (که توشهٔ آخرت است) بسیار
گردانید (هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت ، چنانکه در قرآن کریم س(۲۴) ی(۳۷) میفرماید : رِجَالٌ
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ یعنی مردانی خداوند را تسبیح مینمایند که بازرگانی و خرید
و فروش آنان را از ذکر خدا باز نمیدارد) و از آب پاکیزه و گوارائی که راههای ورود بر آن برای
او آسان شده بود سیراب شد (از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفادهٔ از آن سرگردان
نماند ، بلکه آنچه بر او افاضه میشد بآسانی قبول مینمود ، بخلاف تشنه ای که بر سر نهرهای بزرگ دسترسی
بآب ندارد ، راه میجوید تا بآب دسترسی یافته بیاشامد) پس در اولین باری که آشامید سیراب
گردید (بعد از سیراب شدن از آب معنوی تشنه نشود که باز بآشامیدن نیازمند گردد ، چون شتری
که پس از تشنگی بآب برسد بسیار آشامیده سیراب میگردد و چون بآب دیگری رسید میل بآن ندارد
یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی جهل و نادانی برای او نیست که بتحصیل دانش محتاج باشد) و در
راه راست و هموار رفت (براه پرهیزکاران که اطاعت و پیروی است پا نهاد) جامه های
شهوات و خواهشهای نفس را از تن بیرون کرده (بدنیا و آنچه در آن است دل نبست) و از همه منظورها
خود را تهی نموده و منظوری ندارد مگر یکی (که تحصیل رضا و خوشنودی خدا است) پس (متصف بعلم
معرفت الهی شده) از کوری (جهل و نادانی) و از شرکت و معاشرت با هوا پرستان رهائی یافت
و خود از کلیدهای درهای هدایت و رستگاری و قفلهای درهای هلاکت گردید (راهنمای
دیگران شده و از گمراه کنندگان جلوگیری کرد) راه خود را دیده و در آن رفته و علامت و نشانه (هدایت
و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفته (نجتها داند دمهارا) از خود دور کرده و
بمحکمترین حلقه ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و عترت سید المرسلین) چنگ زده

(وراه نجات ورستگاری یافته) پس یقین او (بحق) مانند یقین بنور وروشنی آفتاب است (هیچ شک وتردیدی دراو راه نیابد)، وچون از علوم حقه ومعارف الهیه بهره مند گردیده وراهنمای مردم شده) نفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هر چه از او خواسته شود انجام دهد وهر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید) و هر فرعی را بسوی اصل آن باز گرداند (حکم آنرا از روی استنباط واجتهاد صحیح بدست آرد) او است چراغ تاریکیها وآشکار کننده امور مشتبهه که هویدا نیست وکلید مبهمات (آموزنده احکام) ودفع کننده مشکلات (سخن وافی خود از مسائل رفع اشکال مینماید) وراهنمای بیابانهای پهناور (مسائل عقلیه) میباشد، میگوید و (مطلب را) میفهماند (نه آنکه بر نادانی وشک بیفزاید) وخاموشی میگزیند که (از لغزش گفتار وفتوای بناحق) سالم ماند (نه آنکه خاموشی او از روی نادانی باشد، خلاصه سخن گفتن وخاموشی را در آنچه مقتضی است بکار آرد، پس بیهوده سخن نگوید وبیجهت خاموش ننشیند) کردار خود را برای خدا (از شرک وریاء وخودنمائی) پاک گردانیده وحقتعالی هم او را برای خود اختیار کرده (انواع فیوضات وکمالات را باو عطا فرموده) پس (با این صفات) او از جمله کانهای دین واوتاد زمین است (که دیگران از کان وجود او جواهر نفیسه علم وحکمت اخذ مینمایند وانتظام امر دین وآسایش اهل زمین ببرکت وجود او باقی وبرقرار است) عدالت (راستی ودرستی) را ملازم خود قرار داده (واز آن دوری ننموده و هیچگاه در هیچ امر راه افراط یعنی تجاوز از حد وراه تفریط یعنی تقصیر وتأخیر در حق را پیش نگرفته) پس اول مرحله عدالت او آنستکه هوا وخواهش نفس را از خود دور کرده (زیرا مرد خدا برای تکمیل قوه عملیه باید از خواهشهای نفس پیروی ننموده از حدود خدا بیرون نرود) حق را بیان میکند (مردم را بکار نیکو امر نموده واز کار بد باز میدارد) وخود بر طبق آن رفتار مینماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد پند او تأثیری ندارد ومورد توبیخ وسرزنش خداوند متعال میباشد، چنانکه در قرآن کریم س(۶۱) ی(۲) فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ی(۳) كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی را که بجا نمیآورید، بزرگترین غضب ودشمنی نزد خدا «یعنی دوری از رحمت او» آنستکه بگوئید چیزی را که طبق آن رفتار نکنید) نهایت

هیچ خیر ونیکوئی را ترک نکرده مگر آنکه آهنگ آن نموده وگمان هیچ خوبی را رها ننموده مگر آنکه ازا
قصد کرده (سعی وکوشش او آنستکه در همهٔ راههای خیر ونیکوئی قدم نهد تا منتهی درجهٔ رستگاری را بدست
آرد هرچند بوسیلهٔ گمان باشد) وعنان خودرا بکتاب (قرآن کریم) سپرده، پس کتاب خدا
جلودار وپیشوای اوست، فرود میآید هرجاکه بار قرآن فرود آمده وجا میگیرد هرجاکه جایگاه
آنست (درمسافرت بسوی خدا از قرآن مفارقت وجدائی ننموده ودستور واحکامش را همه جا پیروی
کرده است). ※

وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ، وَ
أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ،
وَقَوْلِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى
أَهْوَائِهِ، يُؤَمِّنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ،
يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ، وَيَقُولُ: أَعْتَزِلُ
الْبِدَعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ، فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ
قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى
فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ، فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ! وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ! وَالْمَنَارُ
مَنْصُوبَةٌ! فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ
نَبِيِّكُمْ؟! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ
فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ.

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَأَنَا هُوَ، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ، وَأَتْرُكْ فِيكُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، وَرَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَفَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي، فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ.

و بندهٔ دیگری (را که خداوند دشمن دارد کسی است که) خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است، پس از نادانان نادانیها و از گمراهان گمراهیها فرا گرفته (در گفتار و کردارش از آنها پیروی نموده) و دامهائی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده (آنها را بگفتار و کردار نادرست خود فریب میدهد تا مجذوب او گردند، چنانکه صیاد صید را فریب میدهد تا در دام افتد) کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تفسیر کرده) و (کسیکه قرآن را برای خود تفسیر نماید) حق را طبق خواهشهای خویش قرار داده، مردم را از خطرهای بزرگ ایمن میگرداند و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان مینماید (و بریاء و خودنمائی) میگوید از شبهات (هر حکمی که مشکوک و مشتبه است) خودداری میکنم و حال آنکه در آنها افتاده است (حکم میکند و چون باحکام شرع و موارد آن نادان است هر حکم مشتبه در نظر او درست میآید) و میگوید از بدعتها (احکام برخلاف

قوانین شرع) کناره میگیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر حکم که میکند بدعت است)
پس صورت او صورت آدمی و دل او دل حیوان است ، باب هدایت و راه راست را نمیشناسد
تا (در آن قدم نهاده) پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گزیند
پس او مرده ای است در میان زنده ها (زیرا مقصود از حیات ، بدست آوردن فضائل است که موجب
سعادت گردد و چون جاهل ، از آن فضائل بی بهره است بمرده ماند ، بلکه در حقیقت مرده او است) پس
(از آنکه راه حق و باطل را دانستید و اشخاصی را که خداوند دوست یا دشمن میدارد شناختید) کجا میروید (و
در کدام راه سیر میکنید که سزاوارتر باشد) و چگونه شما را (از راه هدایت و رستگاری) بر میگردانند
(یا در چه وقت و از کجا شما را از راه راست منصرف نمایند) و حال آنکه پرچمها (ی حق) برپا است و
نشانه ها (ی راستی) آشکار و هویدا و منار (هدایت و رستگاری) نصب شده است ، پس کجا شما را
حیران و سرگردان کرده اند ، بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید (که صراط مستقیم و راه راست را
نمی بینید) و حال آنکه عترت پیغمبر شما (ائمه اطهار) در میان شما است و آنها پیشوایانی هستند که
مردم را براه حق میکشند (چنانکه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه میبرد) و زبانهای راستگو
میباشند (گفتارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر
اکرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده آنرا بحقائق آشنا مینمایند) پس آنها را به نیکوترین منزلها
قرآن فرود آورید (محبت و دوستی آنان را در دلهای خود جای دهید ، زیرا دل در میان منزلهای قرآن
« که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب » بهترین
منزل است) و (چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بسوی آنان بشتابید (و از علم و
دانششان بهره مند گردید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه (بر سر آب) . ☼

مردم این روایت را از خاتم النبیین صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فراگیرید (در مدح و
بزرگواری عترت خود فرموده : در ظاهر) مرده است آنکه از ما میمیرد و حال آنکه نمرده (بعد از
مرگ « که برای همه خلائق حتمی برای پیغمبر و عترت او حتمی است » با بدن مثالی ، بلکه با بدن اصلی هم
در این عالم زنده اند و مانند زمان حیات میبینند و میشنود و سخن میگوید) و (بر طبق عقیده نادرست
نادانان) پوسیده شده است آنکه از ما پوسیده میشود و حال آنکه پوسیده نشده (بدنش باقی

دبرقرار است ، شراح در توجیه و تأویل این حدیث شریف « إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ » که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده و از جمله اخبار مشکله متشابه است برحسب مذاق و سلیقه علمی خود هریک سخنی گفته و برآن ادله ای اقامه نموده اند ، لیکن جامعتر و درست‌ترین سخنان را که روی دو پایه برهان عقل و نقل استوار است ما در بالا بیان کردیم وپس از مراجعه بکتب علمیه و مطالعه در اقوال علمای اعلام و جمع بین اخبار مختلفه ظاهر و هویدا میگردد ، بنابراین سزاوار نیست کسی از روی بی دانشی آنچه که گفته شد انکار نماید ، و دراین باب حضرت فرموده :) پس نگوئید (درباره عترت پیغمبر اکرم) آنچه را که نمیشناسید (بآن دانا نیستید) زیرا بیشتر حق در آن است که شما انکار مینمائید (وهنگامیکه عذاب الهی بشما رسید) معذور دارید کسیرا که شما را براو حجت و دلیلی نیست ، و او منم (پس عذری ندارید ودر آنموقع نمیتوانید بگوئید پروردگارا ، آیا ما را بآنچه که ندانسته ونفهمیده ایم مؤاخذه و بازخواست مینمائی ، زیرا من آنچه که برای رستگاری شما بکار آید بیان نموده درارشاد و راهنمائی کوتاهی نکردم ، لیکن شما از سخنانم پیروی ننمودید) آیا در میان شما برطبق بار گرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم ؟ (قرآن را بشما نیاموختم) وآیا در میان شما بار گرانبهای کوچک (عترت پیغمبر اکرم حسن وحسین) را نگذاشتم (که هادی وراهنمای شما باشند ⁂ واینکه حضرت قرآن را ثقل اکبر و عترت را ثقل اصغر فرموده برای آنستکه قرآن سند رسالت وولایت وآسایش دین وشریعت است ، پس اگر قرآن نبود رسالت و ولایت و دین وایمان ثابت نشده بود ، ودیگر آنکه از حدیث شریف نبوی « که بر صحت و درستی مضمون آن عامه وخاصه متفقند » متابعت نموده وآن حدیث بنابرآنچه ابوسعید خدری روایت کرده این است : قَالَ النَّبِيُّ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ : كِتَابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ یعنی پیغمبر اکرم فرمود : من دو چیز گرانبها میان شما میگذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، یکی کتاب خدا که آن ریسمانی است از آسمان بزمین کشیده شده یعنی از جانب خدا بخلق نازل گردیده ودیگری عترت واهل بیت من است واین دو از هم جدا نمیشوند تا بمن برسر حوض در روز رستخیز وارد گردند یعنی همیشه باقی و برقرار خواهند بود)

و پرچم و نشانهٔ ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نگردید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عدل و دادگری خود لباس عافیت را بشما پوشانیدم (راه رها گردیدن از ظلم و ستمگری را بشما یاد دادم) و با گفتار و کردار خویش معروف را (که رضا و خوشنودی خدا و رسول در آنست) گسترانیدم (نشان دادم) و اخلاق پسندیده خود را برای شما آشکار کردم (باخلاق شایسته آشناتان نمودم) پس رأی و تدبیر (نادرست خود) را در چیزیکه کنه آنرا دیدهٔ بینش در نمییابد و فکر و اندیشه بآن راه ندارد بکار نبرید (در این باب از پیش خود سخنی نگوئید زیرا دانستن آن برای هیچکس ممکن نیست مگر بالهام و وحی، و وحی و الهام هم مختص است باشخاصی که خداوند آنها را برای این مقام معین فرموده، پس آموختن معارف و علوم و پیروی از آنان سبب رستگاری و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مراجعه بغیر ایشان موجب گمراهی و بدبختی). ⁂

وَمِنْهَا:

حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ، تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا، وَتُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا!! وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً. ⁂

قسمتی از این خطبه (خبر میدهد بتسلط بنی اُمیه را بر مردم و انقراض دولت ایشان را بزودی): -

(بنی امیه بر مردم مسلط شده شهرها را بتصرف خویشتن درآورند و مردان خداپرست را کشته زنانشانرا اسیر کرده اموالشان را بغارت برند و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنها قیام کند مغلوب و کشته میشود) تا اینکه گمان کننده (دنیاپرست ظاهربین) گمان میکند که دنیا مسخر بنی اُمیه شده (چنانکه شتر بعقال و بند بسته میشود) و سود و شیرش را بآنها میدهد و بر آب صاف و

پاکیزه خود فرود شان میآورد (خلاصه دنیا مخصوص آنان است و دیگران از آن بی بهره اند) و تازیانه و شمشیرش (قتل و غارت و انواع سختیها بوسیلهٔ آنان) از این اُمت برداشته نمیشود، و حال آنکه گمان کننده این امر دروغ پنداشته بلکه دولت بنی اُمیه و بهره بردشان در زندگانی دنیا مانند آبی است (در دهان) که اندکی میچشند، پس (هنوز نیاشامیده) تمام آنرا بیرون میاندازند (بزودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه دیگران برایشان مُسلط شده دولتشان منقرض میگردد).

(۸۷) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ ﴾

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ، وَلَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلٍ وَبَلَاءٍ، وَفِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَتْبٍ، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ، مُعْتَبَرٌ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاظِرٍ بِبَصِيرٍ، فَيَا عَجَبًا، وَمَالِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَإِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ، وَلَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ

نَفْسِهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرًى ثِقَاتٍ ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در آن مردم را بجهت اختلاف در دین و اعتماد بر آراء و عقائد باطله و پیروی نکردن از پیغمبر و امام سرزنش میفرماید):

پس از ادای حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر خاتم انبیاء (بدانید رسم دنیا براین بوده که) خداوند سبحان گردنکشان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مهلت دادن و خوش گذرانی، و شکستگی استخوان هیچیک از امتها (ی پیغمبران) را اصلاح نکرده مگر پس از تنگی و رنج (در زندگی، پس شما هم بستمگری ستمکاران شکیبا بوده منتظر روزی باشید که خدا دست ظلم و تعدی آنها را کوتاه نماید) و سختیهائی که بآن رو آوردید (شما را دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهائی که از آن پشت گردانیدید (رهائی یافتید) عبرت است (تا شما را آگاه گرداند که خداوند هیچ قومی را در سختی نگذارده و عاقبت، ستمکاران را از پای درآورد و هر مصیبت و بلائی را زوالی است) و (لیکن) هر دلداری خردمند نیست (تا حقایق را بفهمد) و هر گوشداری شنوا نیست (تا حق را بشنود) و هر چشمداری بینا نیست (تا از دیدن پیشآمدهای روزگار عبرت گیرد، و معلوم است برای درک حقایق دلهای هشیار و گوشهای شنوا و چشمهای بینا لازم است، نه این دلها و گوشها و چشمها که حیوانات هم آنرا دارند) پس شگفتا و چگونه بشگفت نیایم از خطاء و اشتباهکاری این فرقه‌های گوناگون که دلیلهای ایشان در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد (و در هر امری اعتماد بر دلیلهای خود دارند) از سنت پیغمبری پیروی نکرده بکردار وصیی اقتداء نمینمایند (اگر پیروی میکردند اختلاف در دینشان نبوده از عذاب الهی میرهیدند) و ایمان بغیب (خدا و روز رستخیز) نمیآورند و از زشتی (حرام و شبهه) خودداری نمینمایند (پس اگر بنا دیده گرویده و از زشتی خودداری میکردند بدلیلهای نادرست خود که موجب اختلاف در دینشان شد اعتماد نداشتند) در شبهات (آنچه برایشان مشتبه است طبق رای نادرست خود) رفتار نموده از خواهشهای نفس پیروی میکنند، معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند و منکر و ناشایسته پیش آنها چیزی است که خودشان بد دانسته‌اند، در مشکلات پناهگاهشان خودشان هستند (در حل احکام مشکله

بخود مراجعه نموده و بنظر خویشتن رفتار مینمایند اگرچه مخالف گفتهٔ خدا و رسول باشد) و در امور پوشیده
(معارف الهیّه) اعتماد شان برأیهای (نادرست) خود شان است (اگرچه برخلاف عقل و دین
باشد) گویا هر مردی از ایشان (در امر دین) در آنچه می بیند (حکم هر مسئله که بیان میکند) پیشوای
خود است که بندهای استوار و دلائل محکمه از خویش گرفته است (و بآنها استدلال مینماید
و اعتقادش اینست که هر حکمی که برأی نادرست خود اجتهاد کرده مانند حکم الهی است) .

(۸۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ ، وَ
اعْتِزَامٍ مِنَ الْفِتَنِ ، وَانْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ ، وَتَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ ، وَ
الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ ، عَلَى حِينِ اصْفِرَارٍ
مِنْ وَرَقِهَا ، وَإِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا ، وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا ، قَدْ دَرَسَتْ
مَنَارُ الْهُدَى ، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى ، فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا ،
عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ ، وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ ،
وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ ، وَدِثَارُهَا السَّيْفُ ، فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ ،
وَاذْكُرُوا تِيكَ الَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ ، وَعَلَيْهَا
مُحَاسَبُونَ . وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمُ الْعُهُودُ ، وَلَا
خَلَتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ ، وَمَا أَنْتُمُ
الْيَوْمَ مِنْ يَوْمَ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ ، وَاللَّهِ مَا أَسْمَعَهُمُ

ٱلرَّسُولُ شَيْئاً إِلَّا وَهَا أَنَاذَا ٱلْيَوْمَ مُسْمِعُكُمُوهُ ، وَمَا أَسْمَاعُكُمُ ٱلْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِالْأَمْسِ ، وَلَا شُقَّتْ لَهُمُ ٱلْأَبْصَارُ ، وَلَا جُعِلَتْ لَهُمُ ٱلْأَفْئِدَةُ فِي ذٰلِكَ ٱلْأَوَانِ ، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هٰذَا ٱلزَّمَانِ . وَوَٱللّٰهِ مَا بَصُرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئاً جَهِلُوهُ ، وَلَا أُصْفِيتُمْ بِهِ وَحُرِمُوهُ ، وَلَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمُ ٱلْبَلِيَّةُ جَائِلاً خِطَامُهَا ، رِخْواً بِطَانُهَا ، فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ ٱلْغُرُورِ ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مَعْدُودٍ . ※

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است (که در آن از بعثت پیغمبر اکرم و زمان جاهلیت بحث و بآن مردم را موعظه فرموده) : ※

خداوند متعال پیغمبر اکرم را برسالت مبعوث گردانید در زمانیکه هیچیک از انبیاء باقی نمانده ، و بخواب رفتن فرق مختلفه مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشته بود (زیرا از زمان آدم تا بعثت حضرت عیسی از جانب حقتعالی پیغمبران برای هدایت خلق پی در پی انگیخته میشدند و از زمان حضرت عیسی تا بعثت حضرت مصطفی که پانصد سال طول کشید پیغمبری مبعوث نشد) و فتنه ها در سرتاسر دنیا برپا گردیده کارها درهم و برهم گشته آتش جنگها افروخته و نور و روشنائی دنیا پنهان شده (زیرا پیغمبری نبود که مردم علوم و معارف الهی را که چراغ و روشنائی هدایت و رستگاری است از او اخذ نمایند ، و) نادرستیهای آن آشکار گردیده ، برگش زرد گشته ، و (مردم) از ثمره آن بهره و سودی نمیبردند ، و آبش فرو رفته خشک شده (درخت علم و هدایت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و رستگاری قدم نمیگذاشتند و خیر و نیکوئی باقی نمانده بود) نشانه های هدایت و رستگاری محو و نابود و پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شده

(راهنمایان راه حق و درستی از میان رفته و پیشروان راه ضلالت وگمراهی بر سرکار بودند) پس دنیا
با منظرهٔ بدی باهلش نگریسته وبخواهان خود رو ترش کرده بود (که بهرگونه سختی مبتلا وآنی آسایش
نداشتند) ثمره اش فساد وتباهکاری وطعامش گوشت مردار بود (زندگی اهل آن زمان
پر از فساد وخوراک بیشتر عربها از بسیاری پریشانی گوشت مردار بود ، یا آنکه از راه غارتگری ودزدی
از مال یکدیگر اعاشه میکردند که کم از گوشت مردار نبود) شعارش خوف وترس وروپوشش شمشیر بود
(اهل آن زمان همواره مضطرب ونگران وبزد وخورد وکشتن یکدیگر مشغول بودند ، خلاصه فتنه وفساد
ونادانی وگمراهی وبیچارگی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود که حق تعالی رسول اکرم را مبعوث گردانید تا انها را براه
راست راهنمائی فرموده سعادت وآسایش دنیا وآخرتشانرا برقرار نمود) پس عبرت بگیرید بندگان خدا
وبیاد بیاورید عقائد نادرست وکارهای زشت پدران وبرادران خود را که (اکنون) در گرو
وگرفتار آنها هستند وبآنها (روز رستخیز) بازخواست میشوند (وبرای رهائی از آن چارهٔ نداشته)
وبجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی طی نشده ومیان شما وایشان
سالها وقرنها نگذشته وشما امروز از روزیکه در اصلاب آنها بودید دور نیستید (زمان شما
بآنان نزدیک است ، پس سبب فراموشی ویاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته
واز شما دور گشته اند چیست ؟) بخدا سوگند رسول اکرم چیزی را بگذشتگان شما نشنوانید
مگر آنکه من امروز بشما گوشزد مینمایم (پس برای مخالفت کردن ونافرمانی خدا ورسول نمیتوانید بگوئید :
کسی نبود ما را تبلیغ نماید) وگوشهای شما امروز از گوشهای آنها در دیروز پست تر نیست (پس
نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنواتر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند وما سخنان ترا نمیشنویم)
ودر آن زمان دیده های آنان بینا ودلهائی داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده ها
ودلها بشما هم داده اند (پس نمیتوانید بگوئید : ما کور بوده وترا ندیدیم آنطور که آنها بینا بوده پیغمبر را میدیدند
ویا آنکه دلهامان هشیار نبوده تا سخنان ترا بفهمیم بطوریکه آنها دل داشته سخنان او را میفهمیدند) و
سوگند بخدا شما بعد از ایشان بچیزی بینا ودانا نشدید که آنها ندانسته باشند وبچیزی برگزیده
نگشتید که آنها از آن محروم وبی بهره مانده باشند (بلکه بآنان آموختند آنچه شما آموختید وعطا
نمودند چیزی را که بشما عطا کردند ، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا ورسول وامام زمان پیروی

نیکنید چیست ؟) و (براثر این پیروی نکردن) بلیه ای (فتنه و فساد معاویه و بنی امیه) بشما وارد گشته که (آن بلیه مانند شتر سرکشی است که) مهارش در جولان و تنگ آن سست است (و کسیکه بر چنین شتری سوار گردد بخطر نزدیک است) پس آنچه (ثروت و بزرگی) که گناهکاران در آن ، روز گردن زندگی بنمایند شما را نفریبد (که تصور کنید همیشه باقی است) زیرا آن مانند سایه ای است گسترده تا زمان معین (که همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی نابود میشود) .

(۸۹) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ):

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِماً دَائِماً ، إِذْ لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ ، وَلَا حُجُبٌ ذَاتُ أَرْتَاجٍ ، وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ ، وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ ، وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ ، وَلَا فَجٌّ ذُو اعْوِجَاجٍ ، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ ، وَلَا خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ ، ذٰلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ ، وَإِلٰهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ ، يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِهِمْ ، وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ . هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِهِ ، وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ ، قَاهِرُ مَنْ عَازَّهُ ، وَمُدَمِّرُ مَنْ شَاقَّهُ ، وَمُذِلُّ مَنْ نَاوَاهُ ، وَغَالِبُ مَنْ عَادَاهُ ، مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ ، وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ ، وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ ، وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ . ❊

عِبَادَ اللهِ ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا ، وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا ، وَتَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ ، وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در ذکر پاره از صفات حقتعالی و پند دادن بمردم برای برداشتن توشهٔ سفر آخرت) : ❊

سپاس خداوندی را سزا است که بدون دیده شدن بچشم (بوسیلهٔ عقول و آثار و صنایع) شناخته شده است (زیرا ممکن را بچشم میتوان دید و واجب را که محدود بحدی نیست نمیتوان) و بدون فکر و اندیشه ایجاد کنندهٔ (عوالم) است (زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار آید و جهل و نادانی بر ذات واجب محال است ، پس چیزی بر او نامعلوم نیست که برای دانستن آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده نه هنگامیکه آسمان دارای برجها و منازل و حجابها دارای درهای بزرگ (کرات معلقه در جو که بوسیلهٔ قوهٔ جاذبه و دافعه مجذوب بیکدیگر نمیشوند) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راههای گشاده (دره های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ و دارای اعوجاج و کجی (که بهر طرف راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته ،

اوست آفریننده و اختراع کننده خلائق بی سابقه و مانند (یا از عدم و نیستی بوجود و هستی آورنده)
و (پس از فنا و نابودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، اوست معبود خلائق و روزی
دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) سیر میکنند و هر تازه
را کهنه و هر دوری را نزدیک میگردانند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسر آمده زائل و نابود گردد)
روزی خلائق را قسمت کرده و آثار و کردار و عدد نفسها و خیانت چشمها (از روی پنهانی یا بغمز
و اشاره نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (فکر و اندیشه مینمایند) و جای استقرار
و محل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدنیا آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته
(بجزئی و کلی حالات آنها از ابتداء تا انتهاء داناست) اوست خداوندیکه در عین وسعت رحمت،
عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش دوستداران را فرا گرفته *
(هیچ امری او را از امر دیگری باز نمیدارد) مسلط است بر هر که بخواهد بر او غلبه جوید و هلاک میکند
کسی را که با او مخالفت کند و خوار میکند کسی را که از او دوری کند و غالب است بر کسیکه با او
دشمنی ورزد، کفایت میکند هر که را که بر او توکل نماید (هر که کار خود باو واگذارد امر دنیا و آخرت
او را انجام میدهد) و بهر که از او (چیزی) درخواست کند، عطا میفرماید و هر که باو قرض دهد
(از مال خود در راه او انفاق نماید) قرض خویش را ادا خواهد فرمود (در دنیا و آخرت باو عوض میدهد،
و اینکه از انفاق در راه او بقرض تعبیر شده برای آنست که بدانیم انفاق در راه خدا عوض دارد، چنانکه
قرض مستلزم اداء و پرداخت است) و پاداش کسیکه او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد.

بندگان خدا، خودتان را (در دنیا بمیزان عدل) بسنجید (در راه راست قدم نهاده
از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (در آخرت بمیزان عمل) سنجیده شوید، و بحساب خویش
رسیدگی کنید (از کارهای زشت پشیمان شده توبه نمائید) پیش از آنکه حساب شما را وارسی نمایند
(که چاره نداشته باشید) و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ
شدن و گرفتن راه گلو (رسیدن مرگ) و فرمان ببرید پیش از آنکه شما را بخشونت و زور (بآخرت)
ببرند، و بدانید کسیکه از خویشتن کمک و یاری نشود (یعنی خداوند او را مساعدت و همراهی ننماید و
قوه عاقله او را بر نفس اماره اش غلبه و توانائی ندهد) تا اینکه از جانب خود پند دهنده و جلوگیرنده (از

معاصی) برایش باشد، منع کننده و پند و هندهای از غیر برای او نمیباشد (هرگاه خود شخص خویشتن را پند نداده برای هدایت و رستگاری آماده نباشد، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشید، و این جمله اشاره بآن است که استعانت و یاری خواستن از خداوند متعال در هر حال برای اصلاح نفس و دفع شیطان واجب و لازم است، نه آنکه کسی در طاعت و عصیان مجبور باشد تا سخن بمسئله جبر کشد)

(بیاری خداوند متعال تمام شد جزء اول از ترجمه و شرح کتاب)

نهج البلاغة

(در عصر سه‌شنبه بیست و ششم جمادی الآخرة سال هزار و سیصد و شصت و پنج هجری)

در تهران بقلم علی النقی (فیض الاسلام)

ابن (۱) محمد ابن (۲) محمدمهدی ابن (۳) اسمعیل ابن (۴) حسین ابن (۵) زین‌الدین علی

ابن (۶) محمدجعفر ابن (۷) محمدحسن ابن (۸) محمدسعید ابن (۹) محمدالکاظم ابن (۱۰) عبدالرضا

ابن (۱۱) علی ابن (۱۲) السیدبابا ابن (۱۳) احمد ابن (۱۴) السیدبابا ابن (۱۵) رکن‌الدین

ابن (۱۶) جمال‌الدین ابن (۱۷) علی ابن (۱۸) حمزة ابن (۱۹) اسمعیل ابن (۲۰) محمود

ابن (۲۱) جمشید ابن (۲۲) اسمعیل

((السید ابو البرکات الحسینی المشهدی))

ابن (۲۳) محمد ابن (۲۴) احمد ابن (۲۵) حسین ابن (۲۶) محمد ابن (۲۷) حسن

ابن (۲۸) عوض ابن (۲۹) حسین ابن (۳۰) محمد ابن (۳۱) علی ابن (۳۲) حسان

ابن (۳۳) علی ابن (۳۴) محمد الدیباج ابن (۳۵) الامام المعصوم جعفر ابن (۳۶) محمد ابن (۳۷) علی

ابن (۳۸) الحسین ابن (۳۹) علی ابن (۴۰) ابیطالب علیهم السلام

خداوند متعال را سپاسگزارم و از توجهات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) منت می‌پذیرم که توفیق نوشتن جزء اول ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه را باین بنده طاهر (خوشنویس) ابن مرحوم حاج عبدالرحیم (غفر الله له) عنایت فرمود و آرزومندم که بنوشتن پنج جزء دیگر آن موفق گردم، شاید دوستان برای جد ما طلب رحمت کنند و تتمه اخروی تامین گردد. اول شوال ۱۳۶۵ قد

چاپخانه (سپهر) تهران